۱۰۵۸۴

کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی

جمهوری اسلامی ایران

کتاب تفسیر لنذری

مؤلف حسن بن عبدالله لنذری

مترجم

موضوع

شمارهٔ قفسه ۱۴۲۷۸

شماره ثبت کتاب

۸۹۴۹۳

شد ۱۳۸۵

خطی | کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی

۱۴۲۷۸

۲۷

تفسیر فارسی ش ۱۰

در بیان آیاتی که در باب حکام و شهادت شهود و متخاصمین
وارد شده است از آیات الباری تعالی و به ترتیب سوره ها ذکر میشود

آیه اولی در سوره مبارکه بقره آیه ۱۸۴

وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَيْنَكُم بِالْبَاطِلِ
وَتُدْلُوا بِهَا إِلَى الْحُكَّامِ لِتَأْكُلُوا فَرِيقًا
مِّنْ أَمْوَالِ النَّاسِ بِالْإِثْمِ وَأَنتُمْ تَعْلَمُونَ

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
تأسیس ۱۳۰۲

نخورید از ره ظلم و جور و شر — مال هم را در میان یکدگر
نی بحکام از پی رشوت دهید — پاره زان تا خورید و هم نهید
مال مردم گر کسی دانسته برد — باد حسرت خرمنش پیوسته برد
میکند اقسام تدبیر و حیل — تا خورد مال ضعیف از دغل
غافل از آنکه ندارد مال غیر — از برای هیچکس یکذره خیر
زان گذشته کانتقام است و عذاب — از خدا یا وارثان او در حساب

۱۴۲۷۸
۸۹۴۹۳

بایدکه نخورید مال یکدیگر را بحرام و ناشایست یعنی بر وجهیکه
خدا مباح نفرموده است چون دزدی و قمار و خیانت و غصب و
بزور گرفتن و بمعاملات فاسده غیر مشروعه که تحقیق کرده و در اعمال
خلاف شرع و نامشروع صرف بکنید چون شراب خوردن و قمار
زدن و زنا کردن و امثال آن از سایر معاصی و انواع گناهان
و برشوت مدهید بعضی از این مالها را بحکام تا بحمایت و رعایت

و نخواهد
جور و ظلم

ایشان بجواز نیمه متعدد از ازه مال مردم بظلم وستم و ناحق و ناروا یا
بر کنه و قسم دروغ یا شهادت زور و ناحق و حال انکه شما ها
میدانید که ناحق و مبطلانید و از ظلم کنندگان و گناهکارانید
اگر مراد حکام عدل باشند پس معنی این باشد که رجوع بسوی ایشان
مکنید و در نزد ایشان مرافعه نزوید بقصد باطل و ناروا که بوسیله
قسم کذب و دروغ یا اقامه شهود زور مجعول ساخته خلاف
واقع که بدروغ شهادت دهند و بر حاکم اشتباه کنید و حکم بدهد
در حالی که شما میدانید بطلان دعوی خود و کذب شهود و قسم خلاف
واقع خود را اگر چه آن حاکم که ظاهر را داشته باشد و بظاهر حکم کند لیکن
حکمی که از او صادر شده در آن مال که میگیری حکم به پاره آتش است
که برای تو حکم کرده چنانچه در منهج الصادقین از ابو هریرة از رسول خدا
صلى الله عليه وآله روایت کرده که فرمود اِنَّمَا أنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ وَإِنَّكُمْ
تَخْتَصِمُونَ اِلَيَّ وَلَعَلَّ بَعْضَكُمْ يَكُونُ اَلْحَنَ بِحُجَّتِهِ مِنْ بَعْضٍ
فَاَقْضِي لَهُ عَلَى نَحْوِ مَا اَسْمَعُ مِنْهُ فَمَنْ قَضَيْتُ لَهُ بِشَيْءٍ
مِنْ حَقِّ اَخِيهِ فَاِنَّمَا اَقْضِي لَهُ قِطْعَةً مِنْ نَارٍ یعنی که من
بشری هستم مثل شما و شما نزد من مخاصمه و محاکمه میکنید و بسوی من رجوع
میکنید لیکن بعضی در رفع مخاصمه و شاهد خود شاید که بعضی از

بحجته

شما بحجت خود را بهتر عرض تواند کرد از بعضی دیگر پس من حکم میکنم
برای او بانچه از او شنیدم و حال انکه در واقع و نفس الامر
چنین نباشد پس هر که من حکم کنم برای او در اینجا بچیزی از مال برادرش
آن پاره آتش است که از برای او حکم کردم و ایضا در آن کتاب
روایت شده که عبدان حضرمی دعوی قطعه زمینی کرد بر امرء القیس
کندی و او را بینه نبود پس توجه قسم بامرء القیس فرمود و
حکم فرمود بقسم خوردن امرء القیس چون قصد قسم خوردن
کرد و آماده و مهیا شد که جلالت جاری کند آنحضرت من باب
موعظه و ارشاد و تنبیه بر گناه قسم دروغ فرمود برای
طمع کم قصیر و غافل از گناه قسم دروغ که چه اندازه مبغوض
است در نزد حق تعالی این آیه را بر امرء القیس خواند که حق تعالی
میفرماید در سوره مبارکه آل عمران در آیه هفتاد و هفتم که اِنَّ
الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللهِ وَاَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا اُولٰئِكَ
لَا خَلَاقَ لَهُمْ فِي الْاٰخِرَةِ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللهُ وَلَا يَنْظُرُ اِلَيْهِمْ
يَوْمَ الْقِيٰمَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ اَلِيمٌ اکر چه معنی این آیه
در محلش شرح ما مفصلا خواهد ذکر شد لکن اجمالا معنی اینست
که کسانیکه میخرند بها اندک را به عهد و میثاقیکه با خدا و رسول
او بسته بودند که ایمان بخدا و اطاعت و فرمانبردار رسول او باشند

[illegible]

ارتکاب رذالت و کنایات و استعارات مصطلحین ... ترسیده و جانه
خوف خشیة الهیه بر او مستولی شده که از قسم خود ... [illegible] شده
و منبر جرگشته و قطعه زبانی را ... عیبش کردن حق تعالی
این آیه نازل فرمود ... از این آیه قرینه مطالب چندی
استفاده میشود اول آنکه حکم حاکم باطنا نافذ نمیشود
بحکم حاکم آن مال بر محکوم له حلال نمیشود بلکه حلیت تابع واقع است که
اگر در واقع محکوم له محق بود و آن مال مال او بود در این صورت آن مال
بر او حلال است و الا اگر در واقع محکوم له به جهت کذب و یا اشتباه
کاری یا شهادت شهود کاذبه یا قسم دروغ بر حاکم اشتباه شده حکم بر ملکیت
او نموده در این صورت تصرف در آن مال بر او حرام است و حکم حاکم
محقق واقع و از اسباب ملکیت و انتقال نیست چنانچه حدیث
شریف فانما اقضی له قطعة من نار صریح است بر این معنی
ثانی آنکه حرام است تحصیل مال از ممر غیر مباح و نامشروع
چون ظلم و ستم و دزدی و قمار و گرفتن از طریقیکه خدا و رسول نهی از
آن فرموده ثالث آنکه حرام است صرف مال در مصرف حرام
و محل غیر مشروع چون مصرف در زنا و شراب و عرق و بنگ و چرس و
رشوه دادن و اعانت ظلمه کردن و از رعایت فساق و ... منتصب
کوتاهی کننده نفقه و کسوه واجبی بر تارک الصلوة و تارک الصوم

[illegible]

هم چنین ... بثمن و بهای اندکی از متاع دنیا ...
... بهای دروغ خود یا آنکه میفروشند عهد و پیمانیکه با خدا
و رسول بسته بودند و قسمهای دروغ خود را بثمن قلیل ... اتباع
دنیا فانیه اگر چه بسیار باشد و آنگروه که میفروشند ایمان و قسم دروغ
خود را یعنی آنگروه عهد شکنان و قسم دروغ خورنده کان در آخرت
هیچ نصیب و بهره ندارند از ثواب و عطایای الهی و ابدا خدا
در آخرت با ایشان سخن نگوید و نظر با ایشان نکند و این کنایه
از اعراض تام و حرمان تام است با آنگروه و یاد نفرمود رحمت واسعه
خود که پاک میکند گناه هر گناه کاری را جز شرک که نفی میکند ان الله
لا یغفر ان یشرک به و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء
مع ذلک پاک نسازد ایشانرا از ادناس گناه و برای ایشان
عذاب دردناک که الم و سوزش آن منقطع نگردد و این آیه دلالت
... این گروه مساوی اند با مشرکین در گناه و ...
و ایمان فروشی که نقض عهد با خدا و رسول است و قسم دروغ فروشی
در مرتبه شرک است با خدا که از استحقاق مغفرت و آمرزش
... [illegible] ... عدم ... و قابلیت
ایشانرا ... حضرت رسول صلی الله
علیه و آله این آیه را برای امیر المؤمنین خواند ... اگر گوی

از فرط غضب بر ایشان

بشاشته

از قرار بیخوارگی و قمار بازان و غیبت کنندگان و دارا
ظالمان و دزدان و قاطعان طریق و نحو اینها از انواع معصیت کاران
هرچه اگر مالی را از مر حلال کسب کرده باشد که گناه آن زیاد است
از صرف مال حرام در مصرف حرام زیرا که در قیامت از مدخل و
مصرف هر دو سؤال خواهند کرد و جزا خواهند داد و لیس الغرض
ملعنت کاریت بانی که مولی الموالی در شب نوزدهم ماه مبارک
رمضان بصدقه حضرت ام کلثوم سلام الله علیها فرمود که ابد خیر
در حلال دنیا حساب است و در حرام آن عقاب و عذاب است
رابع آنکه حرام است تحاکم و مرافعه بردن و مخاصمه کردن
در صورتیکه ادعای او دروغ باشد و تدلوا بها الی الحکام
است الا بالبینات زیرا که عطف است بر تاکلوا تا اللذین نهیه بر آن
در آیه ای لا تدلوا بها الی الحکام یعنی نروید و نه برید
یکدیگر را بمرافعه نزد حکام بقصد باطل و ناروا که میدانید
خلاف واقع است و باشتباه کاری مالی از او بگیرید پس حرام است
برای مؤمنی که ناحق و ناروا یکدیگر را بکشند بمرافعه پس حاجی حق
نشاید به ناحق و دروغ عکس در حاکم ظالم و ستمکار و
بعذاب و عقاب آخرت گرفتار خواهی شد آنکه حرام است
مرافعه و محاکمه کردن در نزد حاکم جابر ظالم اگرچه از علما
فاسق و

شیعه اثنی عشریه باشند زیرا که علم تنها کفایت نمیکند در
نشستن بر روی مسند حکومت شرعیه بلکه باید علاوه از علم
و دانستن احکام شرعیه جامع شرائط چندی باشد که در طی ذکر
آیاتیکه بعد مذکور میشود شرح خواهد رفت و در این اعصار
الحمد لله علم را هم شرط نمیدانند همین که دنیا توجه کرد و اسباب مسند
فراهم آمد با کمال استقلال بر روی مسند خاتم النبیین صلوات الله
وسلامه علیه وعلی آله الطاهرین نشسته شرم از خدا و رسول صلی الله
علیه وآله نکرده و از عذاب و عقاب روز جزا آزرم ننموده بر
خلاف ما انزل الله چنان گستاخ و حکم میکنند که روح ابوحنیفه هم
خبر ندارد بلکه خدا میداند که روح خلفا گذشته هم از ایشان بیزار است
حتی آنکه بعضی حیاتی را بجائی رسانیده اند که در مدت ده روز ده حکم
ناسخ و منسوخ میدهند و چون ورق باشد بر در معرض بیع و شرا در
میآورند حتی بعضی هستند که یکی را در چندین جا شوهر میدهند و از
هر یک پول میگیرند و عقد میکنند و بعد از چندیکه در فراش او ... نزاع
میان زن و شوهر ... آن شوهر دیگر میآید که از شاکی مبالغی پول زیاد
گرفته حکم بطلان آن عقد اول را کند که بدیگری شوهر داده و نگذارد
بلکه بعضی هستند که اگر ... کردن شکسته با شوهر حق نزاع که
جناب ... آقایان ... اگر ... اول و ...

حق آن تمیز نماید و نه از شیر هریکی ظلم نمیکند و سبب ... حرام ... زور که
نقد را باطل میکنند و از آن را بحیطهٔ تصرف بحضور در می آورد و در این حکام
کسانی هستند که بروایت منهج الصادقین حضرت صادق علیه السلام در ذیل
از هزار و دویست سی و سه سنت اخبار از وجود ایشان داده که میفرماید سیکون
فی هذه الامة حکام یحکمون بخلاف الحق فیهم الله المؤمنین
ان یحاکموا الیهم یعنی حق تعالی در ازل مقرر داشته که حاکمانی پیدا شوند
که بنا حق حکم میکنند پس بندگان را از کوه از آنکه زور و از اظهار فرو گیرند — در این است
و رفع حکومت باینها نماید برسبیل رشوه تا حاکم برایشان
حکم نماید مسادس آنکه از اضافهٔ اموال بضمیر جمع مخاطب
با کمال قطع اموال بعضکم آیت یعنی بخورید اموال بعض از خود را باطل
بنا حق زیرا که چگونه مخاطب ظلم میشود بخوردن مال شخص دیگر
مال بر کسی بصاحبش ملازمت و بیع حلال باطل نیست پس از آن
اضافه اشکالات باینکه ... مثل کنفس واحده ... از
زاین قبیل است ولا تقتلوا انفسکم ای لا تقتلوا بعضکم بعضا
پس ظلم بر غیر ظلم بر نفس است و ظلم بر نفس ظلم بر غیر است پس ... ظالم
در واقع بر ظلم کور و عقاب دارد اما ظلم بر غیر ظلم بر نفس جهت
واضح است اکنون چون ظلم بر نفس ظلم بر غیر خود است همانا ...
بیان ... پس ... [illegible]

البته بعقاب اخروی برادر دینی منزجر و متألم خواهد شد و بواسطهٔ
ابتلای او بعقوبت آن عدو گرفتار او بجزای آن گناه و انتقام
حق تعالی از او در دنیا و آخرت واقع است زیرا در تألم و کسر قلب این
مؤمن ظلم عظیم و ستم بزرگیست در حق او ای برادر عزیز
ملتفت باش تا ظلمی از تو واقع نشود که آن ظلم مخل بر دو ظلم ملتفت
بلکه بعدد هر برادر دینی که مطلع بگناه تو شده ظلمی از تو بر او واقع شده
... ازین غفلتها و جهالتها ... که ابدا ملتفت این مطالب
نیستیم و شب و روز در حق اخوان و برادران دینی خود ظلم ها میکنیم
آیهٔ ... سورهٔ مبارکهٔ نساء آیهٔ شصت و یکم ۶۱ — سورهٔ نساء ... آیه ۶۱

إِنَّ اللّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الأَمَانَاتِ
إِلَى أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ
أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللّهَ نِعِمَّا
يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللّهَ كَانَ سَمِيعاً بَصِيراً

مینماید امرتان حق تعالی باهل ... رد نمائید آن امانتها باهل
آنکه در رد امانت که اهلیت ... از راه مروت غافل است
میکنید حکم بین مردمان ... بعدل و انصاف از روی باید عیان
حق ... نیکو شما را موعظه ... آنکه افعال نیکو را بیند
... حق آنچه نیکوئیها ... در حق ... آن امانتها کس

ثم لم یبینوا اکشیدید از رد آن یا طمع دارید چیزی در نهان

بدرستیکه حق تعالی امر میکند شما را ای بندگان باینکه ادا کنید
و برسانید امانتها را باهل آنها یعنی بصاحب امانت و مراد
از امانت در آیه عموم امانات است از الهیه و خلقیه
اگرچه آیه در خصوص رد کلید خانه کعبه است به عثمان بن طلحه
بن عبد الدار زیرا که عبرة بعموم لفظ است نه خصوص محل چنانچه
در علم اصول معروف است اما امانات الهیه احکامات است که به
انبیاء رسانیده که بخلق برسانند و امامت است که هر یک از
ائمه اثنی عشر علیهم السلام باید بدیگری برسانند تا بامام عصر عجل الله
فرجه و احکامات دینیه است که بعلما رسیده باید بعوام الناس
برسانند و اوامر و نواهی الهیه است که به بندگان رسیده
باید بندگان واجبات از آنها بیاورند و منهیات از آن ترک
نمایند اما امانات خلقیه آن امانات و ودایعیست که
هر یک بدیگری میسپارد که باید باو رد کند پس حاصل معنی
این است بدرستیکه حق تعالی امر میکند شما را ای انبیاء که احکام مرا
بخلق تبلیغ کنید و ای ائمه اثنی عشر هر یک امامت را بدیگری برسانید
و ای علما احکامات شرعیه مرا بعوام الناس برسانید و ای عموم

بندگان

[illegible]

بندگان اوامر و نواهی که از من بشما بامانت رسیده باید بجا
بیاورید اوامر مرا و ترک کنید نواهی مرا و هم چنین هر یک از شما
که بدیگری مالی امانت سپرده یا چیزی بودیعه که گذاشته البته
چیزوان مال را بصاحبانش رد کنید و پس دهید و هم چنین امر
میکند حق تعالی شما را که چون خواهید حکم کنید میان مردم اینکه حکم
کنید بعدل یعنی براستی و انصاف و بالسویه که بر طریقه شریعت باشد
و منحرف باشد از شیء شیء انحراف از شرع بدرستیکه حق تعالی
نیکو چیزی پند میدهد شما را که آن اداء امانت و عدل و
راستی و انصاف در حکومت است بدرستیکه حق تعالی شنوا است
باقوال و احکام شما و بیناست بآنچه میکنید از رد امانات و
عدل در حکومات فصل آنکه از این آیه واضح
هدایه مطالب چند مستفاد میشود اول حرمت خیانت
کردن در امانات و عدم رد آن باهلش پس هر کسیکه امانتی باو
سپرده شود و او در حفظ و رد آن تقصیر و تسامح و خیانت کند که در
قیامت مسئول واقع خواهد شد و حق تعالی در قیامت از هر کسیکه امانتی باو سپرده
شده سؤال خواهد کرد که آیا ملاحظه نمود و تقصیر و تفریط و خیانت
بصاحبش رد کرد یا نه خصوص انبیاء و مرسلین و ائمه طاهرین و
علما که بهر نبی احکام از لوح و بهر امامی تحریر شده است وقت

سؤال کرده بسته نماید چنانچه حدیث طویلیست که در معانی
مفصلا خواهد آمد و اجمالش اینست که حق تعالی در قیامت در مقام
حساب اول خطاب بقلم میرسد که آنچه از علم حق که بتو سپردم که
در لوح ثبت کنی آیا چه کردی عرض میکند ای پروردگار من آنچه مرا سپردی
و امر فرمودی که بلوح بسپارم تماما را بلا تغییر تحویل گرفته و لوح حقه
تسلیم لوح کرد در او ثبت نمود و تو شاهدی بصدق قول من بعد خطاب
میرسد بلوح آیا قلم علوم مرا بتو سپرد و در تو درج نمود عرض میکند
بلی ای پروردگار من خطاب میرسد تو چگونه امانتی که بتو سپرده شده
عرض میکند ای پروردگار من بامر تو من نیز همه را باسرافیل سپردم
بعد خطاب باسرافیل میرسد که آیا تحویل گرفتی امانات علوم مرا
از لوح عرض میکند بلی خطاب میرسد چه کردی عرض میکند بامر تو تمام
و کمال را رسانیدم بمیکائیل خطاب بمیکائیل میرسد که چه کردی
عرض میکند جمیع آنها را بامر تو سپردم بامین وحی تو جبرائیل بعد
خطاب میرسد بجبرائیل که چه کردی آنچه از میکائیل بتو رسید عرض
میکنند بامر تو بپیغمبران و نبیین و رسلها هرچه باید برسانم تماما بلا تغییر
رسانیدم و هکذا هر یک از انبیا را خطاب میرسد که چه کردی امانات
مرا که از جبرئیل گرفتی عرض میکنند تماما بلا تغییر بامت رسانیدیم
بعد از هر یک از اوصیای ایشان سؤال میکنند که آیا پیغمبر من امانات مرا

بشما

بشما رسانید یا نه تمام عرض میکنند بلی ای پروردگار ما آنچه خطاب
میرسد که آیا شما چه کردید اطاعت نمودید و بجا آوردید اوامر و نواهی
مرا یا نه و همچنین قسم تا میرسد بخاتم النبیین صلوات الله و سلامه علیه و علی آله
الطیبین خطاب میرسد یا احمد چه کردی امانتی که بتو رسید ادا کردی
و بامتت رسانیدی عرض میکند آنچه حق من بود رسانیدم بخلیفه برحق
علی ابن ابیطالب بامر تو رسانیدم و هکذا هر یک از ائمه عرض میکنند
باصحاب و علمای امت و شیعیان رسانیدیم بعد علمای هر عصری
و زمانی را میاورند خطاب میرسد آنچه را فرا گرفته اید رسانیدید
به بندگان من یا نه اگر آنها رسانیدید از خلق الله ایشان
سؤال میکنند که آنچه بشما رسید اطاعت کردید یا نه پس خوشا
بحال آن علمائیکه در تبلیغ و عمل کوتاهی نکرده باشند و بدا
بحال خلق الله او که با تبلیغ علما اطاعت نکرده اند و همچنین
بدا بحال علمائیکه از کثرت مشاغل دنیوی و جمع آوری مال
و منال دنیا و کسب عزت و جاه در نزد سلاطین و امراء و
ساختن عمارات و کشف عنوانات و بنای قلاع و دهات
و ساختن باغات و تهیه اکمال کالسکه و درشکه و تعمیر ادوات
و غرفه و تزیین اطاق به مبل و میز و جستجوی پیشخدمت
ظریف با تمیز و جمع آوری غلام و کنیز مجال تبلیغ نداشته باشند

و آنچه حق خلیفه من بود

و خود آنان عمل کرده و

مثل علمای بیچاره ما در این زمان که بواسطه اختلال امر معاش شب و روز
در تلاش برای معاش از اصل فراموش کرده‌اند که متحمل امانت الهیه
شده‌اند و باید در ادای آن کوشیده و کمتر برای این علما و آقایان یاد نکرده که
این بیچاره‌ها را به تقصیر بدارند در تعلل و تسامح در امانات و
در این نسیان و فراموشی از تحمل امانات الهیه و از جانب ایشان
معذرت می‌خواهم و عفو از ایشان و معتقدان اهل البیت در این زمانی
الیت عذر ایشان را آمده‌ام چون خلق این زمان خلطه تام و آمیزش
تمام با خارجه پیدا کرده تمام فرنگی مآب شده‌اند و در امور سیاسی
معتقد خارجه شده وضع کارها را از روی مسلک ایشان تغییر داده‌اند
و داد و داهیه آقایان نیز با اهل اعیان و زن‌ها آمیزش که طریقه
ایشان را دیده و تظاهر پسندیده محکم به آقایان می‌کنند که وضع زندگانی ما
هم باید مثل سایرین از اهل بلد باشد اگر آقایان اطاعت نکنند الان
نیز در وقت مدت گذاری انشاء مرور زند و تن به آقایان غیبا می‌دهند
پس آقایان نیز لابد و ناچار محض ملاحظه مدت گذاری ایشان و ملاحظه تحمل
زحمات فوق الطاقه ایشان که تحصیل بر ایشان ... عیال و اطفال
دنیا را نقد را از دست عنید ... اولی ترک مستحب ... مکروهات
ملیشو در خروره نشسته پاک میاینه مثلا
آنکه وجوب مراعات عدل و راستی است در حکم که باید

و شریک درد ایشانم

حاکم

حاکم از روی عدل و انصاف حکم کند یعنی میزان شرع نه بمیل و هوای
نفس حق در مرافعه و تکلم و نگاه کردن به متخاصمین باید مراعات
عدل کند که هر دو را در یک مکان نشاند و به هر دو نگاه کند و با هر دو
سخن گوید نه یکی را صدر مجلس جا دهد یا در پهلوی خود دیگری را در
صف النعال نشاند یا با یکی سخن گوید و به دیگری یا یکی را
نگاه کند و به دیگری چنانچه در نهج از رسول خدا صلی الله علیه و آله
روایت شده که با امیر مؤمنان علیه السلام فرمود یا علی سوّ بین
الخصمین فی لحظک و لفظک یعنی یا علی عدالت کن میان
خصمین در نگاه کردن خود و در سخن گفتن خود و این عدالت در
حکم مخصوص نیست باجرای حکومات شرعیه در مقام مرافعه
بلکه در هر امری که ترا حکم قرار دهند همین عدالت باید ملحوظ
شود چنانچه در کتاب مذکور نقل شده که روزی دو طفل خطی نوشته
بودند و نزد حضرت مجتبی علیه السلام آورده بودند تا حکم فرماید که کدام
بهتر نوشته بودند در این حال امیر مؤمنان علیه السلام به سبب آن
قضیه مطلع شد فرمود یا بنیّ انظر کیف تحکم فانّ هذا
حکم و الله اسئلک عنه یوم القیمة یعنی ای عزیز من ملتفت
باش و دقت کن که چگونه باید حکم کنی تا از روی عدل باشد نه از روی
هوا و میل بدانکه این واقعه هم داخل در حکم است که خدا می‌فرماید

واذا حکمتم بین الناس ان تحکموا بالعدل پس هشیار باش که از حق تعالی
سؤال میکند از این واقعه اند لک در قیامة که آیا حکم بعدل کردی یا نه
الیس کذلک تا مذکور در این مطالب قصه حوادث نباشد برایت
والله کار سخت است توجه شامل کن نکاح کنی ای بینا را کیها
روزگار و با حکام حکام این اعصار و امصار دشمن بسیار در کار
که در قیامة هم خاسر و زیانکارند به یعنی خدا تعالی که راضی نشود که در
هنگام محاکمه به یکی نظر بیشتر کنی یا با یکی زیاد تر تکلم نمائی و اگر کسی
از تو غضبناک گردد هیچ گونه رضایت که رشوت گرفته یا بمعطار بپید
و بهوای نفس در حق مسلمانی بنا حق حکم کنی و او را بسیزانی و حق او را
باطل و پایمال نمائی پس چگونه خواهد بود حالت در قیامت در نزد
محاکمه و محاسبه حاکم عادل که از ذره نخواهد گذشت و من یعمل
مثقال ذرة شرا یره پس ای کوه شرور چگونه پنهان میشود
ثالث انکه حق تعالی با انکه خود از امر برد امانات و عدل
در احکام موعظه فرمود حکام و امینان را بانکه خدا اشعار اینکه
چیز نیکو میدهد که شما را ادای امانات و عدل و انصاف در محاکمات
مع ذلک قناعت نفرمود در ترغیب و تحریص حکام و امینان بکلمات
شریفه مذکوره بلکه فی باب التشدید در ترغیب و تاکید در تحریص است
که مبادا تجاهل و تغافل کنند یا بهوای نفس غالب گردند یا شیطان وسوسه کند

مجددا از باب

مجددا از باب التشدید والتاکید میفرماید ان الله کان سمیعا بصیرا یعنی
که به تحقیق و درستی خدا همیشه حاضر و ناظر باقوال و احکام شما است
و پیوسته شنوا و بینا است با آنچه میکنید از ردّ امانات و عدل در حکومت
پس کسانیکه در خلوت رشوت میگیرند و حکم منعقد مینمایند و یا
در خلوت دستور العمل به یکی میدهند و طرح مسئله برای او میکنند
و یا طریقه دعوی و عنوان مرافعه را به یکی یاد میدهند که تا
در حضور مدعی تحریر دعوی و عنوان نمودن را بطور ارائه کند که برد یکی
غالب آید قطعا اینگونه اشخاص خدا را با خود در هر حال از
پنهان و آشکار حاضر و ناظر و شنوا و بینا نمیدانند و هرکس اعتقاد
کامل داشته باشد و رتبه کامل آورده باشد که خدا سمیع و بصیر است
البته از خدا ترسیده و از حساب و عقاب روز قیامت اندیشه
کند رشوه نگرفته حکم بر خلاف حق نمیدهد تا ملغی و منسوخ نمیشود

سوره نساء آیه ۶۰

آیه سیم ایضا در سوره مبارکه نساء آیه واقع شده (شصتم)

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ آمَنُوا
بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ
يُرِيدُونَ أَنْ يَتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ
وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ يَكْفُرُوا بِهِ وَيُرِيدُ
الشَّيْطَانُ أَنْ يُضِلَّهُمْ ضَلَالًا بَعِيدًا

ای محمد از تعجب بنگر | سوی ایشان که بزعم منغره
مؤمنند آنها که از پندار خود | است شان ایمان بحق زاقرار خود
هم بر آنچه بر تو نفرستاده‌ام | وانچه بر پیشینیانرا داده‌ام
با وجود دعوی ایمان بود | خواهش ایشان از عقل سیت او
که حکومت سوی طاغوت برند | وانکه کعب بن اشرف در سیند
که بود با او یقین همچو دیو | حاملش باشد بهر اندیشه دیو
وانکه مأمور بتکفیر او | بوان کاکه بد از تقصیر او
دیو خواهد تا برد ناکامشان | سوی گمراهی دور از راهشان

سبب نزول آیه شریفه اینست که یکی از یهودان با یکی از منافقین
که بظاهر ایمان آورده و در باطن منافق بود خصومت افتاد و
در طی خصومت و نزاع محتاج شدند بحاکمی که میان ایشان حکم کند
یهودی گفت چون محمد صلی الله علیه وآله رشوه نمیگیرد بیا نزد او
رویم منافق گفت بیا تا بمحکمه کعب بن اشرف رویم و یهودی
منافق گفت بیا تا بمحکمه ابو برده کاهن رویم عاقبت نزد
حضرت رسالت آمدند و مدعی را بعرض رسانیدند حکم بر وفق
مدعای یهودی صادر شد پس چون از مجلس حکم بیرون آمدند منافق

دلتر از

دست بر دامن یهودی زد که من راضی بحکم پیغمبر نیستم بیا تا نزد عمر
رویم و دیگر بار مرافعه کنیم پس بدر خانه عمر آمدند یهودی ماجرای
دعوی و حکم کردن پیغمبر میان ایشان باز گفت عمر از آن منافق استفسار
نمود که قضیه برین وجه است که یهودی میگوید منافق تصدیق کرد
آری حال بدینمنوال است اما من بآن راضی نیستم و از تو حکم میطلبم
عمر گفت اینجا قرار گیرید تا من از خانه بیرون آیم و بدرستی میان
شما حکم کنم ایشان توقف کردند عمر از خانه بیرون آمد با شمشیر کشیده
و آن منافق را بکشت و گفت این سزای کسیست که بحکم خدا و رسول
خدا راضی نشود پس حق تعالی در باب ایشان این آیه نازل فرمود که
آیا ندیدی در ذاتی همزه از برای تعجب است یعنی ای محمد از روی تعجب
بنگر و ببین بسوی کسانیکه گمان میبرند زینکه ایشان ایمان آورده اند
بانچه فرستاده شده بتو یعنی قرآن و انچه که پیش از تو فرستاده شده از کتب
انبیاء سابق با وجود دعوی ایمان میخواهند آنکه مرافعه کنند نزد
کسیکه بغایت طاغی و بنهایت یاغیست که کعب بن اشرف یا مرلوع
ابو برده کاهن است و حال آنکه این مدعیان ایمان یا تمام مکلفان
مأمورند بآنکه کافر شوند و اعتقاد نکنند بحکم طاغوت بلکه
بیزار شوند و تبری جویند از حکم او چنانچه در سوره بقره فرموده فمن
یکفر بالطاغوت ویؤمن بالله فقد استمسک بالعروة

الوثقی لا انفصام لها و در خواهش شیطان یعنی ابلیس و ارشه‌ء
از رحمت بار کشیده از خدمت اینکه گمراه کرده اند آنانرا که
مایل بحکم طاغوت اند گمراهی دور که هرگز از آن براه راست
رجوع نتوانند کرد — پس آنکه از آیه شریفه مطالب
چندی استفاده میشود اول آنکه هر حاکمیکه حکم کند برخلاف
ما انزل الله او شیطان است زیرا که حق تعالی هر حاکمیکه ناحق
و باطل حکم کند نام او را طاغوت فرموده و طاغوت نام شیطان است
و نام بت است پس از این تعبیر معلوم میشود هر کس ناحق حکم کند و یا
قابل حکومت نباشد و واجد شرائط حکومت شرعیه نباشد و
بر مسند شرع نشیند و اجرای احکام کند او طاغوت است یعنی شیطان
است یا بت است دوم تعبیرات محکم آیه شریفه یاد آور شیطان
بخوار یعنی چند صباحی که تعبیرات عالیات رفتم مراجعه میشود بهتر
که رقابت بر مسند قضاوت نشسته دین بدنیا فروخته
جمعیتی پیدا کرده مسجد و محراب بتصرف خود در آورده بعد از آنکه نفس اماره است
از شر که باغوای شیاطین جنی و انسی واقع است در تقلید ریاست
بگمراهی دین را سرمایه دنیا که بر مسند حکومت گذاشته قلم در دست
گرفته پیوسته بنویسی کذا حکمت و به قضیت و دکان حکم فروشی باز کنی
هر چه در دنیا بخلق کرده جلوه کارت اگر در لکن دنیا را بقا نیست

دودا

دو دادن دولت عمر و بعد پسر هرچه از ذل و دولت که کرده گوی
تمام را امر دم عمر بر بند و زر و سیم بالش برایت بیمانند در آن تنگنای قبر
لیاقت چه خواهد شد و چه جواب خواهی داد بدون استحقاق جای علی
علیه السلام را غصب کردی و او را به غضب الله دوری از زده دشمن قوی
با سطوت و زوری برای خود فراهم آوردی که بخدا قسم اگر تمام عالم
جمع شوند حرف یکنفر از آن دشمنان تو نخواهند شد ملتفت باش
که کار عمر را کردی و حقیقة عمر شدی چنانچه در نهج البلاغه در زیر
همین آیه از امیر مؤمنان علیه السلام روایت شده که فرمود کل حاکم یحکم
بغیر قولنا اهل البیت فهو طاغوت یعنی هر حاکم که
نه بر گفتار ما اهل بیت حکم کند او طاغوت است و بعد همین آیه را
تلاوت کرد که یریدون ان یتحاکموا الی الطاغوت تا آخر و بعد از
آن فرمود بخدا قسم که امت بعد از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
بحکومت نزد طاغوت شدند و گمراه کردانید ایشان را شیطان از
این جهت و از این است نجات نیافتند الا ما و شیعیان حق
ما و غیر ایشان هلاک شدند و ایضا در مجمع البیان از حضرت باقر
علیهما السلام روایت کرده که ان المعنی به کل من یتحاکم الیه ممن
یحکم بغیر الحق یعنی مراد بطاغوت هر کس است که محاکمه باو کنند و او
بخلاف حق حکم کند پس وای بر احوال علمائیکه بناحق حکم میکنند که

حاصل امامت خلفاء ثلثه ۲ الثانی آنکه کسانیکه
محاکمه و مرافعه خود را بسوی آنگونه حکام که بناحق حکم میکنند و
یا قابل حکومت شرعیه نیستند و بناحق بر او مسند امام علیه السلام
نشسته غاصب آن مسند شریف شده اند میبرند و بایشان رجوع
میکنند این اشخاص در واقع از منافقین امت میشوند زیرا که
حق تعالی در حق ایشان فرموده که ایشان گمان میکنند که ایمان بخدا و رسول
و قرآن و سایر کتب آسمانی آورده اند و با وجود دعوی ایمان
میخواهند مرافعه کنند در نزد طاغوت یعنی این ایمان که
ادعا میکنند دروغست محض ظاهرست ابدا و فقط بزبان دارند
و در قلب ایمان نیاورده اند و چاره اینطایفه که مرافعه را بسوی
طاغوت میبرند در انصاف در کسان از نارست پیرای بیداد
ایمانی هر کرا دیدی که در مرافعه میل بسوی ناحق حکم کنندگان
دارند از او بگریز و فرار کن مانند گریختن آهو از گرگ درنده
الثالث آنکه اینطائفه که مایل بطاغوت شده
و در نزد ایشان مرافعه میکنند شیطان در وجود ایشان تصرف تام
کرده و مملکت وجود ایشان را احاطه تصرف خود باتمام در آورده
و در وادی ضلالت و گمراهی دور و دراز انداخته که دیگر ابدا
از آن وادی نجات نخواهند یافت و هرگز براه راست رجوع نخواهند نمود

[illegible]

نخواهند

نخواهند کرد الرابع آنکه آیه شریفه دلالت دارد بر بطلان قول
مجبره که میگویند تمام افعال از خداست و بندگان مجبورند در
افعال نه مختار در کار زیرا که حق تعالی نسبت اضلال به شیطان
داده پس اگر ضلالت ایشان از خدا میبود نسبت بشیطان نمیداد
چنانچه در جای دیگر میفرماید و زین لهم الشیطان اعمالهم
و خدا که از کسی خوف ندارد تا تقیه کند آیه چهارم
ایضا در سوره مبارکه نساء آیه شصت و هشتم ۶۸

آیه چهارم در سوره نساء ۶۸

فَلَا وَرَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ
فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لَا يَجِدُوا
فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا
تَسْلِيمًا

پس بربّ تو قسم ای ذو الشرف — کاین گروه ناورند ایمان بحق
تا ترا سازند از بهر حکم — پس خود در رفع غوغا بی ستم
در هر آنچیزیکه دارند اختلاف — وان شد ایشانرا سبب در اعتساف

پس البته سوگند میخورم بحق پروردگار تو ای محمد صلی الله علیه و آله

کاملا ایمان نیاورده اند و این گروه منافقین یعنی این جماعت
که اظهار ایمان میکنند ایمان ثابت جازم قلبی نخواهند آورد
تا وقتیکه حکم سازند ترا در آنچه اختلاف شود میان ایشان
و مشاجره و نزاع واقع شود میان ایشان و تو حکم کنی میان ایشان
بحق و راستی پس نیابند در قلبهای خودشان تنگی و دل گرانی
از آنچه حکم کنی تو بیان هرچند حکم تو مخالف طبع ایشان باشد
و گردن نهند و اطاعت کنند و فرمان برند حکم ترا گردن
نهادنی و فرمان بردنی ظاهرا و باطنا بدون اعراض و
مخالفت یعنی محک ایمان واقعی ایشان اینست که اگر میان ایشان
نزاع واقع شود و ترا حکم قرار دهند و محاکمه نزد تو آورند
و تو در میان ایشان حکم فرمائی بحق و آن حکم منافی طبع ایشان باشد
مع ذلک گردن دهند بحکم تو و دل تنگ و ملول نشوند و سخت نیاید
در حکم تو در ظاهر و باطن بالطوع و رغبت قبول کنند حکم ترا این
هنگام معلوم میشود که ایمان ایشان ثابت و جازم است و از صمیم
قلب و واقع بتو ایمان آورده اند و الا اگر حکم ترا در ظاهر
قبول و در باطن راضی نباشند و گردن ننهند و تمکین نداشته
باشند و ملول و دل تنگ شوند پس این علامت عدم ایمان
واقعی و دلیل نفاق و دوروئی ایشان است مسلمانی که از

الی آنه

از آیه و بنص صریح آیه مزبور چند امر استفاده میشود
اول آنکه ایمان مطلوب پسندیده و مفید آنست که
قلب با زبان مطابق و موافق باشد چنانچه بزبان اقرار
بشهادتین میکنند در قلب هم تصدیق ثابت جازم کنند
بدون ملالت و کراهت چنانچه میفرماید که ثم لا یجدوا فی
انفسهم حرجا مما قضیت الثانی آنکه ایمان
مطلوب مفید آنست که تسلیم کند و قبول نماید با اعتقاد
کامل تمام آنچه رسول خدا صلی الله علیه و آله میفرماید یعنی باید که
از روی قلب و رضا و تسلیم کل ما جاء به النبی را قبول کند و از
روی رضا و خوشنودی گردن گیرد و تن در دهد خواه آن احکام
و اوامر او مطبوع طبع باشد یا منافی طبع باشد و خواه بر نفع او
صادر شده باشد یا بر ضرر او نه آنکه هرچه نفع دارد قبول کند
و هرچه ضرر دارد و منافی طبیعت و هوای نفس است قبول نکند
چنانچه میفرماید مما قضیت و یسلموا تسلیما یعنی اگر هرچه را
که تو حکم کنی خواه مطبوع یا منافی طبع باشد تسلیم کنند تسلیم کردنی
یعنی کمال تسلیم را آنوقت معلوم میشود که در کمال ایمان خود صادقند
و الا منافق اند چنانچه در منهج الصادقین از حضرت صادق
علیه السلام روایت شده که فرمودند قوما عبدوا الله

وبه رسیده ام

یا بالطبع طبعت است

واقاموا الصلوة واتوا الزكوة وصاموا رمضان وحجّوا
البيت ثم قالوا للنبي ما صنعه رسول الله الا صنع خلاف
ما صنع او وجدوا من ذلك حرجا في انفسهم لكانوا مشركين
یعنی اگر جمع عبادت خدا کنند و نماز را بجا آورند و زکوة دهند
و روزهٔ ماه رمضان بگیرند و حج خانهٔ خدا بکنند و بعد از آن بگویند که
فلان کاری را که رسول خدا کرده نکرده بود آن بهتر بود یا حرجی در
در نفس خود بیابند از آنچه پیغمبر کرده باشد هر آینه ایشان مشرک شده و بعد
آنحضرت آیهٔ مذکوره را تلاوت فرمود پس از استشهاد آن حضرت از
آیهٔ شریفه معلوم میشود که آیه را دلالت است بر مطالب مذکوره
که لزوم تصدیق آنحضرت است در جمیع احکامی که بیان فرموده خواه
در باب قضا و محاکمه و منازعه باشد یا در باب طاعات و عبادات
یا اخبار از مغیبات مثل کیفیات بهشت و دوزخ و اوضاع
قیامت و محشر یا کیفیات حالت سکرات الموت و احتضار یا در
باب اوضاع عالم قبر یا در احوال برزخ و حساب و میزان و صراط
یا در باب سیاسات مدنیه و غیر آن پس اگر کسی یکی از آنها را
که آنحضرت فرموده کرده بگردد و تسلیم نکند مثلا اگر بگوید مثلا نماز — از مشرکین است
شب یا نماز جمعه را در روز قرار میداد بهتر بود یا بگوید منع
استعمال آب را به پیچ و تیر قرار میداد نه بگوید که در تورات — بهتر می‌بود زیرا که

دیگر

موجب کثافت است یا آنکه بگوید اگر ربا را حلال میکرد بهتر بود زیرا که
برای بندگان خدا فرح میشد و در منع باب ربا یا مثلا کفار و
یهود و نصاری را باک نمیداشت برای امت راحت‌تر بود یا
شراب و عرق را حلال میکرد اصلح بود برای مردم زیرا که موجب
صحت مزاج و باعث سرخ رو شدن و فربه کردن و کلفت شدن بدن است
یا حلال میکرد فروش قبرستانهائی که واقع است در میان محلات شهرها
و دهات خصوص شهرهای بزرگ که جمعیت زیاد دارد بهتر بود از
برای — حرام کردن فروش آنها زیرا که باعث توسعه بندگان خدا میشد
و موجب رفع اسباب وحشت و خوف غالب بندگان خدا میشد از خوفها
هنگام عبور در آنها در شبهای تاریک و بخوان از مزخرفاتی که از عقول
ناقصه نقصه با غرضهای فاسده استنباط میکنند نظر به ادله واهیه
قائلین بآن مزخرفات و مایلین بآن فوات و متأسفین
بعدم حلال این مطالب در شرعیات جمیعا از مشرکین و منافقین
است بدلیل آنکه قائلین و مایلین و متأسفین از مشرکین بود
منافقین باشند پس چه خواهد بود حال فاعلین این افعال و
با بعضی مقابر مسلمانان و طرق و شوارع بندگان خدا و
فروشندگان موقوفات باسم تبدیل جنس یا حاجت از آنها
نظر بوجوب شتاب کن علم زد است رفته و یا در اکاکتب

در حکم کرد بر انبیا میکنند بخدا اگر در عهد موسی چهل از بنی اسرائیل
کناهی کنند و نزد موسی رفتند تا توبه کنند موسی
فرمود که توبه شما آنست که یکدیگر را بکشید
ایشان تیغ کشیدند و بر روی یکدیگر نهادند
تا مقدار هزار مرد از ایشان کشته شد و پیغمبر
خود را متهم ندانستند و بجهت دین حق تن دادند
از دنیا راضی شدند و توبه ایشان را قبول کرد
و تا قیامت نقلی نیز شما این کار که والله اگر
رسول خدا فرماید که خود را بکشید هیچ توقف نکنم

ثالث آنکه هرگاه بتوفیق الهی آن حاجت مرافعه
رفتن پیش حاکم عادل یعنی حاکم شرع جامع شرائط که حکم میکند
بحق و او بموازین شرعیه حکم کرد باید حکم او را بجا آورده قبول
کنی و گردن نهی و تسلیم نمائی اگرچه حکم او بر خلاف طبع تو
صادر شود چه اگر قبول نکنی و راضی نشوی و تن در ندهی
بمدلول آیه شریفه از منافقین هستی و خدا قسم خورده برای پیغمبر
که اینگونه اشخاص ایمان حقیقی باطنی نیاورده‌اند لیس العزیز
ملتفت باش خود را بچهار روزه دنیا و مال فانی او
ایمان چندین ساله خود را بر باد ندهی و در زمره منافقین داخل
نشوی و عذاب ابدی برای خود مهیا نکنی و مثل ثعلبه بن
حاطب یا حاطب بن ابی بلتعه نشوی که آیه در شان ایشان
نازل شد چنانچه در نهج الصادقین از بعض مفسرین نقل کرده که
آیه در شان زبیر و خصم او ثعلبه بن حاطب یا حاطب
ابن ابی بلتعه نازل شد و صورت واقعه این بود که ایشان محاکمه
نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدند چون از نزد رسول برخاستند
مقداد در اثناء راه با ایشان رسید از خصم پرسید حکم کرد او گفت
قضی لابن عمته علی یعنی برای پسر عمه خود حکم کرد و این سخن
و عمار یاسر و ابن مسعود نیز چنین گفته‌اند حتی که آیه مذکوره نازل کرد

آیه پنجم سوره مبارکه نساء و آیه یکصد و شش

آیه پنجم سوره نساء ۱۰۵

إِنَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ وَلَا تَكُنْ لِلْخَائِنِينَ خَصِيمًا ۲

آیه ۶
وَاسْتَغْفِرِ اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا

ما فرستادیم قرآن را بحق ۵ — بر تو ای پیغمبر صاحب نسق
تا نمائی حکم بین مردمان — بر هر آنچه حق نموده ره بر آن
پس مباش از غیرت دین ای رسول — یار خائن بهر کتمان فضول
هر مکن مستور هیچ از خائنین — این خیانتها که باشد ننگ دین
بهر رفع ننگ از اسلامیان — عیب خائن را همی خواهی نهان
وانگهی بر بیگناه آری عتاب — این نباشد در عدالت مستطاب
خواه آمرزش ز حق از هر قصور — زو طلب توفیق در کل امور
کو است آمرزنده کار و مهربان — بر تمام خلق خویش از انس و جان
بهر خائن خواه یعنی مغفرت — که در عصیان کم ادب معذرت

به تحقیق و درستیکه ما نازل کردیم و فرو فرستادیم بسوی تو ای محمد ص
قرآن را بحق و درستی و محکم و درست تا آنکه تو حکم کنی میان مردم
با آنچه شناسا و دانا کردانیده است ترا خدا و بیان و هر کو تو

و مباش برای خیانت کنندگان و رفع خیانت از ایشان
دشمن آنکس که بیگناه است یعنی برای رفع عیب خیانت از
خائن مخاصمه و مجادله مکن با آن طرف که بیگناه است و طلب
عفو و آمرزش کن از خدا برای خائن تا از گناه او درگذرد
بواسطهٔ خیانتی که کرد و برای تهمتی که بغیر زد یا طلب آمرزش کن برای
خود بواسطهٔ میل آنجناب ... که بودند خائن و قوم او بخوردن قسم کذب
و گواهی و شهادت ناحقی که داده بودند و در قصه ترتیب اداء صدق
که خواستی با بیگناه مخاصمه کنی تا اینها متهم نشوند و خدا است
آمرزنده و رفع کننده درجهٔ کبریا که آمرزش طلبید و بهجت براد
و در شان نزول آیه چنین ذکر شده که طعمة بن ابیرق که از
بنی ظفر بودند شبی نقب زد بخانهٔ ~~[illegible]~~ وسلمه ع
قتادة بن نعمان و زرهی که در انبان آرد پنهان کرده بود دزدید
با انبان از قضا انبان شکافی داشت و این دزد بدبخت خبر
از شکاف آن نداشت و تمام راه آرد میریخت تا طعمه
بخانه رسید و از خانهٔ خود بخانهٔ زید بن السمین که یهودی بود برد
بطریق امانت و ودیعه باو سپرد چون قتاده باثر آرد رفت
بخانهٔ طعمه و طلب زره و انبان آرد کرد او انکار کرد بدروغ
قسم خورد که انکار نکردم و خبر ندارم چنانچه مرسوم دزدهاست

انکار و قسم

انکار و قسم دروغ است و قتاده پی آن علامت که طعمه بخانهٔ زید
یهودی رفته بود پی برد و زید را بخیانت بگرفت زید گفت دیشب
طعمه این زره را انبان به ودیعه و امانت بمن داد و جمعی برآن گواهی
دادند قتاده صورت حال را بمجلس عالی حضرت نبویه رفع کرد
و بنی ظفر که قوم طعمه بودند از خوف رسوائی او خواستند که رفع
تهمت از او کنند و یهودی پاکدامن بیرون نیاید آغاز نزاع
و جدال کردند و بر پاکدامنی و برائت طعمه شهادت دادند
و بر یهودی حضرت کردند تا او را متهم سازند و از حضرت رسول
صلی الله علیه و آله استدعا کردند که بر خصم ایشان یعنی بر آن یهودی مخاصمه
فرماید و استقامت کشته تا خیانت و فضیحت مسلمانان و برائت
یهودی لازم نیاید و در آنحضرت هم بر آن شد که خیانت بر یهود
وارد آید و ثابت کرد و مسلمانان از آن صفت خبیثه مبرا
و پاک باشند پس بجهت حسن ظنی که آنحضرت با مسلمانان داشت
و شهادت دادن شهود برای او خواست که قصد عتابی به یهود
حفظ کند که ناگاه حق تعالی برای پیغمبر خود از ترک اولی و استخفاف خیانت
کنندگان و عدم جزای ایشان از حق تعالی و احترام امانت و دیانت
دلیست که صفت برائت آیهٔ شریفه را نازل فرمود فصل ...
از این آیهٔ شریفه مطالب چندی استفاده میشود اول آنکه

حاکم شرع نباید ابدا ملاحظه داشته باشد میان متخاصمین بواسطه قرابه

یا ابلیت یا دوستی یا همسایگی یا هم مذهب بودن با احدهما

و دیگری خصم در کفر و اسلام که اگر احدهما کافر باشد دیگری

مسلم حاکم نباید ملاحظه اسلام طرف او را منظور داشته یعنی

اگر صاحب حق هم با مسلم باشد یعنی بعد از ثبوت حق هم با طرفش نباید

اظهار کراهت و بی میلی نماید چنانچه حق تعالی برسول خود فرموده مخاصمه

نکن با طرف طعمه **الثانی** انکه حکام شرع نباید در مقام قضا

با احدهما مخاصمه و منازعه و مجادله کنند تا این باعث شود که این شخص

ضعیف شده دیگری بر او چیره و غالب آید یعنی حاکم در مقام قضا نباید

بخیانت یکی با دیگری حرف زند که این سبب قوه دیگری شود و بر خصم خود

غلبه کند **الثالث** انکه حاکم شرع بعد از ثبوت قضیه در نزد

او بموازین شرعیه نباید با محکوم علیه اظهار بی میلی یا درشتی و تغیر

کند جز صدور حکم حقی دیگر ندارد **الرابع** انکه حاکم باید تانی

کند در صدور حکم و مهلت بدهد و مدارا نماید در حکم خود نه انکه

بمجرد ثبوت و تمام شدن موازین قضا عجله کند در دادن حکم

شاید برای او اشتباهی که باشد و بعد از اندک زمانی معلوم شود

اشتباه چنانچه در این واقعه که طعمه و قوم او اشتباه کرده بودند

خداوند رفع اشتباه فرمود و از این قضیه معلوم میشود که حق تعالی

بعد از اتمام موازین ظاهریه از طرف طعمه با قامه بینه و یمینی

که این در واقع ملقن احدهما است برای غلبه بر خصم

الخامس انکه ... [illegible]

من باب لطف

من باب لطف بر حاکم شرعیه از روی عدل حکم کنند و غرض در او نباشد

هر گاه برای او اشتباهی که باشد حق تعالی نزد کار بجهة حفظ حق و اظهار

باطل و حفظ حاکم شرع در رسوائی خیانت کننده گان اسبابی

فراهم اورد که رفع اشتباه شود و خائنین و مدلسین رسوا شود و حق

ذی حق معلوم و حفظ جانب حاکم هم بشود و احتیاج به ناسخ و منسوخ

که حقیقت جز عدم تحقق موضوع است نشود و این صفت چهارم است که باید

حاکم داشته باشد که از این ایه شریفه استفاده شده **الخامس**

انکه حق تعالی هر یک از متخاصمین که بر خلاف حق ادعا میکند و یا دعاوی

باطله حقوق دیگران را انکار میکند و هم چنین انکسانیکه

حمایت کننده گان و یاری کننده گان این باطل هستند از شهود

و غیر شهود همه را خائن نامیده و اثیم یعنی گناه کار خوانده

و دشمن خود میداند چنانچه در آیه بعد میفرماید ان الله لا

يحب من کان خوانا اثيما یعنی خیانت کننده گناه کار را

که گناه کاری عادت ندارد و از زمره دوستان الهی بیرون

رفته **السادس** انکه خائن چندان بی احترام است در

نزد خدا و از بس مبغوض است در نزد حق تعالی که حق سبحانه و تعالی

با انکه ستار است که عیب پوش گناه کاران است مع ذلک پرده

از کار ایشان برداشته همه را رسوا کرد با انکه طرف یهود بود

و ادار بعد از ثبوت تانی کند و عجله نکند در دادن حکم باید کند و کاوی

منتظر
بر چه خواهد بود در وقتیکه طرف مسلمانان و تو خیانت کنی البته
رسوای خود باشی که حق تعالی از تو دست برنمیدارد و اغماض
نخواهد کرد البته در دنیا و آخرت رسوا خواهد کرد و خیانت ترا
بر خلق ظاهر میکند السابع آنکه صفت خیانت کند بد و
مبغوض خداست که اسلام جبیره آن نمیکند و مقابل و تلافی
با این صفت خبیثه نمیکند بلکه احترام اسلام را از میان می برد
چنانچه ٢ قوم او همه مسلمان بودند چنان صفت خبیثه خیانت — طعمه ج
احترام را از ایشان برد که حق تعالی ابدا ملاحظه اسلام ایشان نکرد و
پرده از کار ایشان برداشته در میان اهل اسلام و اهل دین
را رسوا نمود با آنکه آنوقت بدو اسلام بود که مسلمان نو بر خیره
خیلی مقرب و محترم بودند الثامن آنکه خیانت راجع — ضرر و بال ج
میشود بخائن چنانچه در مورد آیه واضح شد پس خائن در واقع
اقدام بر ضرر خود میکند او را الحال این است که می خواهد ضرری
بغیر بزند و شعور ندارد که ضرر بطریق خیانت برمیگردد بخود او

آیه ششم از سوره النساء آیه یکصد و سی و چهار — آیه ششم سوره النساء آیه ١٣٤

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ
بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَى أَنْفُسِكُمْ
أَوِ الْوَالِدَيْنِ وَالْأَقْرَبِينَ إِنْ

یکن

يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَقِيرًا فَاللَّهُ أَوْلَى بِهِمَا
فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَى أَنْ تَعْدِلُوا وَإِنْ تَلْوُوا
أَوْ تُعْرِضُوا فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا

ای گروه مؤمنان باز ایستید — بر اقامه عدل کز حق زیستید
هم گواهان حق اندر راستی — خارج اعنی از کجی و کاستی
این شهادت گرچه بر نفس شماست — آورید اقرار بر وی حق و راست
گر شما را حق کسی بر گردن است — اعتراف آثار صدق روشن است
آنکه بر توحید حق باشند گواه — هم دهد بر خود گواهی زانتباه
هم دهد گر بر پدر یا مادر است — یا از برای اقربا در نفع و ضر
هست مشهود علیه ار مالدار — یا که مسکینی هر دو را یکسان شمار
ده شهادت از ره انصاف و داد — نه ز روی میل نفس کج نهاد
در گواهی به که برداری ضمیر — زان تصور که غنی است آن فقیر
حق بر ایشان اولی در امور — تا کنند ایشان رعایت بی قصور
سر مپیچ از حق مکن واپس رو — گفت حق لا تتبعوا ان تعدلوا
در گواهی بهر میل نفس خویش — از طریق صدق و عدل ای نیک کیش
ور بپیچانید بر ناحق زبان — بهر کتمان در حقوق مردمان
یا کنید اعراض از حق یک شعیر — اوست بر اعمال آنان بس خبیر

ای گروه مؤمنان همه باشید جد و جهد کنندگان در اقامه مراسم عدالت
و مواظبت کنندگان بر اجراء حق و راستی و درستی و همه باشید
گواهان برای خدا یعنی اداء شهادت کنید برای رضای خدا نه از جهت غرض
و عدالت و صدق اگر چه آن شهادت بر ضرر و خسارت شما
باشد یا بمعنی که اگر حقی کسی بر ذمه شما باشد اقرار کنید و گواهی دهید
بر ثبوت حق غیر که بر ذمه شما ثابت و انکار حق نکنید زیرا که
شهادت بیان حق است محض رضای الهی خواه بر شاهد باشد یا بر
غیر او چنانچه در منهج روایت شده که قل الحق و ان کان علیک یعنی
راست و حق بگو اگر چه بر ضرر تو باشد یا بر ضرر پدر و مادر باشد یا بر
ضرر خویشان و اقربای نزدیک تو باشند که ملاحظه ابوت و
بنوت و رحمیت نباید کنی و باین ملاحظه کتمان شهادت نمائی
و اغماض از اداء سخن حق کنی یا ملاحظه فقر و یا دولت
مشهود علیه نمائی یعنی بجهت افلاس و پریشانی او ترحم کنی و
شهادت بر ضرر او ندهی و حق ذی حق را ضایع نمائی یا اگر چون
مشهود علیه مرد تاجر صاحب دولت است و باین واسطه محترم است
احترام او را منظور داشته کتمان شهادت کنی زیرا که حق تعالی
سزاوار تر است بانچه صلاح حال اغنیا و فقرا است که اگر حق تعالی
میدانست که شهادت برای نفع ایشان یا بر ضرر ایشان مصلحت است

باو حکم

باو حکم نفرمودی و چون حکمت حق تعالی مقتضی این است که در اقامه
شهادت رعایت غنا و فقر مشهود علیه نکنند بلکه بطریقیکه حق
و واقع است گواهی دهند بران پس متابعت نکنید هوای نفس را
باینکه عدول کنید از حق یا اینکه بواسطه کراهت و عدم میل
نمائید از اداء سخن حق و راستی و اگر بپیچانید زبانهای خود را از
گواهی راست یعنی در اداء شهادت بنوعی سخن برانید که حق مفهوم
نگردد یا آنکه حکام شرع بر اثر هوای نفس و عدم میل به پیچانند زبان
خود را از حکومت عدل یعنی بنوعی حکم صادر کنند که معما باشد چنانچه
در منهج از ابن عباس روایت کرده که خطاب بحکام است یعنی ای حکام
شرع اگر به پیچانید السنه خود را از حکومت عدل یا اعراض کنید
از اداء آن و کتمان آن کنید پس بدرستیکه حق تعالی داناست بانچه
میکنید از عدل و میل و بان مکافات خواهد کرد و جزا خواهد داد
بدانکه از این آیه شریفه مطالب چندی استفاده میشود
اول آنکه شهود در مقام اداء شهادت باید بجهت اقامه شهادت
حق کنند یعنی آنچه میدانند از روی صدق و واقع و نفس الامر بدون کم
و زیاد بگویند خواه در حق خود شان باشد یا در حق غیر ایشان اگر
واجب است اقرار کردن انسان بر نفس خود بحقیکه ثابت است در ذمه
او از غیر که اگر انکار کند کتمان شهادت کرده مرتکب معصیت گردیده

چنانچه از آیهٔ پنجم معلوم شد که اگر کسی بدون حق ادعا کند بر کسی داد را
برافعه کشد از خائنین و دشمن خداست پس از این دو آیهٔ شریفه
معلوم شد که اگر دو عادل مسلم العداله مخاصمه کنند و بروند نزد
حاکم شرع و یکی از ایشان ادعا کند و دیگری انکار لابد علم اجمالی حاصل
میشود بفسق یکی از این دو عادل زیرا که اگر مدعی از روی حق و راستی ادعا
کرده و ذی حق بوده پس آن دیگری که انکار کرده کتمان شهادت کرده فاسق
شده و اگر منکر محق بوده و از روی حق انکار کرده پس آن مدعی بر
خلاف حق ادعا کرده و از خائنین شده و فاسق گردیده حاصل این است که
لابد در نفس الامر یکی محق است یکی باطل و آن باطل فاسق میشود
یا بواسطهٔ انکار حق یا بواسطهٔ ادعای باطل پس در این صورت
اگر کسی بخواهد در نزد این دو نفر زن خود را مطلقه سازد آن طلاق
صحیح نیست زیرا که شرط است در طلاق که اجرای صیغه در نزد عدلین
واقع شود و تو میدانی که یکی از این دو نفر در نفس الامر و در واقع فاسق است
بواسطهٔ آن ترافعیکه کرده بودند با هم پس نداری اجرای صیغهٔ طلاق
در نزد یکی از ایشان با عادل دیگر و همچنین است اقتدا کردن
بهر دو ایشان که اگر شخص نماز ظهر را با یکی اقتدا کند و عصر را با دیگری
که در این صورت آن مقتدی علم پیدا میکند که یکی از دو نماز او با
فاسق بجا آورده شده و ذمهٔ او مشغول است بآن نماز و در مقام ادای

باید ظهر و عصر

باید ظهر و عصر هر دو را اعاده کند بنا بر وجوب ترتیب بینهما
زیرا که محتمل است که نماز عصر صحیح باشد و ظهر باطل باشد پس بنا بر وجوب
تقدم ظهر باید بعد از اعادهٔ ظهر عصر را هم بخواند زیرا که عصر قبل از
ادای نماز ظهر واقع شده پس صحیح واقع نشده **الثالثه**
سید العصر
وجوب ادای شهادت ولد بر ضرر والدین چنانچه علم الهدی
و ابن جنید علیهما الرحمه قائل باین قول شده اند اگر چه شیخ الطائفه
طوسی علیه الرحمه و جمعی از علمای امامیه رضوان الله علیهم در خصوص
شهادت ولد بر والد خلاف کرده و فرموده اند که شهادت ولد بر والد
مقبول نیست زیرا که مستلزم تکذیب والد است و این موجب عقوق است
و عقوق مانع است از قبول شهادت زیرا که از معاصی کبیره است و بعضی از
فقها در جواب گفته اند که منافات ندارد وجوب اقامهٔ شهادت
با عدم قبول شهادت یعنی صحیح است که بگوئیم بر ولد واجب است ادای
شهادت بر ضرر والد و لکن حاکم شهادت او را قبول نکند لکن این
سخن بسیار ضعیف است زیرا که چگونه ممکن و واجب شود بر شخص فعلی
که موجب گناه کبیره شود لکن حق این است که بر او واجب است
ادای شهادت بر ضرر پدر بنص آیهٔ شریفه و شهادهٔ او هم قبول
است زیرا که مستلزم عقوق نمیشود چنانچه در باب عقوق والدین
تحقیق شد که اطاعت ولد والدین را در تمام امور لازم و واجب

مگر در ترک واجبات عینیّه و فعل محرّمات مثل آنکه پدر حکم کند
پسر را که در ماه رمضان روزه نگیر و نماز نخوان یا بگوید باید شراب
بخوری و قمار کنی یا زنا کنی که در این صورت محققاً اطاعة لازم نیست
موجب عقوق نیست یا در واجبات کفائیه که من به الکفایة و عدم اطاعتم [illegible]
باشد مضایقه نیست در حکم بلزوم اطاعة و لزوم عقوق اگر اطاعة
نکند مثل نماز بر میت که پدر بگوید برای میت نماز نکنی در صورتیکه
کسی باشد که نماز کند در این صورت تمرّد نکند و اطاعة کند و اما اگر در
صورتیکه کسی دیگر نباشد که بداند خواندن نماز بر میت را و منحصر باشد
بایشان و لکن ممنوع باشد در این صورت اطاعة جایز نیست بلکه واجب [illegible] لازم
نیست زیرا که واضح است که واجب کفائی در صورت انحصار و
عدم من به الکفایة بر میگردد بوجوب عینی پس در مقام اداء شهادة
و [illegible] اگر وجوب عینی پیدا کند [illegible] والد بر او وجوب اداء
شهادت حق [illegible] موجب عقوق هم نخواهد شد و در صورت وجوب
کفائی مثل شهود دیگر باشند که کفایت کنند در اثبات حق [illegible]
دیگر هم در [illegible] پدر [illegible] کند [illegible] در حق [illegible] شهادت نده در این صورت
برادر لازم است که شهادت نده [illegible] تا موجب عقوق در نیاورد و
والله اعلم بالحقائق الرابع آنکه در مقام اداء شهادت باید
صاف و شفاف شهادت بدهد نه آنکه تدبیر و زیرکی کند
بایشان جمع باید

بانکه جمع میکنیم متاع دنیا و از فوت امر خدا را از خود [illegible] بکنیم که مردم
شهادت میدهیم تا آنکه کتمان شهادت نکرده باشیم و هم آنکه [illegible]
حاضر [illegible] و [illegible] نکنیم پس در [illegible] حاضر [illegible] و در اداء
شهادت سخن خود را بپیچانند و بنحو لغز و معما و توریه سخن بگوید
که مدعی [illegible] شبهه شده باشد بعضی از زیرکان و مدبّران این اعصار
حق [illegible] در حق این جماعة از مدبّران میفرماید و ان تلووا او تعرضوا
فان الله کان بما تعملون خبیرا که کتمان شهادة و پیچانیدن زبان
و معما و لغز گفتن را [illegible] باب توعید والله [illegible]
کار این [illegible] خدا [illegible] و بر او [illegible] نیست پس [illegible]
خواه [illegible] الخامس آنکه حاکم باید بعدل و راستی رفتار
کند نه [illegible] پس بعد از ثبوت [illegible] شرعیه باید حکم
از حکم [illegible] اعراض کند یا زبان خود را بپیچاند یعنی از راه [illegible]
حکم [illegible] که [illegible] بگوید [illegible] چنین کنند
و القاء شبهه کند مانند بعضی از اهل [illegible] الا [illegible]
سخن شبهه ناک و مبهم در
آیه هفتم سوره مبارکه مائده آیه یازدهم
آیه هفتم
سوره مائده
آیه یازدهم
یا ایها الذین آمنوا کونوا قوامین لله
شهداء بالقسط و لا یجرمنکم شنآن
قوم علی ان لا تعدلوا اعدلوا هو اقرب

لِلتَّقْوىٰ وَاتَّقُوا اللّٰهَ اِنَّ اللّٰهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ

ای گروه مؤمنان از بهر حق ثابت و راسخ ز عهد ما سبق
هم گواهانی بقسط اعنی براست راستی از حق میثاق و وفا است
هم نباید تا که بغض مشرکان باز تان دارد بنقض عهد شان
تا بگردانید روا از عدل و داد حمل آن جور است از راه سداد
عدل بر تقوی شما را اقرب است بهر ایمان عدل حق مطلب است
وز خدا ترسید کو باشد خبیر بر هر آنچه میکنید از ناگزیر

از زمره مؤمنان بود باشید بسیار قیام کنندگان بحق و راستی برای
خدا و خالص برای او گواهان بعدل و راستی یعنی در مقام گواهی
و شهادت باید که همیشه قیام نمائید بعدل و حق و راستی برای
رضای خدا و خالص از برای او و باید که حمل نکند شما را و وا ندارد
شما را فرط عداوت و دشمنی گروهی از مشرکان بر آنکه عدل نکنید
در باب ایشان که نقض عهد ایشان کنید مثله کردن و قتل
و سبی ذراری و نسوان ایشان نمائید بلکه عدل کنید و طریقه راستی
و انصاف مرعی دارید که مراعات آن عدل و راستی و انصاف
نزدیکتر است برای پرهیزکاری و تقوی و بترسید از خدا

ان الله

در ظلم و ستمکاری و رفتار خلاف عدل و انصاف بدرستیکه حق تعالی
بینا است بانچه شما میکنید از عدل و ظلم پس شما را بر وفق آن کردار
مجازات خواهد داد و مستفاد میشود از آیه شریفه مطالب چند
استفاده میشود اول آنکه بمقتضای کونوا قوامین لله شهداء
بالقسط استفاده میشود تاکید ایقاع شهادت بر وجه قسط و عدل زیرا
که قوام دنیا و آخرت بعدل و قسط است چنانچه فرموده بالعدل
قامت السموات والارض لذا علاوه بر بیان آن در آیات سابقه
در این آیه نیز اعاده فرموده جهة اهتمام و تاکید در این فقره
الثانی آنکه اقرب چیزیکه بان حاصل میشود تقوی
عدل و قسط است و سریع ترین چیزیکه باو منهدم میشود بنیان
تقوی ظلم و ستمکاری است الثالث آنکه جایز نیست که
بواسطه هوا و خواهش نفس و بغض و عداوت با کفار کسی ترک سلوک
طریق قسط و عدل کند و آنکه مراعات عدل و قسط با کفار
اقرب است بحصول تقوی پس البته از آنکه حق تعالی راضی نشود به ترک
عدل و انصاف در صورت بغض و عداوت با کفار
پس ۳ خواهد بود ترک عدل و انصاف با مؤمنین و مسلمین — عدم رضای الهی بچه مرتبه ؟
الجزو چه جواب خواهم داد خدا را در روز جزا اگر آیا
این آیه را در کتاب ... خوانده اید پس چرا عدل را شعار خود نکردید — و اگر خوانده اید ؟

٢٤

به نکته در سورهٔ مائده یازده آیه در این باب نازل شده اول آن آیهٔ چهل و چهارم
که یا ایها الرسول لا یحزنک الذین یسارعون فی الکفر تا عذاب عظیم و یازدهم
افحکم الجاهلیة یبغون تا یوقنون چون فراموش شده ذکر آیهٔ چهل و چهارم در آن کرده ایم
[illegible]
[illegible]

آیهٔ نهم سورهٔ مائده آیهٔ چهل و سوم

آیه نهم سوره مائده آیه ۴۲

سَمَّاعُونَ لِلْكَذِبِ أَكَّالُونَ لِلسُّحْتِ فَإِنْ جَاءُوكَ فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ أَوْ أَعْرِضْ عَنْهُمْ وَإِنْ تُعْرِضْ عَنْهُمْ فَلَنْ يَضُرُّوكَ شَيْئًا وَإِنْ حَكَمْتَ فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ

شنوند از تو سخنها با فروغ | بو تو باشند به بهتان و دروغ
برخلاف آنچه ناشنیده اند | شرح با ابنای جنس خود کنند
رشوه خوارانند از مال حرام | میدهند احکام تغییر از مقام
سحت را فرموده حیدر رشوه است | اندر احکام قضا دین جمله است
مزد زن باده بجهاند حیات | ام ایمان بحر و مزد کاهنان
اجرت کشتی که اندر ضابطه | گردد ان بر فسق و ظلم و واسطه
وجه میته وجه میسر و جم کلب | مهر بغی اعنی مجور از اخذ و جلب
گفت صادق اجر ای از راه حرام | بر کفن این سحت شد با تمام
و اندر اینجا سحت قصد از رشوه است | هر بیانی در معانی حکمت است
پس بجا بینداز تمرا اهل کتاب | بین شان کن حکم از راه صواب
یا بگردان از ور و درگی تا روند | سوی اهل ملت خود بگزنند

تا ...

٢٧

الرابع انکه در توجه خطاب وجوب اقامهٔ شهادت
اشاره است بانکه در ادای شهادت اجتماع شرطست
که باید مؤمن ادای شهادت کند در حق کسی که فاسق یا
کافر هم انکه قبول شهادت موقوف به ایمان است
و شهادت فاسق و کافر مقبول نیست و از درجهٔ
اعتبار ساقطست سیم انکه گواه گیرنده باید مؤمن
را گواه بگیرد برای امور حقه تا در زمان حاجت و اقامهٔ
شهود مؤمنین را گواه بیاورد تا ثمری که الشیء داشته
باشد و قول غیر مؤمن را اعتباری نیست الخامس
انکه مقتضای کونوا قوامین لله شهداء باید مؤمنین
در هنگام ادای شهادت خالصاً لوجه الله شهادت
بدهند یعنی بقصد قربت بدون شائبهٔ ریا و سمعه
و اغراض دنیوی مثل انکه پدر اوست یا برادر یا پدر
یا عالم یا سلطان یا مؤمن و از شیعیان است ولو انکه
ان شهادت و گواهی بر حق و درست باشد زیرا که
این اغراض منافی با قصد قربت است و هر فعلی از افعال
را که بخواهی در تحت عبادت در بیاوری برای تحصیل
ثواب و اجر اخروی ان لابد باید بقصد قربت و

یعنی

یعنی خالصاً لوجه الله بجا آورده شود بدون شائبهٔ
ریا و سائر اغراض دنیوی زیرا که روح عبادت و شرط
تحقق ان خلوص نیت و قصد قربت است پس اگر
مؤمنی ادای شهادت حقه که داشت نماید بملاحظهٔ انکه
ان محقق پدر یا پسر یا برادر یا نحو اینها است اجری
در این عمل برایش نیست و زحمت بیهوده کشیده و
تعب خالی را متحمل شده اگر چه ان حاکم بمقتضای شهادت
حکم میکند و او محقق هم بحق خود میرسد و به نفع دنیوی
نائل میشود لکن این شاهد مزد و زحمت بی مزد که از
نفع دنیا و اخرت بی بهره است و اما اگر بقصد قربت
و محض اطاعت امر الهی بدون شائبهٔ ریا و اغراض
دنیوی ادا کند شهادت خود را عبادت بزرگی را
بجا آورده و مستحق اجر جمیل و ثواب جزیل شده پس ای
عزیز هوشیار باش که از چنین عبادت بزرگی دست
برنداری و از چنین ثواب و اجر عظیم محروم نمانی و
برای اغراض دنیا فانی عمل خود را باطل و فاسد نکنی
بلکه مواظب حال خود باش تا تمام اعمال و افعال خود را اگر چه
همه را برای رضای خدا و بقصد قربت بجا بیاوری تا مستحق اجر و ثواب

و ماجور و مثاب است

تا مستحق اجر اخروی شوی

آیهٔ هشتم سورهٔ مائده
آیهٔ ۴۵

آیهٔ هشتم سورهٔ مائده آیهٔ چهل و پنجم

يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ لَا يَحْزُنْكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ
فِي الْكُفْرِ مِنَ الَّذِينَ قَالُوا آمَنَّا
بِأَفْوَاهِهِمْ وَلَمْ تُؤْمِنْ قُلُوبُهُمْ وَ
مِنَ الَّذِينَ هَادُوا سَمَّاعُونَ
لِلْكَذِبِ سَمَّاعُونَ لِقَوْمٍ آخَرِينَ
لَمْ يَأْتُوكَ يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ مِنْ بَعْدِ
مَوَاضِعِهِ يَقُولُونَ إِنْ أُوتِيتُمْ هَٰذَا
فَخُذُوهُ وَإِنْ لَمْ تُؤْتَوْهُ فَاحْذَرُوا
وَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ فِتْنَتَهُ فَلَنْ تَمْلِكَ
لَهُ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا أُولَٰئِكَ الَّذِينَ
لَمْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يُطَهِّرَ قُلُوبَهُمْ لَهُمْ فِي
الدُّنْيَا خِزْيٌ وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذَابٌ عَظِيمٌ

ای رسول مصطفی اندوهناک / می مباش از کار ارباب هلاک
کز عداوت می‌شتابند آن کسان / سوی کفر و مسخره‌شان برملا
بر زبان گفته آمنا و بس / نیستشان ایمان بقلب ...
و ز کسانی هم که هستند از یهود / منکر اسلام و دینند از جحود

بشنوند

بشنوند از بهر تکذیب تو حرف / از دروغ تا مگر بندند طرف
بشنوند از تو کلامی با فروغ / تا بر او پیرایه بندند از دروغ
آنچه تو ناگفته باشی بس سهل / بسته‌اش بر تو دهند از کفر و جهل
للکذب باشند سماعون چنین / باز سماعون لقوم آخرین
یعنی آنچه بشنوند از تو همه / باز گویا سازند بهر دیگران
نامده استند آن جماعت پیش تو / هستشان از دور نفرت کیش تو
می‌نهند از میل تغییر کلام / بعد از آنکه وضع شد در هر مقام
وان بد از تورات در رجم زنا / که بعهد از وی نمودندی ابا
بودشان دعوی که در توریت / حکم رجم این بر عمومی افتراست
تازیانه تا چهل باید زده / تا نخورد اندیشه تا در انجمن
آمد این آیه که تحریف کلام / ملتجا سیه این جماعت از لئام
این چنین گویند که داده شوید / حکم زد بر جلد و تحمیم از امید
پس بگیرید و لغفور ایدآن / در نیابد حکم رجم آن را بکلان
پس نباشید از قبول آن حذر / زانکه نتوان بهر داد ... شر
خواهد ار حق فتنه‌اش از هر کسی / فتنه میباشد عقوبت بهر نفس
پس نه بتوانی شدن مالک بکار / بهر او چیزی ز حق در رفع ضار
یعنی ار خواهد عقوبت بر کسی او / تو نه‌ای قادر بدفعش یک سر مو
چون زمام اختیار اندر امور / نیست بر دست تو از نزدیک و دور

یار چه او خواهد شود از بیش و کم | از اراده علم و اسرار و قسم
نقشها بر پرده زد نقاش غیب | نقش که داند رموز حسن و عیب
تا تواند داد تغییر رنگ | تا کند با کلک آن نقاش جنگ
آن کسی را هیچ علام الغیوب | مر نخواهد تا شود طاهر قلوب
پاکی دل چون نخواهد از ملک | هم نخواهد حق به ایشان قلب پاک
هست شان رسوائی در این جهان | جزیه و خواری و ترس از مال و جان
هم مر ایشان راست در دیگر سرای | هم عذابی بس بزرگ از بخت رای

بدانکه بنا بر توضیح آیه و دانستن هدایة لازم است بیان تفصیل سبب نزول آیه شریفه شده و آن بنا بر روایة منبع الصادقین از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام از آن قرار است که زن و مردی از اشراف و بزرگان یهود خیبر با هم زنا کردند و هر دو محصن بودند یعنی آن زن زانیه شوهر داشت و آن مرد زانی هم زن داشت و حد ایشان بحکم توریة رجم بود یعنی باید هر دو را سنگسار کنند علما یهود ملاحظه بزرگی و جلالت قدر ایشان کرده نخواستند که آن حد بر ایشان جاری شود با یکدیگر گفتند که در کتاب این مرد یعنی محمد صلی الله علیه و آله که در یثرب بر او نازل شده حکم رجم نیست و ما بجهة جلالت و قدر که باید داریم نمی توانیم که بعضی از مردمان خود را نزد او فرستیم و حکم زنا را از او بپرسیم مصلحت است که کسی را نزد بنی قریظه و بنی نضیر که هم عهدند با او

وامرنه

محصنین

در مدینه فرستیم تا ایشان حد زنا را از او بپرسند اگر او حکم بجلد یعنی تازیانه فرماید از او قبول کنند و ما را خبر نمایند و اگر برجم یعنی سنگسار حکم کند سخن او را نشنوند و قبول نکنند پس جمعی را با آن زانی و زانیه بمدینه فرستادند و صورت حال را با یهود مدینه پیغام کردند اشراف یهود مدینه چون کعب بن اشرف و کنانه بن ابی الحقیق و مالک بن ضیف و کعب بن اسید و سعد بن عمرو و امثال ایشان از بزرگان در محضر فیض اثر و مجلس بهجت نشانه بشر حضرت خیر البریة صلی الله علیه و آله حاضر شدند و از حد زانیین محصنین سؤال کردند آن بزرگوار فرمود که حکم مرا رضا میشوید و قبول خواهید کرد گفتند بلی فی الحال جبرئیل علیه السلام نازل شد و حکم رجم را آورد حضرت فرمود که حکم الهی در باب زانی و زانیه که هر دو محصن باشند رجم است که باید هر دو را سنگسار کنند اشراف یهود چون دیدند که بر وفق مدعای ایشان نشد ابا نمودند و قبول نکردند و در مقام افترا بخدا و توریة برآمده گفتند که حق تعالی در توریة فرموده که ایشان را چهل تازیانه طلا که بقیر اندوده باشد باید زد تا پشت ایشان سیاه شود و روی ایشان را نیز سیاه باید کرد و بر الاغ واژگونه سوار باید نمود و گرد منازل و اطراف محلات گردانید در این حال جبرئیل علیه السلام با آن حضرت عرض کرد که ایشان دروغ میگویند و در توریة

چنین نیست پس عرض کرد که با شما بفرما که ابن صوریا را حکم
سازند که او عالم‌ترین ایشانست باحکام توریه پس صفات او را
با آنحضرت عرض کرد پس آن بزرگوار با ایشان فرمود که در میان شما در فدک جوانی
هست ساده روی سفید پست یک چشم که او را ابن صوریا گویند
عرض کردند بلی او داناترین اهل زمینست بتوریه و تو او را کجا دیده‌ای
بزرگوار فرمود من او را ندیده‌ام اما جبرئیل مرا خبر داده و فرمود که او در میان
ما و شما حکم باشد در حکم توریه گفتند ما بحکم او راضی هستیم و آنچه او
گوید با آن عمل کنیم پس آنحضرت باحضار ابن صوریا امر فرمود چون حاضر
شد حضرت فرمود انت ابن صوریا تویی ابن صوریا عرض کرد بلی
حضرت فرمود که میگویند تو در میان یهود اعلم بتوریه گفت چنین است
آنجناب فرمود چون تو داناترین ایشانی در میان ما و ایشان حکم باش و
آنچه حق است بگو ابن صوریا قبول کرد پس حضرت او را قسم داد که
بآن خدائی که توریه را برای موسی فرستاد و دریا را برای او شکافت و شما
را از فرعونیان نجات داد و فرعون و فرعونیان را غرق کرد و منّ
و سلوی بر شما فرستاد و ابر را سایه‌بان شما کردانید و حکم حلال و حرام
در توریه بیان کرد که در کتاب شما حدّ زانی محصن رجمست یا نه
ابن صوریا گفت که اگر نه ترس آن دارم که آتشی از آسمان نازل کردد
و مرا بسوزاند اگر دروغ گویم و تغییر توریه دهم والله اعتراف نمیکردم

بلی یا محمد

بلی یا محمد تو بگو که خدای تو در اینباب چه حکم کرده حضرت فرمود که
خدای من چنین حکم کرده که چون چهار شاهد عادل بزنای محصن و محصنه
گواهی دهند کالمیل فی المکحلة رجم بر ایشان واجب شود ابن صوریا گفت
بخدای موسی که در توریه نیز همین حکم فرموده حضرت فرمود پس چرا
علمای شما تغییر حکم خدا کردند گفت جهة آنکه اگر کسی در میان ما وضیع القدر
در عشیره واقع شد ایشان را رجم میکردیم و اگر زانیین شریف القدر
و بزرگان و اشراف میبودند ملاحظه حرمت ایشان کرده رجم نمیکردیم و ایشان
را تازیانه میزدیم چند تازیانه و روی ایشان را سیاه میکردیم و بر دراز گوش
وارونه سوار میکردیم و این بجای رجم بود نزد ما و اگر وضیع القدر
بودند ایشان را رجم میکردیم و این تغییر بود تا آنکه دختر پسر عم
پادشاه ما زنا کرد و ما ملاحظه پادشاه کرده حکم برجم او نکردیم و بعد
از آن هر کدام خواستیم از زانیین که رجم کنیم ایشان میگفتند تا پسر عم
پادشاه را رجم نکنید ما اطاعت نکنیم این حکم را و باین سبب زنا
در میان ما شایع شد و بسیار واقع میگردید حتی در میان اشراف و
سفله پس جمیع علما در این امر فرو ماندند مجمعی ساختند و گفتند
تدبیر اینکار باید کرد و وضع حدی قرار باید داد که وضیع و شریف و فقیر
و غنی یکسان باشند پس مقرر نمودند تا ایشان را تازیانه زنند و اینحکم را بافتند و تقریر
اینرا کردند و مقرر کردیم که هر که زنا کند از وضیع و شریف او را چهل تازیانه

تازیانه بزنند و روی ش را سیاه کنند و بر دراز گوش وارونه سوار کرده در
اطراف محلات بگردانند بلی این عقوبت در میان ما قرار گرفت بجای رجم
اما حکم خدا رجم بود و بعد از آن ابن صوریا گفت خدا یا گواه باش که
من اول کسی هستم که احیا نمودم حکم ترا که جهودان اماتهٔ او کرده بعد از این حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله رو بجماعت یهودان که حاضر بودند کرده فرمودند
دانستید که آنچه پنهان میکردید از حکم خدا حق تعالی فاش آن کرده پس
فرمود تا بر در مسجد هر دو را رجم کردند و یهودان از باب ملامت بر ابن صوریا
گشودند که چرا کشف ستر ما کردی او گفت بجهت آن گفتم که ترسیدم مرا از
نتوانستم که از آن پنهان کنم چه از عقوبت الهی ترسیدم و در این مقام
آیه شریفه یا اهل الکتاب قد جاءکم رسولنا یبین لکم کثیراً مما
کنتم تخفون من الکتاب و یعفو عن کثیر و معنی بعضی آیهٔ
شریفه این است که ای یهودان و ترسایان بدرستیکه آمد بسوی شما پیغمبر ما
در حالتیکه روشن و واضح میکرداند برای شما بسیاری از آنچه که پنهان
کرده بودید از احکام توریه چون صفات محمد و آیهٔ رجم و از احکام
انجیل چون بشارت عیسی باحمد و آیهٔ رجم و عفو و اغماض میکند
و در میگذرد از بسیاری از مخفیات شما و خبر نمیدهد باز زیرا که هیچ مهمی
در بیان آن وابسته نیست چون آیه نازل شده بود در عفو گفت که کدام
است آن کثیر که از آن عفو کرده حضرت از او اعراض کرد در دوم و سیم نوبت

که اصرار

که اصرار و مبالغه کرد باز آنحضرت روی از وی بگردانید و قصد او
یهودان بود که مناقضه از آنحضرت ظاهر گردد به ترک عفو گفتن
چون در جواب سؤال خود مرتبه سیوم اعراض حضرت مشاهده کرد
از صدق آنحضرت یقین کرده بکمال ایمان آورد و حاضر اینکه چون او
بزرگوار این آیه را بر یهودان خواند ابن صوریا برخواست و دست بر
زانوی مبارک آنجناب زد و گفت بآن خدائی که معبود تو است که
منطوق و یعفو عن کثیر را منظور نظر کیمیا اثر دار و از ترک گناه ابن صوریا
درگذر پس حضرت از فتح اعراض کرد موجب وعده عفو و ابن صوریا
گفت یا محمد اذن میدهی هر چند مسئله از تو بپرسم حضرت فرمود سؤال
کن هر چه خواهی ابن صوریا گفت از خواب خود خبر ده حضرت
فرمود تنام عیناک و لا ینام قلبی یعنی چشمهای من بخواب میرود و لکن
دل من بیدار است بخواب نمیرود گفت راست گفتی ای محمد علامت
پیغمبر آخر الزمان است دیگر گفت مرا خبر ده که بسبب چیست اولاد
بعضی شبیه پدر اند و بعضی شبیه مادر و بعضی شبیه هر دو اند حضرت
فرمود که نطفه هر یک از ابوین که سابق است فرزند شبیه او میشود
و اگر مقارن هم باشند شبیه هر دو میشود و دیگر گفت کدام از اعضای مولود
والد مخصوص پدر است و کدام مخصوص مادر در این حال وحی بر آنحضرت
نازل شد و اعضا را وحی او را دریافت و بعد از زمانی سر برآورده

رخ شد عرق از عارض مبارکش بر چکید فرمود گوشت و خون و ناخن
و موی زنان را بشما و استخوان و رگ و پی مردان را بشما ابن صوریا
گفت صدقت راست گفتی پس گفت کدام فرشته است که بتو نازل
میشود حضرت فرمود جبرئیل گفت بگو او را چه صفات است پس حضرت
صفات جبرئیل را بیان فرمود ابن صوریا گفت و اشهد بالله بتحقیق تو
چنین است و من شهادت میدهم که تو صادقی در آنچه میگوئی و تو
پیغمبر خدائی پس اظهار کلمهٔ شهادت کرد و ایمان آورد و جهودان
چون دیدند که او اسلام آورد او را دشنام دادند و بد گفتند
و با او هیچ جهتی را دقیقهٔ فرو نگذاشتند و در آخر مجلس که خواستند
برخیزند بنو قریظه در بنی نضیر در آویختند و گفتند یا محمد اینها
برادران ما و برادرزادگان ما اند و پدران ما یکی اند و دین
ما نیز یکی است و ایشان بر ما ستم میکنند بانکه هر گاه یکی از ایشان
یکی از ما را بکشد ایشان در قصاص ما را تمکین نکنند و بعوض دیه
خرما بر سبیل دیه با دهند و نمیگذارند که ما قاتل را قصاص کنیم
و اگر یکی از مردان ما یکی از ایشان را بکشد بعوض یکی دو مرد ما را
بکشند و اگر زنی از ایشان را بکشیم بعوض او مردی از ما را بکشند
و اگر بندهٔ از ایشان کشته شود آزادی از ما را قصاص کنند و
جراحات ما بر نصف جراحات ایشانست و در میان ما حکم کن بر وفق حق

و این افراط

و این افراط و تفریط از میان ما بردار در اینوقت حق تعالی این
آیات رجم و قصاص را نازل فرمود که یا ایها الرسول الی آخر
قوله تعالی و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الظالمون چون
نزول آیهٔ شریفه معلوم شد پس تفسیر ظاهر کلمات و عبارات آیهٔ شریفه
این است که ای پیغمبر و رسالت پناه البته باید محزون و اندوهناک نسازد
ترا افعال و کردار آنکسانیکه از روی عناد مرتکب میشوند در کفر یعنی
هر گاه فرصتی یابند در اظهار کفر بسرعت تمام و شتاب تمام میدوند
لیکن کفر از آنکسانیکه بزبان گفتند ایمان آوردیم و دلهای ایشان
ایمان نیاورده بود و این کنایت از منافقان است که در ظاهر
شهادتین بزبان جاری کرده و اعتقاد قلبی نداشته بودند و
در ظاهر با مسلمانان بودند و اظهار ایمان میکردند و در باطن و
خلوت با کفار و مشرکین دوستی میکردند و میگفتند که با شمائیم
و استهزاء با اهل ایمان میکنیم و هم چنین محزون نسازد ترا افعال و کردار
آنکسانیکه دین یهودیت دارند و مسارعت میکنند در کفر و افراط
و مبالغه مینمایند در انکار و جحود با اهل ایمان و این طایفه
از منافقین و جهودان آمد و شد میکنند در مجلس همایون تو تا کلام
شریف ترا بشنوند و دروغ به بندند بر تو یعنی چون از مجلس تو
بیرون رفته بگویند از او چنین و چنان شنیدیم که خلاف سخنان

شنونده کاسنده کلام ترا
برای دروغ بستن بر تو یعنی

تو باشد نقض کنند و چیزیکه تو نگفته باشی بتو نسبت دهند و دیگر و انکه
شنونده کانند کلام ترا برای گروه دیگر که نیامده اند بجهت تحریف تو
یعنی بکثرت عناد و افراط در عداوت و دشمنی چون یهود خیبر که از
شدت عداوت و بغضا و بسیاری عناد و جحود نیامده بودند و در
باطن و پنهان یهود مدینه را فرستادند که از آنحضرت سؤال
کنند و بر خلاف فرمایش حضرت بر آنها نقض کنند و دروغ
یافته نسبت بآنحضرت دهند تا دهشت در کار آنحضرت واقع شود
و آنجناب از حرکات این منافقین و یهود ملالت میکشیدند
حق تعالی برای تسلیه خاطر مبارک آنحضرت میفرماید که کردار ایشان
ترا محزون نسازد که عنقریب پرده از کار ایشان برداشته
رسوا خواهند شد زیرا که ایشان کسانی هستند که تغییر میدادند
احکام توریة را بعد از آنکه وضع کرده بود حق تعالی هر حکمی را در موضع حق
یعنی حلال را در موضع حلال و حرام را در موضع حرام و حدود را در موضع
حدود و قصاص را در موضع حدود و صفات و علامات پیغمبر
آخر الزمان را در موضع حق و احبار و علماء یهود تحریف و
تغییر میدادند احکام توریة را که آنچه مسطور در توریة است
انرا میگیرند و متابعت هوا و میل خود چیزیکه خلاف آن باشد
اثبات در توریة مینویسند و حق تعالی بسیاری از آنها را که پنهان

که الله افشا میکند

که الله افشا میکند تا موجب رسوائی آن علماء و احبار یهود گردد
و میگوید آنقوم بیکه از فرط عداوت و عناد نزد تو نیامده اند
و با تحریف توریة که الله مر یهود مدینه را که اگر محمد صلی الله علیه و آله
حکم کند بر وفق حکم تحریف شده یعنی بجلد و تحمیم حکم کند پس قبول کنید
از او و عمل باو کنید و اگر باین تحریف فتوی ندهد و برجم حکم کند پس حذر
کنید از قبول آن یعنی قبول نکنید و انکار کنید چنانچه گفتند و حق تعالی
ایشانرا رسوا کرد و ظاهر گردانید تحریف ایشانرا بتصدیق یا علم
علمای ایشان که ابن صوریا بود باشند و بعد از ظهور رسوائی و فضیحت
حال ایشان میفرماید که هر کرا خدا خواهد رسوا کند و مفتضح نماید
در اظهار آنچه اخفا کرده اند از احکام الهی پس تو قدرت
نداری که برای ایشان از خدا چیزی یا در دفع آن رسوائی و فضیحت
غرقانی که خدا را منع کنی از افشاء کار ایشان و قادر نیستی که منع
کنی خدا را از رسوائی ایشان و همچنین قادر که ایشانرا مفتضح نکند
و اینگروه مذکوره کسانی هستند که نخواسته خدا بمقتضای حکمت و
مصلحت آنکه پاک سازد دلهای ایشانرا از علامات عنقریب کفر
که آن ختم و طبع و ضیق است بجهت فرط عناد و جحود ایشان و جحد
ظهور دلائل حقیت و وضوح بینه هم چنانکه پاک کرده دلهای مؤمنانرا
باین وجه که شرح صدور ایشان میکند باعطا الطاف با توسعه

زنگ ضلالت از دلهای ایشان زدوده نشود و نور ایمان در صدور ایشان
رایج نگردد بدانکه این آیه دلالت میکند بر آنکه حق تعالی اراده ایمان
ایشان نکرد بلکه میفرماید یرد الله ان یطهر قلوبهم اراده تطهیر قلوب ایشان نکرد و توضیح مطلب آنکه
حق تعالی اراده ایمان ایشان کرده بود زیرا که اسباب ایمان ایشان را فراهم آورد — تحقیق مراد در آنکه
که آن اظهار دلائل قویه و ایجاد حجج واضحه که از انزال کتب و ارسال
رسل و اجرای معجزات و خوارق عادات بر دست نبی و رسول بعمل
کرده و لیکن ایشان از فرط عناد و بغضاء و نهایت جحود و تمرد آن کفر
قبول نکرده اند و بدین واسطه حق تعالی تطهیر قلوب ایشان نکرده و
زنگ کفر از دلهای ایشان نزدوده چون اسباب سلب الطاف خدا را — حاصل آنکه
خود فراهم آورده اند و موجبات زنگ قلوب خود را با اصرار
و مبالغه خود تحصیل کرده و خواسته اند لذا حق تعالی هم اراده نکرد
تطهیر قلوب ایشان را تا آنکه آنچه لازم آن میشود از استحقاق
ذم و عقاب مرتب نشود بر ایشان و از این جهت است که فرمود
لهم فی الدنیا خزی و لهم فی الآخرة عذاب عظیم یعنی مراین جماعت را — فی الدنیا
در دنیا رسوائی است بواسطه آنکه فضیحت تحریف و تغیر داد
ایشان شد در احکام توریة و آنکه جزیه دهند عیسائیان
و همیشه از مسلمانان ترسان و هراسان باشند و برای ایشان است
در آخرت عذابی بزرگ که خلود است در دوزخ قبل آنکه از

ارانقه

ایه زرنیه مطالب چندی مستفاد میشود اول آنکه حق تعالی
مخاطب فرمود با حضرت خاتم النبیین صلوات الله و سلامه علیه و علی
آله الطاهرین بخطابیکه دال است بر نهایت تشریف و اجلال و غایت
تکریم و تمجید و اعظام آنحضرت زیرا که آنحضرت را بلقب بزرگوار و
صفت با افتخار یاد فرمود و سائر انبیاء عظام و پیغمبران فخام را
در وقت خطاب بنام مخاطب ساخت چنانکه میفرماید یا آدم اسکن
و یا آدم انبئهم و یا داود انا جعلناک خلیفة و یا نوح اهبط
بسلام منا و یا ابراهیم اعرض عن هذا و یا موسی انی
اصطفیتک و یا عیسی بن مریم ءانت قلت و امثال آن
و چون نوبت خطاب بآنحضرت رسید او را بخطاب کرامت و شرافت
بصفات کمال و لقب عزت و اجلال مخاطب ساخت که یا ایها
النبی و یا ایها الرسول الثانی آنکه تصدیق بجنان جزء
ایمان است و مجرد اقرار لسانی کافی نیست در تحقق ایمان چنانکه
مؤید آن الذین قالوا آمنا بافواههم و لم تؤمن قلوبهم
پس معلوم میشود که مجرد قول ایمان نیست بلکه اعتقاد قلبی هم باید باشد
الثالث آنکه نفاق ثابت و متحقق میشود باظهار ایمان
با مؤمنین و در خلوت اظهار کفر کردن با کفار پس معلوم میشود که هر کس که تظاهر
باظهار ایمان کند و قلباً دوست داشته باشد کفار را و اعمال و کردار ایشان را

[illegible]

ایشان را او از اهل نفاق و از زمرهٔ منافقین است زیرا که مؤمن آن کس است
با دوستان خدا و پیغمبر و ائمهٔ طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین دوست
باشد و با دشمنان ایشان دشمن باشد و آیات و اخبار بسیار بر این مطلب شاهد و
گواه است و در غالب زیارات وارد که سلم لمن سالمکم و حرب
لمن حاربکم یعنی من با دوستان شما اهل بیت دوستم و با دشمنان شما دشمنم
پس ای برادر مؤمن و مؤمن زاده و مسلمان و مسلمان زاده و شیعه و شیعه زاده
از خواب غفلت بیدار شو و براه ضلالت قدم مزن ای برادر من با وفا
و ای اخوان با صفا و ای سالکان مسلک معرفت و راه روان طریق حقیقت
والله بالله تالله فرنگی مآبی حقیقة نفاق است و منافی با ایمان و اسلام
زیرا که تشبّه بکفار دلیل است قطعی بر پسندیده مسلک و کردار و رفتار
ایشان و پسندیده که و خوش آمدن افعال و کردار و گفتار و رفتار
ایشان نمیشود مگر بمیل و محبت قلبی با ایشان و چون میل و محبت قلبی
بحد افراط و بمرتبهٔ معاشقه رسید وا میدارد شخص را که متخلق شود
باخلاق ایشان از گفتار و کردار و رفتار زیرا که چون میل و محبت قلبی
شخص بکسی بدرجهٔ معاشقه برسد تمام اخلاق و اطوار آن محبوب و معشوق
در نظر عاشق نیکو و پسندیده آید در غایت نیکوئی و پسندیدگی بنحوی که در
تحصیل آن اطوار و اخلاق خود داری نمیتواند کرد در کمال مشقت و زحمت
و نهایت صعوبت بتطبیق حالات و کردار و رفتار و گفتار خود با حالات و کردار

دشوار و [illegible]

و رفتار آن محبوب و معشوق نماید و این مطلب از بدیهیات و قطعیات
و محسوسات است که ابدا قابل انکار نیست و شبهه نیست چنانچه اگر شخصی با
کسی بمیل و محبت باشد بنحوی که بمیل او بدرجهٔ عداوت و دشمنی برسد
یا در عداوت و دشمنی بدرجهٔ اعلا و غایت قصوی رسید در آن صورت
بواسطهٔ آن میل و عداوت تمام صفات و اطوار و اخلاق و کردار
و گفتار و رفتار آن کس در نظر آن شخص قبیح و بد و ناشایسته و
ناپسند آید در نهایت قبح و بدی و ناشایستگی بنحوی که وا میدارد آن
شخص را در اجتناب و احتراز از آن صفات و اطوار و کردار
تا کار بجائی رسد که خود را در زحمت شدیده و مشقت فوق العاده
انداخته تا بدشواری زیاد و صعوبت بسیار تحصیل ضد آن اخلاق و اطوار
و خلاف رفتار و گفتار و کردار آن کس را نماید و از این جهت است که
ائمهٔ طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین در باب خبرین متعارضین
میفرمایند که هرگاه دو خبر صحیح از ما بشما برسد که از جهت عبارت
مساوی باشند شما نگاه کنید هر یک از آن دو خبر که بر خلاف طریقهٔ
عامّه است عمل بآن را بگیرید و عمل کنید و آن خبری که موافق با
طریقهٔ ایشان است از او اعراض کنید و آنرا بدیوار بزنید لان
الرشد فی خلافهم یعنی رشاد و طریقهٔ سداد در خلاف با ایشان است
پس از این معلوم میشود که تکلیف مسلمانان و مؤمنان این است که ابدا

بطریقه و روّیهٔ مخالفین دین پیروی نکنند و دست از رسوم مسلمانی و
مؤمنینی که خلفاً عن سلف دیده اند برندارند و بقواعد و رسومات
جدیدهٔ مخالفین اختراع کرده اند در اخلاق و اطوار و گفتار و کردار
تقلید و پیروی نکنند مانند بسیار شایعه و با کاغذ خود را پاک کنی
در عوض شستن با آب و نشستن صورت و دست با صابون از
عوض وضو ساختن و با کارد و چنگال اشیاء نخوردن و خوردن
و در مکالمه و سخن گفتن ناز و کرشمه بکار بردن و خندهٔ تصنعی وضع
مخصوص که از صفات و شیره کافرات است در وقتی نمودن و دست کردن
و لب و ابرو و چشم را هنگام گفتگو با طرف غنج و دلال حرکت
دادن و عصای خیزرانی بدست گرفتن و در وقت راه رفتن از آن
بطرز خاص و از خصوصی که بجز بر دماغ آید حرکت دادن و کفش رنگه
پوشیده و هر ساعت با دستمال ابریشمی رخسار ها و کوچها کفش
را پاک کردن و امثال اینگونه اطوار و کردار که شرح همهٔ انها بطول
کاغذ نتوان بجا آوردن که تمام روّیه و طریقهٔ مخالفان دین است و
نیست این تقلید مگر بواسطه پسندیده که این افعال در نظر مقلّد و
نیست این پسندیده گی مگر بواسطهٔ محبت در اثر باطنی و میل قلبی
با کفار و مخالفین و این عین نفاق است پس اینگونه اشخاص در واقع
و نفس الامر از زمرهٔ منافقین هستند ای برادر دینی

باولیاء حق

باولیاء حق قسم باکسی غرض ندارم و از روی غرض و هوای نفس سخن
نمیگویم و اگر کسی صدر و ذیل این وجیزه را بدقت ملاحظه کند میداند
که ابداً شائبهٔ غرض در بین نیست زیرا که اوّل از خودم گرفته‌ام و
موعظه بخودم کرده‌ام و شنایع اعمال و افعال و کردار و رفتار و گفتار
و قبایح اطوار خودم را شمردم و بخود شماتت کردم و پشیمان گردیدم
و تدارک مافات نمایم بلکه مقصود اصلی از این تعقید و بیان نکات
آیات و انجام هدایات این است که بمقتضای یا ایها الذین آمنوا
قوا انفسکم و اهلیکم نارا وقودها الناس والحجارة علیها
ملئکة غلاظ شداد لا یعصون الله ما امرهم و یفعلون
ما یؤمرون نفس خود را متذکر سازم و از چاه غفلت بیرون آورم و خود
و بعد با هر چه که عموم مسلمانان و اهل سلک شیعه به پردازم و بعد عطف اهل نحله
و عموم اهل دین و ملت و مذهب جعفری و شیعهٔ اثنی عشری را ارشاد
نمودم و معنی آیهٔ شریفه اگرچه در مقام شیعیان خود خواهد شد انشاء الله
لکن اجمالش این است که ای کسانیکه ایمان آورده اید بخدا و روز جزا
نگاه دارید نفسهای خود را به ترک معاصی و متابعت شهوات نفسانیه و
شیاطین و نفس اماره و با امتثال اوامر و نواهی و جبر طاعات و
عبادات و نگاه دارید اهالی خود را از زنان و فرزندان و خادمها و
و بستگان و متعلقان و آنانکه در حیطهٔ تصرف و تحت اطاعت و فرمان

سورهٔ تحریم آیهٔ ۶

آن شکه

تمام مسئله تعلیم واجبات و فرائض و نماز و عبادات از
افروزنده آن مردمان و سنگ کبریت باشند یعنی آتش افروز و هیزم
آن مردمان و سنگ باشند که یک آدم و سنگ را با هم بچینند تا افروخته
شود و در رساله افروزنده شده و در نهج البلاغه روایت شده که
رحمت کند حق تعالی مردی را که بگوید اهل و عیال را برخیزید شما تا که
نماز کنید و روزه بگیرید و زکوة بدهید و در حق درویشان و یتیمان
حج و محبت کنید و تفقد حال ایشان کنید و در حق همسایگان خود
نیکویی کنید و ایشان را آزار و اذیت ننمائید و از خود مرنجانید و
با ایشان شفقت و مرحمت روا دارید پس شاید که حق تعالی
ایشان را با او مزد در بهشت جمع کند و از عقوبات عقاب
ایشان را برهاند و ایضاً در آن کتاب روایت شده که سختترین عذاب
در روز قیامت آن کس را باشد که اهل و عیال او جاهل شده یعنی ایشان
را تعلیم علوم دینیه نکند و در بادیه جهالت ایشان را واگذارد
و ایضاً در آن کتاب روایت شده که چون مؤمنی از معاصی به پرهیزد
و به واجبات عمل کند و اهل و عیال خود را از معاصی باز دارد و ایشان
را به طاعات و عبادات وادارد و ترغیب و تحریص کند در روز
قیامت بان مؤمن گویند خدا ترا از ما جزای خیر دهد در دنیا تعلیم ما
دادی و به مامورات ما را امر فرمودی و از منهیات ما را نهی کردی

و بابی

ربانی پس خداوندا ما را برهانید از عذاب نیران در این روز عظیم
پس او در جمیع امور و عبادات متوجه است مشغول شود بنعیم ابدی و سعادت
سرمدی فائز گردد و اگر تعلیم اهل و عیال خود نکرده باشد در روز قیامت
با او گویند خدا ترا از جانب ما جزا ندهد که ما را تعلیم نکردی و امر نفرمودی
و از بدیها باز نداشتی و نفس خود و ما را بهلاکت ابدی انداختی
پس او را با اهل او در آتش دوزخ کشند و بان آتش موکل باشند
ملائکه که بسیار غلیظ و درشت سخن باشند و بسیار سخت کار
یعنی درشت خو و بسیار سخت دل و بیرحم و در تعذیب گناهکار بسیار
شدید الاذیت و آزار دهنده باشند که آنی از عذاب و اذیت
گناهکار و آزار در آن تقصیر و سستی نکنند و مهلت ندهند او را و مداهنت
نکنند و نافرمانی نکنند خدا را در آنچه با ایشان امر فرمود و بجا می‌آورند آنچه
را خدا با ایشان امر فرمود حاصل آنکه آن موکلان عذاب آنی که با هر
عذاب نکنند و به عجز و گریه و ناله و جزع و فریاد و فغان ترحم
نشوند و در عذاب تاخیر نکنند ای برادر عزیز با این اوضاع
که در پیش داریم آیا سزاوار است که فخر از روی غرض سخن بگوییم
یا سزاوار است که تو و دیگران که این سخنان بطبع ایشان ناگوار است
حمل بغرض نمایند گویا که من بغرض گفتم و خود را هلاک کردم تو بغرض
حمل نکنی و خود را هلاک ننمائی که عنقریب هر دو بجزای عمل خود خواهیم رسید

الرابع آنکه حق تعالی در این آیه و انه هدایة توبیخ و سرزنش
و مذمت می‌فرماید صفت خبیثه را که در ابنای روزگار از
صفات لازمهٔ ایشان شده و آن صفت خبیثهٔ مذموم مهلکه
نمامی کردن است با بندگان خدا بار استماع سخنان ایشان تا آنکه
بعد از شنیدن سخنان ایشان در غیبت ایشان بنشینند و سخنان بر
خلاف آنچه شنیده بافته و چیزی که نگفته باشند به آن شخص نسبت دهد
و بگوید که فلانی چنین و چنان گفته با آنکه او اصلاً از آن سخنان خبر
ندارد و این عمل در واقع داخل در عین افترا و بهتان است که
از مهلکات عظیمه و گناهان کبیره است چنانچه در کتاب مصباح الانس
مفصلا مذکور است دوم همراه داده کردن و رفتن در مجالس
برای اخذ سخنان مردم و فاش ساختن سخنان در نزد دیگران و
این عمل در واقع داخل در عین چاپلوسی و خیانت است و از
صفات مهلکهٔ موبقه و گناهان عظیمه است و این صفت خبیثه
از صفات ابلیس است که همیشه در مجلس شریف آن بزرگوار
حاضر شده برای ایشان افتراء می‌بستند و برخلاف فرمایشات آنحضرت
سخن ساختند و نسبت به آنجناب می‌دادند و برای چاپلوسی کردن سخنان
آن بزرگوار را برای اعداء خبر می‌رسانیدند و اخبار نمودن است
که آنحضرت در چه حال است و اطلاع دادن ایشان از رموز کار آنحضرت

و بانی داد

و بانی واسطه همیشه قلب لطیف و خاطر مبارک آنحضرت را رنجیده می‌ساختند و اسباب
ملالت و اندوه آنجناب فراهم می‌آوردند لذا حق تعالی در مقام تسلیه آنحضرت
برآمده این آیه شریفه را نازل فرمود و در ذیل آیه تهدید و توعید فرموده صریح
خزی در دنیا داده و در آخرت وعده عذاب عظیم داده و در وعده خدا
ابدا خلف نیست پس العزیز از خواب غفلت بیدار شو و از نمامی و مفتری
را از خود دور کن و در مجلس برادر دیگر رفتن و سخنی که از صاحب مجلس باز برادر
دیگر که در آن مجلس نشسته نیز باشی و نقل سخن کنی و چاپلوسی را کنار گذار که صفت
عیار است نه صفت مردم روزگار مردم روزگار آنانند که صاحبان
شرم و حیا و در حفظ باشند و مفتری و خیانت‌کار نباشند که
و خیانت صفت اراذل و اوباش و اشرار و مفسدین است نه صفت
اهل صلاح و سداد و مردم با وقار و اشخاص با آبرو و اعتبار و
صاحبان جلال و افتخار و بترس از عذاب دنیوی که خواری است و
عقاب اخروی که عذاب عظیم است چه قدر بزرگ باشد عذاب اخروی
که خدای با آن عظمت و بزرگی او را عظیم شمرد و واضح است که در نظر بزرگ
هر چیز بزرگ نمی‌نماید بلکه باید در بزرگی به نهایت رسیده باشد تا آنکه
شخص بزرگ او را بزرگ شمارد و بدیهی است که ذات اقدس حق تعالی
اعظم است از همه اشیاء و با این بزرگی و عظمت ملاحظه باید هر چه را
که او عظیم شمرد خیلی بزرگ است پس وای بر احوال ما که چه قدر غافل و جاهل

وهم در آیات و اخبار و روایات تفکر می‌کنیم تا بدانیم که صفات مبغوضه در نزد
حق کدام است تا اگر از اهل دنیا هستیم خود را از چیزی دنیوی حفظ
کنیم که آن عبارت است از خواری و بلیه و نکبت و ذلت در سوال و
تا در بلیه و نکبت دنیا نیفتیم و خوار و رذل کار نکردیم و ذلیل و بی اعتبار نشویم
در سوال و بی اعتبار نباشیم و اگر اهل آخرت هستیم خود را از عذاب عظیم قیامت
نجات دهیم و از عقاب او روز احتراز نماییم الخامس الکلی

الخامس

از مقصود این رساله بنده دل عاقل عارف که دقیق النظر باشد بداند یا الی الطریق
ای واغفلتاه و واخجلتاه و لسوء عاقبتاه که از تو عذر در معصیت و اصرار بکبائر
بعد از آنکه خداوند رؤوف مهربان حبیب خود که پیغمبر رحمة للعالمین است صحیح
نمی‌باید که هر کلامی بخواهم بگو در انتقام نکشم تو مالک نیستی در دفع او از
فی بعبادی اخر هر کس را که اراده انتقام کند از او که تو هیچ کاره نتوانی
کنی چه قادر بر شفاعت هم نیستی پس فالک علم بر ما که معصیت کار را
بجای میرسانی و چه شخص را با او صرف میکند که از استعداد و قابلیت شفاعت
هم بیرون میرود که شفاعت شفیعان با او نخواهد رسید پس سزاوار است که تحمل
خود کرده کنیم و از لسوء عاقبت خود بنالیم و معاصی که کرده‌ایم در نظر آوریم و از بیم توبه
نماییم و جازم باشیم که مبادا اگر این معاصی شود شاید با آتش حسرت و پشیمانی قلب
بخیه و با بسته و کثرت غبار و کدورت آن زدوده نشود شاید ماده
وجود استعداد پیدا کند که شفاعت شفعا را قابل گردد پس ای خداوند

[illegible]

وای پروردگار جواد و کریم وای غافر الخطایا و وهاب العطایا
با نهایت شرمساری و خجلت و روسیاهی و با غایت الفقر و تحیر
و افلاس و درشکستگی با کمال عجز و انکسار و ذلت و تضرع
ابتهال و ناله و نهایت پشیمانی و ندامت و افسوس و تأسف
و افسوس از صرف عمر گران مایه در لهو و لعب و معاصی کرده و صغیره
و متابعت هوا و هوس و نفس اماره و اتباع شیطان رجیم پلید
با کمال رجا و امید آمده‌ام بدر خانه‌ات ای رب حمید و ملتزمه
و دامنه تمنا از آن اعمال قبیحه و افعال ناشایسته که تشک
غفر و تجاوز از ساحت رحمت تو بجوار رحمت و رحمت رها از
این معاصی و [illegible] استغفار نادم و پشیمانم و عازم و جازم که بعد
به یاری و نصرت و توفیق و تایید تو ابدا مرتکب این افعال نشوم و بر توبه قیام
دارم که خود قبول نمایی و از گناهانم رحمت واسعه خود درگذری و بعد توفیق
طاعت کرامت فرمایی و چه پناه بذات مقدس کریمت آورده‌ام که
این بنده ضعیف طاقت رسیدن ما از وقوع در معاصی و مهالک حفظ فرما و نگاه
دار از شر شیطان و نفس اماره و از این حضرت شرمنده شده به روز کار و
روسیاهی زشت کردار را که خوشنود باشی و بنام مستعد ارادت و
اختیار و صحیفه لا یشفعون الا لمن ارتضی بنشان و در زمره
آنان که اذن شفاعت در حق ایشان شفعاء روز قیامت داد

[illegible]

ایهٔ نهم سورهٔ مائده
ایه ۴۶

ایهٔ نهم سورهٔ مائده ایهٔ چهل و ششم
سَمّاعُونَ لِلْكَذِبِ أَكّالُونَ لِلسُّحْتِ
فَإِنْ جاؤُكَ فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ أَوْ
أَعْرِضْ عَنْهُمْ وَإِنْ تُعْرِضْ عَنْهُمْ فَلَنْ
يَضُرُّوكَ شَيْئاً وَإِنْ حَكَمْتَ فَاحْكُمْ
بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ إِنَّ اللّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ

بشنوند از تو سخنها با دروغ | بر تو تابند ز بهتان و دروغ
بر خلاف آنچه تا بشنیده‌اند | شرع با انبیای حبشی حل کننده
رشوه‌خوارانند آنها بر حرام | سیه هند احکام تغییر از مقام
سحت را فرمود حیدر رشوه است | اندر احکام خداوندی چه است
مزد تزویر و بها جهاندن عیان | هم بهای خمر و مزد کاهنان
اجرت کتبی که اندر ضابطه | کردن آن بر فسق و ظلم و واسطه
وجه میته وجه تقسیر و جه کلب | مهر بغی اعنی مهر از ناخدا و جلب
کفه عارف هر چه از راه حرام | بر کف آید سحت باشد با تمام
واندر اینجا سحت ... | هر بیانی در معانی حکمت است
پس بیایند ار ترا اهل کتاب | بینشان کن حکم از راه صواب
یا بگردان رو و روگردانی تا زند | سو اهل ملت خود ... کنند

تا آنکه

تا بشرع خود کنند آنها عمل | اصطلاحست این مر ترا ز اهل ملل
پس تو خود باشی مخیّر ای رسول | گر کنی اعراض و یا سازی قبول
جمعی این تخییر را از اهل خبر | گفته منسوخ است از حکم دگر
از وان احکم بینهم که عنقریب | ترجمه‌اش آید گر ز نعمت نصیب
گفته در این آیه اعراض ار کنی | نیست ضرری ورز تو با اهل منیر
ور که خواهی کرد حکم از انقیاد | حکم کن ما بینشان از عدل و داد
مقسطین را دوست دارد خود خدا | پس عجب کآنان نمایند حکم

و یهود ۲ در بیان صفت منافقین که میفرماید که آنها کسانی هستند که البته سخنان
ترا میشنوند و استماع میکنند برای دروغ بستن یعنی چون بر رفقای
خود و انبیای حبشی رسند بر خلاف و ضد آنچه شنیده‌اند با دروغ
و یهود ۱ خبر دهند و هم چنین منافقین کسانی هستند که سحت را بسیار خورنده
حرام را و سحت عبارتست از هر حرام و یا طهر ... شایست
چنانچه از نهج از حضرت صادق علیه السلام روایت شده که سحت شش صنف
جمیع حرام است و بروایتی که از نقاد در آن کتاب از امیر مؤمنان
نقل شده عبارتست از رشوه در حکم خدا و مهر زانیه یعنی
اجرت زانیه و کسب حجام و مزد نر بر ماده جهانیدن
و بهای خمر و ثمن میته و مزد کاهن و اجرت کتابتیکه نوشته
در توسل معصیت حاصل آنکه یهود و منافقین سخنان ترا

جنس خود

کوشش میکنند برای آنکه برخلاف سخنان تو حجت کنند و با بنای
خرد نهند و میخورند مال حرام را اند بیان حال یهود و نصاری که
اهل کتاب‌اند میگفته که یا محمد اگر اهل کتاب بیایند در نزد تو
به محاکمه پس تو حکم کن میان ایشان یا اعراض کن از حکم کردن
میان ایشان و رد کن که بروند در میان اهل ملت خودشان تا بر طبق
شریعت خودشان عمل کنند و خائف و ترسان مباش از اذیت
و اعراض از ایشان که ابدا زیان و ضرر نتوانند رسانید بتو
زیرا که همیشه در حفظ و حمایت مائی و حفظ و حمایت ما
نگاه دارنده تو است از ضرر و دشمنی ایشان بتو و اگر میل داری که از فرط
رأفت و مهربانی تو که عمومیت برای دلجوئی ایشان برایشان قرار دهی
که کوشش به محاکمه ایشان نمائی و دست رد بر سینه ایشان نزنی پس
در این هنگام حکم کن میان ایشان براستی و عدل بر وجهیکه بآن
مأموری نه بر وجه کج و خلاف حق بدرستیکه خدا دوست
دارد عدل کنندگان را در حکم را گر دشمنی دارد و حکم کنندگان
ناحق را فصل آنکه از آیه شریفه مطالب چندی
استفاده میشود اول آنکه هرکس که استماع سخن از کسی کند
برای دروغ بستن تا خلاف آنرا از نزد خود نقل کند او از
زمره منافقین و یهودانست زیرا که صفت سماعون للکذب

و تعظیم شان ایشان نماید و عالم ایشان که از خدا و معادات دشمنان

و این

و این صفه از صفات منافقان و یهودانست الثانی آنکه
هرکس بقصد مال حرام کند و مشغول بکسب حرام شود او داخل در
منافقین و یهودانست زیرا که این گروه داخل در اکالون
للسحت و این صفه از صفات منافقان و یهودانست
الثالث آنکه اگر اهل کتاب در نزد منبر یا امام یا فقهاء
مرافعه آیند برای حاکم تخییر است که گوش بسخن ایشان بدهد و حکم
کند میان ایشان بر طبق شریعه اسلام یا رد کند ایشان را بسوی علمای
ملت خودشان لکن این آیه بنابر قولی منسوخ است بآیه
بعد که میفرماید و انزلنا الیک الکتاب بالحق مصدقا
لما بین یدیه من الکتاب و مهیمنا علیه فاحکم
بینهم بما انزل الله و بعض گفته‌اند این آیه ناسخ آیه
و ان احکم بینهم بما انزل الله و لا تتبع اهواءهم
واحذرهم ان یفتنوک الا فی الدیه حاصل آنکه اگر اهل کتاب
مرافعه آیند در نزد فقهاء ما خواه هر دو یهود باشند یا هر دو
نصاری یا احدهما بر ملتی باشند و دیگری بر ملت دیگر یا
احدهما اهل کتاب باشد و دیگری مسلمان در این صورت واجب
بر حاکم شرع که مرافعه ایشان را رد نکند و گوش کند و حکم بعدل
راستی کند و تحقیق این فقره در فقه است الرابع آنکه

و نشر کنند

قاضی و حاکم باید حکم بعدل و قسط کند اگرچه متخاصمین هر دو اهل کتاب
و کافر باشند چنانچه فرمود وان حکمت فاحکم بینهم بالقسط
پس از اینکه حق آشکار شود ترک طریقهٔ عدل و قسط و از اتباع هوای
نفس در حکم در صورتیکه متخاصمین هر دو کافر باشند پس چه خواهد بود
حال حاکم و قاضی که از روی هوای نفس و دنیا پرستی حکم ناحق
و ناروا کند در صورتیکه متخاصمین اهل اسلام و شیعیان باشند

آیهٔ دهم سورهٔ مائده آیهٔ چهل و هفتم

آیهٔ دهم سورهٔ مائده آیهٔ ۴۷

وَكَيْفَ يُحَكِّمُونَكَ وَعِندَهُمُ التَّوْرَاةُ فِيهَا حُكْمُ اللَّهِ ثُمَّ يَتَوَلَّوْنَ مِن بَعْدِ ذَٰلِكَ وَمَا أُولَٰئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ

مقسطین را ستاید از کرم / بر عجب کایشان نمایندت حکم
زانکه توریة است نزدشان نکو / وان در او حکم الله از هر وجه
نیست پس تحکیم مقصود یهود / یا اقامهٔ شرع و اجرای حدود
بلکه تا وقعه شان اهمال امر / بر هر آنچه آید از اسقاط امر
پس کنند اعراض از حکم تو زود / چونکه حکم رجم آن ریه نبود
وان موافق آید آن این مبین / با کتاب حق و توریة متین
باور ایشان را نباشد اعتقاد / پا بر حکم نگذارند انقیاد

از ره تعجب بفرماید چگونه حکم میسازند ترا یهود و از تو مطالبهٔ

حکم زنای محصن

حکم زنای محصن می نمایند و حال آنکه توریه نزد ایشان است و در او
مقررست حکم خدا بر رجم پس معلوم میشود که مقصود ایشان از محاکمه نزد
آنحضرت معرفت حق و اقامهٔ شرع نیست بلکه مقصود ایشان آن
است که امر سهلی بر ایشان اگرچه باعتقاد و گمان ایشان باشد که حکم
آنحضرت از جانب خدا نیست حاصل آنکه چون نزد تو آمدند برای تحقیق
و تو حکمی کردی از جانب خدا بر رجم زانی محصن و این مطابق آمد با حکم
توریه و مطبوع طبع ایشان نشد پس بر میگردند و اعراض میکنند از حکم
تو بعد از آنکه دیدند که حکم که موافق کتاب ایشان و نبشته این
کرده ایم آورده گمان و باور کنند که آن کتاب خداست یا حکم نزد
و ما بین ایشان اعراض میکنند و حکم ترا که موافق آن است انقیاد
نمیکنند فصل آنکه در این آیهٔ شریفه دلالت است بر دو مطلب

ایشان را بمؤمنین این امان است که

اول آنکه ۱ چون حق تعالی بعلم ازلی خود میدانست حالات این امت را
که در زمان غیبت امام علیه السلام در جمیع امورات بمجتهدین کرام
در فتوا در ایشان بهم میرسد و چون تکلیف ۲ رجوع بمجتهد اعلم است

مردم در آن اعصار

مؤمنین تقلید مجتهد اعلم را میکنند در جمیع مسائل محتاج الیها
و در مسئلهٔ منجزات مریض ثلث چون اتفاق افتاد این مقلد مجتهد اعلم
جوهری که فتوای مجتهد او این است که منجزات مریض موت از
ثلث است و این حکم را انصراف ندارد هر چه نزد مجتهد دیگر او را

حکم قرار میدهد شاید حکم او موافق میل و نفع او نباشد که بگوید منجزات
مرض موت از اصل است و چون این مجتهد هم اگر حکم کند بر طبق آن
مجتهد اعلم که آن شخص مقلد او بود پس این شخص از او و حکم او اعراض میکند
بجهت آنکه موافق میل و خواهش او نبود همین است حال این اشخاص حالت آن
یهودانست که ذکر شد زیرا که آنها حکم خدا را از توریة خود که کتاب
انبیاء بود میدانستند که رجم است مع ذلک چون بمیل ایشان نبود آمدند
خدمت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله باید آنکه او بر خلاف توریة حکم
فرماید تا مقصود ایشان حاصل شود چون دیدند نشد اعراض از آنجناب و حکم او کردند
پس از آیه معلوم میشود که حال آنکه مؤمنین حال یهودانست
الثانی آنکه آیه دلالت دارد باینکه این گونه اشخاص ایمان
ندارند و از زمره مؤمنین خارجند

[illegible] شاید

ایه یازدهم سوره مائده آیه ۴۸

ایه یازدهم سورة مائدة آیة چهل و هشتم

إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرٰيةَ فِيهَا هُدًى وَنُورٌ يَحْكُمُ
بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا لِلَّذِينَ
هَادُوا وَالرَّبَّانِيُّونَ وَالْأَحْبَارُ بِمَا
اسْتُحْفِظُوا مِنْ كِتَابِ اللّٰهِ وَكَانُوا عَلَيْهِ
شُهَدَاءَ فَلَا تَخْشَوُا النَّاسَ وَاخْشَوْنِ
وَلَا تَشْتَرُوا بِآيَاتِي ثَمَنًا قَلِيلًا وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ

بما

بِمَا أَنْزَلَ اللّٰهُ فَأُولٰئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ

شد زما توریة نازل در امور — واندر آن باشد هدایتها و نور
حکم با وی میکردند انبیاء — که بحق بودند از بعد موسی همه
اندر اجرای حقوق از هر مقام — واندر آن بود از حلال و از حرام
آنکسانی بر حکم خلاق العباد — بود ایشان تسلیم محض و انقیاد
بهر آن قومیکه بودند از یهود — شد زما توریة نازل در وجود
زان نبیین اند مقصود از یهود — بود ایشان بر قوم زان حکم که بود
عالمان پاک ربانی بنام — قصد زاحبارست و زعلمای کرام
بود امر از حق بر ایشان بخلاف — حفظ آن توریة را از انحراف
بر کتاب حق بدند ایشان گواه — تا که تغییری نیاید ره بر آن
پس مترسید از خلایق در نسق — اندر اجرای کتاب و حکم حق
هر زمان ترسید در تبدیل حکم — تا جلیل آئید از تجلیل حکم
هم نه بفروشید آیات مرا — بر بهای اندک از وجه خطا
زانکه دنیا پس بود ناپایدار — رشوتش تا چیست غیر از ننگ و عار
و آنکه بر ما انزل الله نکرد — حکم نکنند کافرند آن گروه

بدرستیکه ما فرستادیم توریة را در حالیکه در او بود هدایت و روشنائی که خلق بسوی حق

در او بود روشنی و نوری که ظلمت شبهات را رفع میکرد و احکام مبهم را
واضح و منکشف میکرد و در او دست حکم آنچه از تو استفتا میکنند و
بیان آنکه امر تو حق است و بآن توریة حکم میکردند پیغمبران بنی اسرائیل
که قریب به هزار پیغمبر بودند که حق تعالی ایشان را بعد از موسی علی نبینا و آله
و علیه السلام مبعوث گردانید برای آنکه اقامه توریة کنند و اجرای
حدود و احکام آن نمایند و حلال او را حلال و حرام او را حرام دانند و مردم
را بآن امر کنند و آن پیغمبران چه اسلام آورده بودند تمام احکام توریة
و پیروی آن میکردند و ما که خداوندیم فرستادیم توریة برای کسانی که
منقاد شده بودند یهودیت یا حکم میکردند آن پیغمبران بحکم توریة
برای طائفه یهود و هم چنین حکم میکردند بتوریة علمای ربانی
و زهاد ایشان یعنی علماء و زهاد ایشان که پیروی میکردند بطریقه
انبیاء و ایشان حکم میکردند بتوریة برای ایشان بسبب آنچه مامور بودند
بحفظ آن یعنی مامور شده بودند بآنکه محافظت کنند توریة را از
تضییع و تحریف و بودند بر کتاب توریة گواهان که بیان کنند احکام
خفیه او را بر ایشان چنانچه ابن صوریا گفت یا آنکه این انبیاء
نگهبان بودند و مراقب ایشان که یهود تغییر و تحریف آن نمایند
پس ای علماء شرع مترسید از مردم تا در اجراء احکام حق و بترسید
از من در تغییر آن حکم حق و مسامحه نکنید در حکومات و نفروشید

و البته نکنید

و البته نکنید با حکام غیر بهای اندک را یعنی برشوة باطل نکنید احکام مرا
و نفروشید احکام مرا به ثمن و بهای اندک دنیا زیرا که فانی است اگر چه در نظر شما
بسیار باشد و آنهایی که حکم بحق نکنند و بر طبق ما انزل الله حکم نکنند
پس ایشان کافرانند بواسطه آنکه حکم بغیر حق میکنند و دین خدا
را تغییر داده اند فصل آنکه از آیه شریفه مطالب چند مستفاد
میشود اول آنکه از توصیف نبیون باسلام معلوم میشود
مدح مسلمانان و شأن و مرتبه ایشان که هم در شأن و هم مرتبه برابرند
با انبیاء زیرا که فرمود انبیاء آنکه هستند که اسلام آورده اند
و هم چنین تعریض است بر یهود که ایشان دورند از دین انبیاء و
پیروی ایشان الثانی آنکه از عطف ربانیون و
الاحبار معلوم میشود که علماء و زهاد که حکم کنند بحق و مطابق
کتاب خدا و حفظ احکام خدا کنند از تغییر و تحریف ایشان
و این طائفه نیز هم در شأن و هم رتبه اند با انبیاء در
اجر و ثواب بواسطه ترویج احکام الثالث آنکه حکام
و مروجین شرع نباید از عوام الناس بترسند در اجراء حکم حق
و ترویج احکام شرع بلکه باید از خدا بترسند در تغییر حکم حق و مداهنه و سهل انگاری [illegible]
و این در واقع مژده حفظ احکام و ابواب شرع است از شرور اعادی
و عوام الناس که میل بهوای نفس دارند و توقع بیجا [illegible] از مروجین احکام

محرم دارند الرابع آنکه حکم حق و احکام الهی را بفروشند بزخارف
دنیوی و رشوه بگیرند و حکم به باطل بکنند و چشم از خدا بپوشند و حکم
بناحق و ناروا انشا نمایند و دین فروشی بکنند در گرفتن رشوه و حکم
بباطل یا محض اغراض نفسانی و بغض و عداوت که با صاحب
حق دارد یا محض ملاحظهٔ غنا و احترامات یا لاشی که با طرف
باطل دارد مانند علمای یهود خیبر که محض احترام سلاطین حکم رجم
زانی را بدل به تازیانه کردند الخامس آنکه هر کس حکم
نکند بر طبق ما انزل الله خواه حکم بر خلاف ما انزل الله کند
یا هیچ حکم نکند مداهنه و مسامحه کند در بیان حکم خدا ایشان هم
کفارند و در فردای قیامت در صفوف کافرین و زمرهٔ اتباع
محشور میشوند بواسطهٔ آنکه پوشیده حق را و از اظهار آن نکرده بلکه در
مقام انکار آن برآمده و پوشیدن حق و انکار حق کفر است پس
وای بر بعضی از علمای این اعصار که عمدا احکام الهی را زیر پای
گذاشته و حکم بما انزل الله نکرده بهوای نفس اماره و حب دنیا
تغییر داده بر خلاف آن حکم میکنند مثل حکم قبرستان مسلمانان
که بنوبت ملاحظه شده در اوقات میفروشند و میفرمایند تبدیل
باحسن کرده و پول آن را بفقرا دادیم و زمین موقوفه برگشته اما
[illegible] و [illegible] در آن [illegible]

بعونه

میفروشند و میگویند مجهول المالک است یا صاحب آن [illegible]
شتاب کن عالم ز دنیا رفت تو پا در رکاب کن

آیهٔ دوازدهم
سورهٔ مائده
آیه ۴۹

آیه دوازدهم سورهٔ مائده آیهٔ چهل و نهم
وَكَتَبْنَا عَلَيْهِمْ فِيهَا أَنَّ النَّفْسَ بِالنَّفْسِ وَ
الْعَيْنَ بِالْعَيْنِ وَالْأَنْفَ بِالْأَنْفِ وَالْأُذُنَ
بِالْأُذُنِ وَالسِّنَّ بِالسِّنِّ وَالْجُرُوحَ قِصَاصٌ
فَمَنْ تَصَدَّقَ بِهِ فَهُوَ كَفَّارَةٌ لَهُ وَمَنْ
لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ

ما فرمایه که در توریة خاص ... فرض فرمودیم ما اندر قصاص
نفس بالنفس آنکه یک تن را کشد ... بر قصاص بکشتن [illegible]
چشم بر چشم و هم گوش بگوش ... بینی بر بینی [illegible]
سن بالسن والجروح بالقصاص ... آنچه دارد بر مساوات [illegible]
هر جراحت را [illegible] عوض ... وین بود حکم صدور از ما فرض
حفظ [illegible] ... چون خدائی [illegible]
حاکمان [illegible] باید بر [illegible] ... در تصدق [illegible]
عفو [illegible] ... حق نماید عفو جرم [illegible]
گردد آن کفارهٔ اجرام او ... حق نویسد [illegible] نام او

[illegible]

و دو چشم و واجب کردیم بر بنی اسرائیل در توریة که در قصاص یک تن
بکشد یک تن را و بنی نضیر بمخالفت حکم خدا عوض یک نفر
از بنی قریظه را مرکشتند و مرد را بعوض زن میکشتند و هم چنین
حکم کردیم در توریة که چشم بعوض چشم قصاص کنند و بینی عوض
بینی و گوش عوض گوش و دندان به دندان و هم چنین حکم کردیم
در توریة آنکه جروح را قصاص باشد یعنی قصاص کنند در جراحات
آنچه را که حفظ مساوات ممکن باشد چون لب و دست و پای
و در آنچه مساوات نتوان نگاه داشت چون خراشش پوست
و شکستن استخوان دیه باید گرفت چون هاشمه و منقله و مامومه
و جائفه از جراحات سر و آنچه که در او خطر باشد که در قصاص تلف شود
کو بخلاف آنچه که در او خطر نیست حکم در آن تقاصیت چون
حارصه و دامیه و متلاحمه و سمحاق و شرائط و احکام قصاص
در کتب فقهیه مسطور است و هر کس تصدق کند بقصاص یعنی عفو نماید
پس آن تصدق کفارة باشد مر گناه متصدق را یعنی عفو کننده را
یعنی چون صاحب حق عفو کند حق خود را از جانی و ببخشد او را این
حق تعالی نیز در ازاء این عفو از گناه مجروح یا ولی دم میگذرد و
مربخشد و بعضی دیگر هم گفته اند که این کفارت و مؤید این روایات
چند در جمله در نهج الصادقین روایت شده که فمن عفی فهو

مغفرة له

مغفرة له عند الله و ثواب عظیم یعنی هر که عفو کند از گناه جانی
او را مغفرتی و ثواب عظیم باشد نزد حق تعالی و ایضا در ان کتاب
حضرت صادق علیه السلام روایت شده که فرمود معناه انه یکفر عنه
من ذنوبه بقدر ما عفا عنه من جراح و غیره و ایضا در ان
کتاب روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود من تصدق
من جسده بشیء کفر الله عنه بقدره من ذنوبه یعنی هر که تصدق
کند از بدن خود چیزی را حق تعالی از کفارة گناهان او گرداند بقدر آنکه
صدقه کرد یعنی بقدر جراحتیکه وارد آمده بر بدن او که عفو کرده از
بر جانی ایمان بقدر آن کفارة گناهان او میگردد و ایضا در کتاب
مذکور از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود هیچ مسلمانی نیست
که بر او جنایتی کنند و او جانی خود را عفو کند مگر آنکه حق تعالی درجه او را
بلند کند و گناهانش را بیامرزد و ایضا در آن کتاب از جابر از حضرت
رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که فرمود هر مؤمنی که سه کار کند
بجا به بهشت برود از هر دری که خواهد و حور العین را هر چند خواهد او را
کرامت کنند یکی آنکه دینی که کسی را با او باید داد او را ببخشد و دوم
او را بری سازد دوم آنکه قاتل و جانی خود را عفو کند سیم آنکه
بعد از هر نماز واجب ده مرتبه قل هو الله احد بخواند پس از حضرت
گفت یا رسول الله صلی الله علیه و آله اگر این هر سه نتواند کرد و یکی را

ازاین سه چیز بجا اورد بابی سعادت مستسعد تواند شد و موفق
او نیز بابی سعادت فایز گردد و بعد از بیان احکام قصاص و دیات
میفرماید که انکسانیکه حکم نکردند بانچه حق تعالی نازل کرده است و باو
گرد در توریة مثل بعدها نیز تغییر که در قصاص عوض یک نفس دو
کس را میکشتند و در عوض زن مرد را میکشتند و مانند حکام جور
که بحکم حق تعالی عمل نمیکنند پس انگروه ایشانند ستمکاران که وضع
حق میکنند در غیر موضع ان یا وضع باطل میکنند در موضع حق بدانکه
ظالم و ستمکار سه مرتبه و سه طائفه و سه درجه اند اول
طائفه ظالم و ستمکاران که پست ترین مرتبه و درجه ظلم و ستم
کاران است ظلم بر نفس و ستم بر خود میکنند دویم طائفه ظالم و ستم
کارانی که در رتبه و درجه هستند و بالاترند از طائفه اولی
کسانی هستند که ظلم بر مخلوق و ستم در حق بندگان خدا میکنند و
این طائفه عذاب ایشان شدیدتر و درجه ایشان بالاتر است
در استحقاق عقاب و بعد از رحمت حق تعالی سیم طائفه ظالم و
ستمکارانی که در رتبه و درجه هستند و بالاترند از ان دو طائفه
کسانی هستند که ظلم بر خالق و ستم بخدا میکنند و این طائفه
کسانی هستند که حکم بر طبق ما انزل الله نمیکنند و این طائفه
هم درجه اند با کفار چنانچه در ایه سابقه تعبیر کرده که من لم یحکم بما

کسانی هستند که

انزل الله

انزل الله فاولئک هم الکافرون مسئله انکه از این ایه شریفه
مطالب چندی استفاده میشود اول انکه در مطلق تعدیات
و عموم ظلمها باید ملاحظه تساوی شود در هنگام انتقام نه انکه
زیاده تر جویند یعنی هرگاه شخص با قوت و زور بر ضعیف
تعدی کند و ظلم نماید باید در مقام تلافی با ان قوی و احقاق
حق این ضعیف مراعات تساوی نمایند یعنی بهمان مقدار که
ظالم تعدی کرد باو تلافی کنند نه انکه برابر باو تلافی نمایند
پس اگر کسی یک سیلی بکسی بزند در تلافی باید او را هم یک سیلی بزنند
نه دو سیلی بزند یا یک چماق یا عمود اهن باو بزنند یا اگر کسی یک فحش
بکسی دهد باید بیک فحش باو جواب دهد نه زیاده و هکذا
الثانی انکه تشریع حکم قصاص برای حضرت رسالت پناه در
صلی الله علیه واله بنحو مذکور بعنوان انکو که معلوم شد این حکم
امم سابقه هم بهمین طریق مقرر شده بود چنانچه فرمود که در توریة
بر انها بنحو مقرر داشته بودیم که ملاحظه مساوات باید بشود و
یهود کتمان ان کرده و تغییر ان داده اند و تعدی میکردند و دو نفر را
برابر یک نفر قصاص میکردند و بازان و بالطبع از ظالمین که هم درجه
با کفار اند شدند الثالث انکه هر کس که حکم نکند بر طبق
ما انزل الله و حکم حق تعالی ان کس ظلم کرده در حق خالق خود و از

بدترین ظالمین و هم درجه با کفار است بیداد گر بر احوال حکام که
در مقام قضا و حکم موعظه حکم شرع نکنند و بمیل نفس و از روی هوا
و هوس حکم کنند که از بدترین ستمکاران و هم درجه با کفارند و ای حاکمان
داوران بر احوال اعاجم و بزرگان که به بهانه حمایت مظلوم از تبعه
و متعلقان خود بلکه یک کلمه جا دادن که از گرفته به متعلقان و
تبعه آقایان صادر شده مرده او بیچاره را در میان آورند و
او را بانی بهانه خانه خراب و [illegible] قناعت
به دو برابر [illegible] برابر بلکه سه برابر نکنند

آیه سیزدهم سوره مائده آیه پنجاهم و پنجاه و یکم

و در مقام تلخیص

و چهاردهم
آیه سیزدهم و
آیه مائده
پنجاهم سوره مائده پنجاهم و
آیه پنجاهم
پنجاه و یکم

وَقَفَّیْنَا عَلَىٰ آثَارِهِم بِعِیسَى ابْنِ مَرْیَمَ
مُصَدِّقًا لِّمَا بَیْنَ یَدَیْهِ مِنَ التَّوْرَاةِ
وَآتَیْنَاهُ الْإِنجِیلَ فِیهِ هُدًى وَنُورٌ
وَمُصَدِّقًا لِّمَا بَیْنَ یَدَیْهِ مِنَ التَّوْرَاةِ
وَهُدًى وَمَوْعِظَةً لِّلْمُتَّقِینَ ۝٥١
وَلْیَحْكُمْ أَهْلُ الْإِنجِیلِ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ
فِیهِ وَمَن لَّمْ یَحْكُم بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ
فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ

نقل صفی

وز پی ایشان که بودند انبیا — بر اثرهاشان در آوردیم ما
عیسی مریم رسول پاک را — روشنی دیده افلاک را
کو مصدق بود بر آنها که پیش — ما فرستادیم از آیات خویش
بود از تورات هر تنزیل را — پس بدو دادیم ما انجیل را
رهنما بود او بتوحید و بنور — هم چنین بر علم احکام و امور
بر طریق حق تعالی روشنی — هم مصدق هر بتورات سنی
هم بر آنچه بود از تورات پیش — در اصول و در فروع از دین و کیش
بود ارشادی خلایق را بحق — متقین را وعظ و پندی بر نسق
حکم تا از وی کنند اهلش عیان — بر هر آنچه بد ز حق نازل در آن
پس از آن گردند ترسا یا عدو — بر هوا و میل نفس بی اصول
و آنکه نکنند حکم بر آنچه از خدا — گشته نازل فاسقانند این گروه

و در پی و قفا در آوردیم بر اثرهای پیغمبران عیسی پسر مریم را یعنی عیسی را
در عقب پیغمبران در آوردیم و بعد از ایشان او را مبعوث به پیغمبری کردیم
در حالیکه عیسی تصدیق کننده بود آنچه را که پیش از او بود از تورات
یعنی عیسی تصدیق کننده بود بر صدق و راستی تمام احکام تورات را از
اصول و فروع که پیش از او فرستاده بودیم و عطا کردیم بعیسی کتاب
انجیل را در حالیکه در انجیل هدایت و دلالت تمام بود بتوحید و سایر

احکام حقه و در او بود نوری که روشن بود بان راه حق در حالیکه این کتاب
انجیل تصدیق کننده بود آن چیزی را که پیش از او بود از توریه یعنی احکام
انجیل در اصول دین موافق بود با توریه و در حالیکه انجیل ارشاد و پندی
بود مر پرهیزکاران را یا آنکه جهة هدایة و پند و موعظه و ارشاد انجیل را
بعیسی دادیم و جهة آنکه حکم کنند علمای نصاری که اهل انجیل‌اند بانچه در
او نازل شده نه مانند ترسایان که از احکام آن عدول کنند و هرکس که حکم
نکند بانچه حق تعالی فرو فرستاده از احکام پس آن گروه فاسقانند و از حکم خدا
بیرون رفته کانند فایده آنکه از این دو آیه شریفه مطالب
چند را استفاده میشود اول آنکه دین عیسی ناسخ دین یهود است و احکام
انجیل ناسخ احکام توریه است زیراکه میفرماید که دادیم انجیل را که
در او هدایة و راه نمائی روشن است بطریق حق تا عمل باو کنند پس
معلوم میشود که بعد از انزال انجیل تکلیف قوم عیسی عمل کردن باو است
و دعا کردن بتوریه و ترک عمل باو است و آنکه تمام شده ایام عمل کردن
بتوریه و در باطن در علم خدا اسم توریه کتابی بود موقته که عمل باو تا
بزمانی از آن مختص بود نه مستدام و چون آن صلاح عمل باو
منقضی شد و برآمد حق تعالی عیسی را مبعوث فرمود و انجیل را فرستاد و
الثانی آنکه اصول دین یکی است در راه معرفت حق تعالی به
وطریق خداشناسی در عهد هر پیغمبری یکی است و نسخ در فروعات

ازانها

همچنین انجیل را دادیم بعیسی

در بیان نسخ

در بیان آنکه نسخ در اصول دین نیست

زیراکه احکام فروع مطلق به تفاوت ازمان و تفاوت اشخاص
مختلف شود که بملاحظه زمانی یا اشخاص مصلحت اقتضا کند بحکمی و
مصلحت در زمان دیگر نیست بملاحظه احوال اشخاص بر تغییر کند
و حکیم علی الاطلاق و عالم بحقایق امور میداند که در هر موقعی چه چیز
صلاح حال بنده‌ها است در آنجا موقع بیان خواهد فرمود و
تاخیر بیان از وقت حاجت نخواهد چنانچه میفرماید که عیسی تصدیق
بر حقانیت احکام توریه کرد که از زمان نزول تا زمان آن لازم
العمل بود و انجیل را مصدق توریه کرد در اصول دین یعنی طریق وصول
بمعرفة الله یکی است ما ضرری ندارد نسخ هر پیغمبر اولوالعزم لاحق
کتاب و شریعة پیغمبر اولوالعزم سابق را این است که فروع احکام
سابقه را بر داشت و فروع دیگر تازه آورد نه آنکه اصول دین او را
بر داشت و اصول دینی تازه آورد زیراکه بدیهی است توحید الهی
صفات ثبوتیه و سلبیه او قابل تغییر نیست تا در زمان پیغمبری بنحوی
و زمان پیغمبر دیگر بنحو دیگر البته معقول نیست که ذات قدس الهی گاهی مجرد
باشد گاهی مرکب یا گاهی مرئی باشد گاهی غیر مرئی یا گاهی عادل باشد گاهی ظالم
یا گاهی حی باشد گاهی میت یا گاهی علیم باشد گاهی جاهل یا گاهی سمیع
و بصیر و ناطق باشد گاهی کر و کور و لال باشد و همچنین است که تا نسخ ذکر
علما کبرا و این قول اشد و اوضح است پس نسخ لابد است با احکام

بملاحظه احوال

معهود

در بیان آنکه نسخ در فروع احکام است

فرعیه متعلقه بعبادات که بتفاوت ازمنه و اشخاص قابل تغییر و
تبدیل است و هم چنین لازم نیست که نسخ در احکام فرعیه به تمام فرد
فرد احکام آن شریعت در صدق نسخ کتاب و شریعت سابقه لازم نیست
که تمام فرد فرد احکام آن کتاب و آن شریعت نسخ شود بلکه نسبت به
مجموع من حیث المجموع آن کتاب و دین و شریعت کفایت میکند در صدق
نسخ و مجرد توافق و تطابق حکم لاحق با حکم سابق در بعض موارد تقلید
و تبعیت نیست بلکه تقلید و تبعیت آنست که پیغمبر لاحق در هر حکمی
که هست از او سؤال کنند او کتاب خدا را که بر پیغمبر سابق نازل شده
بود پیش بکشد و نگاه کند در او آنچه خدا فرموده در آن کتاب بخلق رسانیده
و مرجع او دین شده چنانچه پیغمبرانیکه بعد از حضرت موسی آمده بودند مانند
عیسی در هر حکمی بتوریة موسی نگاه میکردند و حکم میکردند نه که عیسی چون
مبعوث شده حالش این نبود بلکه در هر حکمی که محتاج میشدند و سؤال
میکردند او منتظر وحی بود که از حق تعالی در آن باب چه حکم صادر میشود
و بتوریة نگاه نمیکرد بلکه متعبد بود بشریعت خود و منتظر بود که شارع مقدس
چه حکم برای او وارد داشت و جعل میکند و تازه نازل میشود از جانب حق تعالی
اینست معنی تعبد و استقلال در شریعت خود و این منافات ندارد با توافق
حکم نازل براو با حکم پیغمبر سابق و این استقلال و تعبد و عدم تقلید و تبعیت
و دارا شدن کتاب جدید و احکام تازه و انتظار وحی تازه و نزول

تغیر

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
تأسیس ۱۳۰۲

حکم جدید

حکم جدید خود شأنی و مرتبه ایست برای این رسول و دلیل بر علو رتبه
و جلالت و قدر اوست بر سائر انبیائیکه قبل از او بودند که تابع و
مروج کتاب رسول دیگر بودند همچنانست که حال حضرت خاتم انبیا صلی الله
علیه و آله نسبت بسائر انبیاء و دین او نسبت بسائر ادیان بلکه حجت بر
دین آنحضرت ناسخ سائر ادیان بوده باشد بمجموع من حیث المجموع ادیان
سابقه از این جهت دین موسی و عیسی و غیرهما نه باشد که بعض فرد فرد حکم آن دین
و تعبد او بشریعت خود نیست این بوده که در هر حکمی منتظر وحی بود تا از مصدر جلال
الهی چه حکمی صادر میشود برای او وارد و اختراع بدون نظر بتوریة و انجیل ملاحظه
نماید و حق تعالی بحکمت بالغه خود حکم جدید و فرمان تازه برای آنحضرت
صادر میفرمود و ظاهر است بطلان بیّنه این قول جدید با حکم کتاب سابق
برای رفع شبهه تقلید و تبعیت اشاره فرموده که این حکمیکه محمد را
برای تو نازل کردیم در دو باره در حق تو داشته و مقرر فرمودیم مطابق
است با حکمیکه در سابق بر موسی و عیسی در توریة و انجیل نازل کردیم و این
اشاره است بآنکه بمقتضای حکمت بالغه حقّه خود در باره این حکم
را جدید تشریع و مقرر فرمودیم در حق تو در شان تو داریم که مردم
باید در اطاعت این حکم تقلید و پیروی موسی و عیسی کنند متفطن شده
الاصلح در اینست که در اطاعت این حکم بنده گمان [illegible] تو
و تقلید قول تو بجا آورند المسألة الثالث [illegible]

این قسم از

هرکس برطبق ما انزل الله حکم نکند از فاسقین است یعنی از راه حق
و جادهٔ مستقیمهٔ شرع بیرون رفته است و اینکه فاسق هم در درجهٔ
در استحقاق لعنت با ظالم و هم طبقه است با کفار در استحقاق عذاب
و عقاب زیرا که حق تعالی این سه اسم را بر یک طائفه اطلاق کرده
و آن طائفه هستند که حکم نمیکنند برطبق ما انزل الله گاهی ایشان
را کافر خواند چون ایهٔ اولی و گاهی ایشان را ظالم خواند چون
ایهٔ ثانیه و گاهی ایشان را فاسق خواند چون ایهٔ ثالثه اما
اطلاق کفر بر این طائفه پس بواسطهٔ این است که انکار حق کردند
و ستر کردند حق را بجهة آنکه حکم برطبق او نکردند اما اطلاق ظلم بر
این طائفه پس بواسطهٔ این است که انکرده بجهة آنکه حکم نکردند بر
حق و برطبق ما انزل الله پس ستم کردند بر صاحب حق و ظلم کردند بر او
بلکه ظلم در حق خالق کردند که عمل بحکم او نکردند اما اطلاق فسق
بر این طائفه پس بواسطهٔ این است که نافرمانی خدا کردند و از راه حق
بیرون رفتند بجهة آنکه برطبق ما انزل الله حکم نکرده اند پس وای
بر احوال عالمیکه بر مسند شریعه بنشینند و برطبق ما انزل الله حکم
نکنند و متابعت هوای نفس کنند چشم از حق بپوشند و حکم کنند برشوه
و بر مال دنیا و فانی بر خلاف حق حکم کنند و با فاسقین
و ظالمین و کافرین با هم در درجه باشند در عذاب و عقاب اخروی

ایهٔ پانزدهم

ایهٔ پانزدهم سورهٔ مائده ایهٔ ۵۲ و ۵۳ و ۵۴ و ۵۵
وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ مُصَدِّقًا
لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ الْكِتَابِ وَمُهَيْمِنًا
عَلَيْهِ فَاحْكُمْ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ
وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ عَمَّا جَاءَكَ مِنَ الْحَقِّ
لِكُلٍّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا ۵۳
وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً
وَلَٰكِنْ لِيَبْلُوَكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ فَاسْتَبِقُوا
الْخَيْرَاتِ إِلَى اللَّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا فَيُنَبِّئُكُمْ
بِمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ ۵۴ وَأَنِ
احْكُمْ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَا تَتَّبِعْ
أَهْوَاءَهُمْ وَاحْذَرْهُمْ أَنْ يَفْتِنُوكَ عَنْ
بَعْضِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ فَإِنْ
تَوَلَّوْا فَاعْلَمْ أَنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ
يُصِيبَهُمْ بِبَعْضِ ذُنُوبِهِمْ وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ
النَّاسِ لَفَاسِقُونَ ۵۵ أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ
يَبْغُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا
لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ

هم بسوی آن رسول مستطاب نازل از ما شد بصدق وحی کتاب
هم موافق هم مطابق بالیقین با همان چیزیکه آمد پیش از این
از کتب و آیات صدق منزله حفظ شود دانا ز آن تا ز امور مشکله
هم مهیمن بر در هر یک کتاب کز حق آمد با مبین بر صواب
تا شود مسلم از لحن ناحق داده رخ زاهل کتاب از منطق
یعنی از تحریف حکم کرده اند ناحق بر جا بر حق آورده اند
زد شود مکشوف آن اسرارها یعنی از قرآن رموز کارها
هر چه شد مستبین زان احکام نازله او برسم و صحتها گواه
حکم مکن پس تو بر صدق و صواب بین ایشان یعنی ارباب کتاب
بر همانچه بر تو بفرستاده حق در قصاص و رجم و احکام و نسق
زار زو هاشان مکن هم پیروی زانچه آمد بر تو تا غافل شوی
هم ز حکم راست جوید انحراف بر کلام و مید ایشان ز خلاف
در میان هر گروهی از شما شرع و راهی وضع فرمودیم ما
مر شما را هر کتاب از ایزدی است موسی و عیسی و احمدی
شرع و منهاج بعنوان حق وراست در شما حق کو وضع از آنچه خواست
بد مناسب یعنی آن در هر زمان بهر نظم روزگار مردمان
نه بقصد آن اراده بر خلاف از تناسب تا که باشد بر خلاف

مر زتهم

مر تبعی لعنت شد راه اب دین بوی تشبیهش آید از صواب
دین هم آمد دار راه عقل و ادب بر جهود ترمذی ایجاب ب
در که حق بر خواست میکردند تا امتی واحد شما را در جهان
لیک خواهد مر شما را آزمود بر همانچه داد تان از نفع و سود
پس شما کرده سبقت با کرام جانب خیرات دنیا با تمام
بازگشت جمله شما سوی حق منظرها راجع شود بر جوی حق
پس خبر خواهد نمود او بر شما چون رسد وقت جزا دادن بجا
بر همانچه که در وی خلاف میکنید از شرع و دین به خلاف
و آنکه فرماید تو حکم اندر جهود بین شان یعنی نصاری و یهود
بر همانچه بر تو بفرستاد حق نه بوقتی میل و آرای فرق
مر مکن هم رغبت ایشان پیروی کن حذر که فتنه شان مکروها
یفتنوک اعنی که از عدوت بود افکنند اندر ضلالت در حدود
وعده ایمان دهند تا از دغل و ان نمایند غیر تزویر و حیل
پس کنند اعراض اگر از سوء راه پس هم آنکه بازمی خواهد خدای
که عقوبتها رسد از ذنوب جانب ایشان رساند با وجوب
یعنی آن اعراض شان گرد سبب کافکنند از جرمها شان بر ره رب
هم عقوبتهای دنیا و آخرت سوی ایشان رو کند باصعوبت
از جلا و قتل و جزیه ضرب و شتم که بدنیا اندر ایشان گردد حتم

تا دگر جهود عقاب اخروی — دانند از حق بران قوم غوی
فاسقانند اگر مردم یقین — تو مشو ز انکار ایشان دل غمین
انبیا را هم ز اندازه نگر — زانکه داد و ملل در هر زمان
ایشانه مخصوص است و دور تو — کر یهود و شکر بنه از فور تو
مر یهود را بعد از آن گفتند ما — هستیم از قلب بر حکمت رضا
آیه آیت که کنند آیا طلب — حکم دور جاهلیت را ز رب
وان تفاضل در قصاص است و دیه — در مقام قتل و جرح از معصیت
وانچه در توریة و قرآن است داد — مرحمانیه از حساب و از جهد
در قصاص بکنفوس گشتند — ام چنین مردی یقین زان گشتند
لهم اسم جاهلیت این چنین — کی که باشد در کتاب اهل دین
کیست نیکوتر ز حق در داوری — بر ارباب یقین و برتری

و نازل کردیم بسوی تو ای کتاب موعود را که بعث انبیا و مرسلین اطلاع
به نازل کردن این کتاب در آخر زمان بسوی تو که قرآن موعود باشد براستی
و درستی در حالتیکه تصدیق کننده است قرآن این کتابهای را که پیش از او
فرستاده بودیم بسوی انبیا از انجیل و توریة در موافق و مطابق بوده
با آنها در احکام اصول دین چنانچه این کتب سابقه مصدق یکدیگر بودند
در احکام اصول دین در حالتیکه نگاه بان است قرآن بر کتب سابقه

که محافظ

که محافظت آنها میکند از تغییر و تبدیل یعنی هرچه در آنها تغییر داده اند یهود
و نصاری از احکام با بیرون بیان میکند آنها را و گواه است بر آنها
مانند احکام رجم و قصاص بس حکم فرما میان اهل کتاب با انچه که نازل
کرده خدا بر تو از رجم و تسویه در قصاص و نه چنانکه گفته اند که دیه شریف با
حکم بگیرد که در سابق در دیه فان جاؤک فاحکم بینهم او اعرض
گذشت و واقع در نزد اصحاب این است که تغییر ثابت است اگر حکم
حد در هر دو شریعه باشد و اگر در شریعه اهل کتاب سنجاش اجرا حکم شرع
و جبت حاکم که اگر فعلی از اهل کتاب صادر شود که نزد ما حرام
یعنی و نزد ایشان نیز حرام باشد حاکم شرع در اینصورت مختار است یا حکم
کند بنا بر شرع ایشان یا بر وفق شرع اسلام و رد کردن ایشان بحاکم ایشان وان
در صورتی است که وجوب مواخذه در ملت اهل کتاب ملت اسلام
هر دو باشد اگر چه در کمیت و کیفیت اختلاف باشد و اما اگر در ملت ایشان
مواخذه نباشد در آن فعل در اینصورت واجب است بر حاکم
اجرا حکم اسلام تا قطع ماده الفساد نماید بعد از این خطاب بحکم فرمود
برسول خدا که حکم فرما میان ایشان بر وفق ما انزل الله و متابعت
مکن آرزوهای ایشان را در حالتیکه منحرف باشی از
آن چیزیکه بتو نازل شده از حکم حق در است یعنی حذر نما از ایشان
که بپرهیز ایشان را که بگردانند ترا از بعضی احکام که مخالف شریعه توست و متابعت

میان ایشان حکم مکن زیراکه برای هر گروهی از شما که هستید امت محمد و عیسی و موسی
وضع کردیم شریعتی و راه روشنی یا برای هر یکی از شما که امت محمد و موسی و عیسی
هستید جدا کردیم و وضع نمودیم و مقرر فرمودیم شریعتی و راه روشن مخصوص
لیکن بر وفق حکمت بالغهٔ خود که صلاح وقت و زمان و آن بنده گان
و شریعت آن است که مفصل باشد در کتاب و منهاج آن است که ثابت شود
بحدیث و خبر و بعضی گفته اند که شریعت و شرعة بمعنی طریق است
و نشد در این باب بلکه آن است که دین باب حیوة ابدیست چنانکه
آب سبب حیوة دنیویست و منهاج بمعنی طریق واضح است در دین خالص
الحکم اگرچه اصول مذهب همگی از استقرار و حلیت و دین یکیست که آن
توحید است لکن هر یکی در فروع و احکام مختلفند که بر حسب حکمت و مصلحت
در هر زمانی وضع آن کرده ایم یعنی از برای هر یکی از شما طائفه شریعتی و
احکامی در باب حلال و حرام تعیین نموده ایم و اگر می خواست حق تعالی
اجتماع شما را بر یک ملت و دین و متحد در احکام حلال و حرام در جمیع
اعصار و ازمان بدون نسخ و تغییر هر آینه همه را بر یک دین و ملت مقرر
میفرمود یعنی اگر حق تعالی مصلحت در این کار میدید و صلاح حال شما را
میدانست در اتحاد بر یک دین هر آینه همه را بر ملت واحده و دین واحد
مقرر میفرمود یا آنکه اگر حق تعالی میخواست که همه شماها را جمع کند در انقیاد
اسلام و احکام حلال و حرام از روی قدرت و اجبار هر آینه همه شما را

از روی جبر و قهر براه داشتی …

از روی جبر و قهر براه داشتی و لکن میخواهد آزمایش کند شما را در آنچه داده بشما از شرایع
مختلفه بحسب هر عصر و زمان تا مطیع از عاصی تمیز داده شود و این
امتحان و آزمایش نه از روی واقع و حقیقت است زیراکه حال هر کسی
و عیان و بارز نزد حق تعالی معلوم و ظاهر و هویداست بلکه کار از مایه
میفرماید تا بر همه خلق ظاهر کرده که کدام یک از شما امتثال میکنند و اذعان
از شماها از مینماید باینکه اختلاف شرایع مقتضی حکمت الهیه است و کدام یک تخلف
نموده تصدیق بان نمیکنند و عمل بان نمی نماید و بعد از تبلیغ احکام حلال و
سوال است پس فوائد پس بشتابید و پیشی گیرید و سبقت و مبادرت
نمائید بسوی خیرات که متابعت شرایع اسلام است و امتثال اوامر
ملک علام است زیراکه بازگشت همهٔ شماها بسوی خداست پس خبر
خواهد کرد شما را در وقت جزا دادن بانچه که بودید که در آن اختلاف
میکردید از امر شریعت و احکام دین یعنی که هر یکی از محق و مبطل و
مطیع و مقصر را معلوم خواهد کرد بواسطهٔ جزا دادن او که محق و مطیع را
ثواب جزا خواهد داد و بهشت و نعیم جاوید عطا فرماید و مبطل و مقصر را
عقاب خواهد فرمود و عذاب ابدی معذب خواهد نمود بعد بیان اینکه
فرو فرستادیم و نازل کردیم بتو قرآن را و اینرا که حکم کن میان اهل کتاب
یا آنکه از آل قرآن عظیم کتب بتو در آستر دانکه حکم کن میان یهود و نصاری باینکه
اینجا نازل فرموده خدا بسوی تو و سبب نزول آیه آن بود که بعضی از احبار یهود

با یکدیگر گفتند از روی مکر و تزویر که بیائید تا نزد محمد رویم و بگوئیم که
میدانی که ما از اشراف قوم و علمای ایشانیم و چون ما متابعت تو
کنیم و بزرگ و کوچک و عالم و جاهل یهود متابعت ما کنند در تصدیق تو
و متابعت تو اکنون در میان ما و قوم ما در باب دماء و اموال خصومتی است
و ترا حکم میسازیم اگر قضا و حکم را چنان کنی که رضای ما باشد ما رسالت
ترا مسلم داریم و ایمان بتو آوریم حق تعالی باین آیه رسول خود را از قبول
خواهش و هستهای ایشان منع و تحذیر فرمود که حکم کن بطریقیکه بر تو نازل
شده از جانب حق تعالی و پیروی مکن و متابعت منما آرزوها و خواهش
ایشان را و حذر کن از ایشان از آنکه گمراه گردانند و بگردانند ترا از
بعض آنچه حق تعالی بتو فرستاده است باین وجه که از روی مکر ترا وعده دهند
که ایمان خواهیم آورد و تو بواسطه این امید داری با ایشان مساهله نمائی
و مدارا کنی و از بعض آنچه خدا بتو فرستاده است مداهنه و مسامحه و
مساهله فرمائی و اگر برگردند آن احبار یهود و اعراض کنند از حکم
نازل شده بتو پس بدان که جز این نیست که میخواهد خدا که برساند
بایشان عقوبتهای بعضی از گناهان ایشان را در دنیا که آن عقوبت
ایشان است از حکم حق تعالی و بدرستیکه بسیاری از مردمان فاسقانند
یعنی بیرون روندگان از حکم خدا و تجاوز کنندگان ایشان از حد شرع و این کلام
شریف برای تسلیه خاطر مبارک حضرت رسول صلی الله علیه و آله است

یعنی ای پیغمبر

یعنی ای پیغمبر با وقار و رسول با اجلال غبار ملال بخاطر مبارک خود مرسان
که اهل فسق و فجور بیشتر از اهل صلاح هستند و منکران توحید و نبوت و
تجاوز کنندگان از حد و شرع زیاده از موحدان و مصدقان و فرمانبرانند
که در هر عصری از اعصار چنین بوده اند و اختصاص بعصر تو ندارد پس از
حال این گروه محزون و مغموم بخاطر خود مرسان و بعد از نزول این آیه احبار یهود
گفتند که ما بحکم تو راضی نیستیم این آیه آمد که آیا پس حکم جاهلیت را
طلب میکنند که آن میل و مداهنه و مساهله در حکم و مراد بجاهلیت ملت
جاهلیت است که آن متابعت هوا است در احکام نمودن بحکمی که در قرآن و
و در توریه است و نزول این آیه در حق بنی نضیر و بنی قریظه است
که از حضرت رسول صلی الله علیه و آله طلب حکم بیان ایشان کردند
که موافق حکم جاهلیت بود که آن تفاضل در دیه و قصاص قتل بود
و کیست بهتر و نیکوتر از خدا از روی حکم و داوری برای قومیکه برسند
یقین تدبر میکنند و میدانند که احسن احکام حکم خدا است
بدانکه از آیات شریفه مطالب چند مستفاد
میشود اول آنکه چنانچه شریعت عیسی و احکام ~~[illegible]~~
انجیل ناسخ شریعت موسی و احکام توریه است همچنین شریعت پیغمبر
خاتم صلی الله علیه و آله و احکام قرآن ناسخ شریعت عیسی و موسی و انبیاء
سابقین و احکام کتب ایشان است زیرا که بعد از بیان بعثت عیسی و انجیل

بطریقیکه در آیه سابقه بیان شد

وانزلنا الیک الکتاب بالحق

[illegible]

ذیل که براین قوم شریعت و کتاب مخصوص فرو فرستادیم و برای هر یکی از شما
از انبیا شریعت و منهاج خاص مقرر داشتیم تا هر یک ستمه باشد به شریعت
و احکام خود و بعضی از حکمت و اقتضاء مصلحت حال هر یک از است ملاحظه
جای اشکال و اشتباه احکام از حلال و حرام مقرر فرمودیم و بعد از
انقضاء آن ازمنه و اشخاص و تغیر حکم و مصالح تغیر احکام فرمودیم
تا آن تورات است که بعد انبیا و رسل خبر داده بودیم که در ازمان
شرایع و احکام اشیا تغیر خواهد یافت بواسطه تغیر مصالح و حکم و اقتضا
پس در این زمان تو را مبعوث به نبوت کردانیدیم با دین و شریعت تامه
و کتاب مخصوص که ناسخ تمام ادیان و ملل است. الثانی آنکه قرآن حافظ
و نگهبان توریة و انجیل است از تغیر و تحریف و رسوا کننده علمای یهود
و نصاری است از جهة تحریف کردن اشیا و تغیر دادن اشیاء احکام توریة
و انجیل را چنانچه در ما [illegible] رجم و قصاص که تحریف کردند و تغیر داده بودند
و قرآن اشیا را رسوا کرد [illegible] حکم حقیقی توریة را کرده و هم چنین در باب علامات
ظهور حضرت رسالت و صدق نبوت آنجناب که در توریة نوشته بود ایشان را
تحریف کرده تغیر داده بر خلاف آن نوشته اند. الثالث آنکه
توریة و انجیل که خدا فرستاده و محرم ساخته است که اشتمال بر احکام
در قرآن از آن خبر داده است خدا و مشتمل است بر علامات حضرت رسالت
و بعثت آنحضرت و صدق نبوت آنجناب و این انجیل و توریة که الان

نظر به کلمه شریعة و منهاجا

تحریف شده و تغیر داده شده

دادرا

[illegible]

علمای
نوشته

در دست یهود و نصاری است و متداول است در نسخ اشیاء معمول و دانسته
اینها است نه کلام خدا زیرا که قرآن بالصراحة مکذب احکام
مسطوره در آن کتاب و علامات آنحضرت [illegible] و دال است بر صدق بعثت
و نبوت آنجناب در این دو کتاب که فعلا در دست یهود و نصاری
بالکلیه تغیر و تحریف شده پس کتاب خدا نیست بلکه ساخته و بافته
خلق است. الثالث آنکه هر حاکمی باید حکم کند بر طبق احکام
خدا و متابعت هوا و میل صاحبان خود نکند و باید اعراض کنند
از آنچه حق نخیه است زیرا که بدون احکام مکتب که فاحکم بما انزل
الله و لا تتبع اهوائهم عما جاءک من الحق یعنی باید حکم کنی بر وفق آنچه
خدا حکم کرده و بتو نازل کرده و متابعت مکن هوا و میل ایشان را و
مایل و منحرف مشو از حق و در آیه اگر چه مورد خاص است لکن عبرت
بعموم لفظ است نه خصوص مورد چنانچه در علم اصول مقرر است بر این
حکم برای تمام امت است تا قیام قیامت پس وای بر احوال حکامیکه
مدعی نیابت شریعة اند و مع ذلک در احکام الهیه از حق اعراض
کرده میل [illegible] حکم میکنند چنانچه دیدیم در این عصر که تکفیر
اهل [illegible] شده بود بر تکفیر [illegible] از مال [illegible]
[illegible]
[illegible]

و بیان است آخر امر بر این [illegible] است بلکه از
گفت ضاله و مضله اند که موجب اغراء
جهت خلایق را پس باید ارباب عقل
حرام است نگاه کردن و خواندن و حفظ کردن
و نگاه داشتن آنها مثل آنکه اکثر کتب نوشته را
حقیقت [illegible] و داشتن آنها [illegible] و
انشاء آنها از مزخرفات که بعض از مزخرف
کردن آن تصنیف [illegible] و میکنند در اثبات ادیان
باطله خود و مذاهب فاسده مجعوله جدیده خود
که [illegible] شعور [illegible] میدانند که
ابدا پا و رقی ندارد و [illegible] و
بلکه قاعده و قانونی نسخند و مربوط نیست
بواسطه [illegible] اگر [illegible] مبالغه در
مزخرفات [illegible] باطله اول گفته
که علم صرف و نحو [illegible] علم منطق و قواعد
و فصاحت و بلاغت و معانی و بیان از [illegible] طرف
شده رفت و آنها را [illegible] آسمان برده اند تا
هر چه نامربوط و غلط و مزخرف که بگویند و
نویسند از ایراد محفوظ مانده و دنیا را خراب نمایند

[illegible]

امر شنیع به تراضی کشیده رفته در نزد عالمیکه رئیس بلد بود این شخص
مسلمان چون عوام و پرزبان بود و از اجزاء آن عالم مرتبه کبرا دگیر بود
تعیینی هیچ چون دگیر دان ارمنی در محضر آن عالم حاضر شدند اول آن
عالم بنا کرد بتعریف و توصیف آن ارمنی گویان که این ارمنی یکی از
دوستان حقیقی ماست که در ایام ضراء و مسکنت روزگار ربا حاجت
ما بعهد و برحاجت ما کرایه میکرد لذا اللازم المراعات است که تلافی
محبتهای او نشده باشد و نظر از بعضی مضمون در مدح و منقبت ارمنی عرض
نیکو نمود آن وکیل مطلب را فهمید که حالت برچه منوال است
از آن عالم سؤال کرد که آیا بیع کالی بکالی را شما صحیح و جائز
میدانید یا باطل و حرام آن عالم مطلب را فهمید که این دگیری مسئله
دان است و معامله ارمنی با این مسلمان از این قبیل است اگر بگوید
باطل و حرام است دیگر حاجت بنتیجه دعوی ارمنی که تا اینجا [illegible] فورا
در جواب علانیه و آشکارا گفت که صحیح و جائز است و همدان
وکیل قدری گفتگو کرد دیدید پیش رفت ندارد مدیر جانب [illegible] جز
غالب است افزود لفظی از آن [illegible] را آن عالم بر ارمنی [illegible]
دفتره را حتی با مسلمان بیچاره زد و حکم کرد که بیع کالی بکالی جائز است
و بواسطه اینگونه احکامات است که حبس نزول برکات آسمانی
شده و اشرار امرا شده خلق هر قدر دعا میکنند دعا را مستجاب نمیشود

الرابع انکه

و حکم

الرابع انکه نسخ در شرایع و ملل باید واقع بشود بواسطه مصالح
که در هر عصری در امتی بطور خاص اقتضا میکند چنانچه میفرماید و لو شاء
الله لجعلکم امة واحدة ولکن لیبلوکم فیما آتیکم یعنی اگر میخواست خدا
که همه را یک دین و شریعت و ملت باشند بواسطه اقتضاء مصلحت و
حکمت هر آینه چنین میکرد و یک دین و شریعت و ملت قرار میداد و
نسخ شرایع و احکام نمیفرمود با این معنی که اگر صلاح و مصلحت حال امة
آنها در تمام قرون و اعصار دین واحد و شریعت واحده میبود البته
حق تعالی بر خلاف حکمت و صلاح حالت عباد و مصلحت حال ایشان حکم نمیکرد
لکن چون دید که حکمت و مصلحت حال هر امتی در هر عصری بنحوی است معین
لذا احکام حلال و حرام و شرایع آن عصر را آن است که مصلحت حال آن
مقرر فرمود و چون در عصر دیگر و امت دیگر آن مصلحت تغییر کرد نحو دیگر شد لهذا
احکام حلال و حرام و شرایع ایشان را نیز تغییر داده بمقتضای مصلحت حال
شریعت خاصه و احکام حلال و حرام مخصوص مقرر داشت تا امتحان
کند و آزمایش نماید بندگان را در اختلاف شرایع و احکام که
مناسب هر عصر و زمانی مقرر فرمود تا آنکه مطیع و منقاد از عاصی
و متمرد تمیز داده شود الخامس آنکه [illegible] تمام
بندگان و جمیع خلایق بر ما حق ثابت و این کنایه از روز حشر و نشر
و بعث خلایق است در روز محشر برای حساب اعمال و جزای هر کس برفق

شماها

[illegible]

مبلغ ۱۰ [illegible]

عمر که دارد و پس بنا براین لازم و متحتم است بر هر کسی که در دار دنیا
بسبقت کرده و شتابان به سوی اعمال خیر که متابعت شرایع اسلام و
امتثال اوامر ملک علام باشد تا در آن روز موعود که روز حساب و
پاداش اعمال است مجبور در دنیا نگشته مستحق عذاب اخروی و عقاب
ابدی نگردد ای واغفلتاه و واسوء عاقبتاه که در این چند روزه
دنیا چنان مغرور و مست باده غفلتیم که گویا ابداً روز حسابی
پیش نداریم و در فکر اصلاح حال از روز ابد نیستیم و این همه آیات
وافی هدایات در قلب ما اثر نمیکند و همه این نعمتها را واهی
می پنداریم و عنقریب است از خواب غفلت ما را بیدار خواهند کرد آن وقت
خواهیم دید که دست ما خالی و روی ما سیاه است آن وقت افسوس خواهیم
خورد و پشیمان خواهیم شد و لات الساعة مندم افسوس و پشیمانی سودی
ندارد السادس آنکه حکام مأمورند که در آن محاکمه حیف و میل
نکنند و بر طبق حکم الهی حکم کنند و متابعت هوا و خواهش طرفین
نکنند و بدون ملاحظه حکم حق کنند پس ای عاقل بصیر ببین که حکم حق چه قدر
در نزد حق تعالی محبوب و پسندیده است و حکم به باطل چه اندازه
در نظر حق تعالی مبغوض و ناشایسته است که این همه اصرار و مبالغه
و تأکید و تشدید میفرماید که مبادا حکم به ناحق صادر شود و حق ذی حق
ضایع شود و مظلوم پایمال شود پس وای بر احوال حکام شرع این زمان که چه قدر
ست از آنها

دست گرفتار اند و بعید دیدم بعضی رفتار میکنند و گذشته از مراتب بدتر
آن میکنند السابع آنکه هرگاه احدی از متخاصمین راضی
بحکم حاکم شرع جامع الشرایط نشود و حکم او را رد کرده اعراض
نماید پس البته به پاداش عمل خود در دنیا مبتلا خواهد شد زیرا که
حق تعالی وعده داده و فرموده فان تولوا فاعلم انما یرید الله ان یصیبهم
ببعض ذنوبهم و این صحیح است با آنکه هر کس بحکم حق تن نداده و
راضی نشود بحکم حاکم شرع که بعنوان شریعت حکم فرموده برگردد از
این حکم حق تعالی او را در دنیا مبتلا میکند ببلا و مصائب به
تلافی و کیفر این گناه و این عذاب دنیوی اوست چه رسد
بعذاب اخروی و به تجربه صدق این آیه شریفه معلوم شده
و دیدم اشخاصی را که از روی لجاجت و بدنفسی راضی بحکم حاکم
شرع نشده و در تضییع آن حکم کوشیده بغضب حق تعالی او را به بلیات
و مصائب گرفتار گردیدند عبرة للناظرین شد الثامن آنکه
آن کسانی که راضی بحکم حاکم شرع نشده اند در صورتیکه آن حاکم بعنوان
شریعت حکم کرده باشد آن کسان از زمره فاسقانند زیرا که پای
از حد شرع بیرون نهاده اند و از حکم خدا تمرد نموده اند و حال آن
کرده شد حال گروهی است از حکام که بر خلاف ما انزل الله حکم کند
باشد چنانچه در سابق گذشت که فرموده و من لم یحکم بما انزل الله

فاولئك هم الفاسقون و چون حق تعالی در اینجا بعد از بیان
کلام آنکسانیکه اعراض کنند از حکم تو خدا بایشان تهدید کرده بعض
جزای این عمل یا اینکه مبتلا کند ایشانرا در دنیا ببعضی بلاها یا مصائب
فرموده وان کثیرا من الناس لفاسقون و این کلام بجای تعلیلست
یعنی این انتقام من از ایشان در دنیا بسبب اعراض ایشان از حکم خدا
بعلت اینست که ایشان از زمره فاسقانند پس از این آیه معلوم شد
که هر یک از متخاصمین که باطلست و بناحق دعوی میکند اگر
حکم حاکم اجابت بواقع کند و بر خلاف باطل صادر شود و آن شخص
باطل ناحق اعراض کند از آن حکم او هم گناه بزرگ کرده اول آنکه
بناحق و باطل دعوی کرده و اذیت و ظلم کرده بطرف خود دوم آنکه
اعراض از حکم خدا کرده که رد کرده حکم حاکم را و بآن راضی نشده

التاسع آنکه اکثر متخاصمین فاسق اند زیرا که میفرماید
وان کثیرا من الناس لفاسقون پس بدرستیکه بسیاری از
این مردمانی که بمرافعه میروند و اعراض میکنند از حکم حاکم شرع
از فاسقانند صدق الله و رسوله زیرا که آنچه در خارج ملاحظه
میکنیم و دیده میشود اکثر از مدعیین و متخاصمین اکثر اینها
عمداً و عالماً از روی لجاج و عناد با هم تخاصم میکنند و مرافعه
میروند یا مدعی عمداً عالماً محض لجاج و عناد و اذیت او دعوی

میکند

میکند تا اینکه طرف را اذیت کند و ضرر و خسارت باو وارد آید
یا آنکه آن شخص منکر عمداً و عالماً از روی لجاج و عناد انکار حق او
میکند تا او را اذیت و آزار کند و ضرر و خسارت باو
وارد آید پس در این صورت معلوم شد که باطلست و میداند
که حق ندارد مع ذلک طرف را بمرافعه میکشاند فاسق است
یا گاهی هم میشود که مدعی محض اشتباه یا مظنه حق در مقام ترافع
بر میآید یا اینکه حق با او باشد و حق خود را بگیرد و در واقع مظنه
و گمان او مطابق واقع نشود در این صورت اگر مدعی فسق نکرده
و فاسق نشده لکن این صورت بسیار قلیل و اندک است و اکثر و
اغلب قسم اول است که محض لجاج و عناد و اذیت و آزار است
و الله عالم اکثر و انصاف آنکه معصیت ایشانرا فهمیده بعبارت ... موجب
زجر و ردع و منع ایشان شود از این عمل شنیع قبیح که هر کس مرتکب این
عمل قبیح شود و در مقام اذیت و آزار مسلمانان بر آید داخل در
زمره فاسقان است و هم مرتکب با فساق در عذاب

العاشر آنکه کسانیکه راضی نمیشوند بحکم خدا و اعراض
میکنند از حکم حاکم شرع عادل که بموازین قضا عمل کند و تن در نمیدهند
بآن حکم علاوه از آنکه از زمره فاسقانند و در دنیا بکیفر عمل خود
میرسند و بعذاب بی نور مبتلا میشوند این طایفه هم در جه اند

یا قوم جاهلیت و انا کفار و مشرکین و بت پرستان بودند از امم
که پیش از بعثت و اوان بعثت حضرت خاتم النبیین صلوات
الله وسلامه علیه و علی آله الطاهرین بودند زیرا که بعد از ذکر
معرضین از حکم خدا فرموده باب توبیخ و سرزنش در بیان حقیقت
حال ایشان میفرماید افحکم الجاهلیة یبغون یعنی آنگروه معرضین
از حکم حق آیا طلب میکنند حکم جاهلیت را که اوان ملت جاهلیت
بنه که متابعت هوا و میل نفس است چنانچه یهود بنی نضیر در
باب قصاص بمیل نفس و از روی هوا و هوس حکم میکردند باین قسم
که هرگاه یکی از ایشان یکی از بنی قریظه را میکشت بقصاص تن
نمیدادند و مضایقه ولیکن خونبها رسیده دیه بایشان میدادند و
نمیگذاشتند که بنی قریظه قصاص کنند و اگر بنی قریظه یکی
از بنی نضیر را میکشت بنی نضیر حتی از بنی قریظه را بعوض
یکی قصاص میکردند و اگر زنی از بنی نضیر را میکشتند ایشان
مردی را از بنی قریظه در عوض قصاص میکردند و اگر بندۀ از ایشان
را میکشتند ایشان در عوض آزادی از بنی قریظه را قصاص میکردند
با آنکه حکم خلاف حکم توریة ایشان بود و این محض متابعت هوا
و میل نفس بود و هم چنانکه در باب زنا که طرفین محصن باشند
حکم میکردند یهودان خیبر و فدک و مدینه و توابع آن به جلد یعنی

زدن تازیانه

زدن تازیانه باین تفصیل که تازیانه طلای بقیر اندوده میکردند
و بر پشت زانیه و زانی محصنین چهل ضرب میزدند که سیاه
میشد پشت ایشان و روهای ایشان را نیز سیاه میکردند و بر
الاغ وارونه ایشان را سوار میکردند و در بازارها و محلها
حرکت میدادند با آنکه حکم زنای محصن در توریة رجم بود که
باید زانی و زانیه را سنگسار کنند چنانچه ابن صوریا که اعلم
علمای یهود بود در آن رسول خدا صلی الله علیه و آله اعتراف کرده بود
در نزد آن بزرگوار که حکم خدا در توریة در حق زانی محصن و زانیه
محصنه رجم بود و علمای یهود متابعت میکردند هوا و نفس از تغییر
دادن به تفصیل مسطور چه تازیانه قرار داده حاصل آنکه از آیه
شریفه استفاده میشود که هر یک از متخاصمین که راضی نشود بحکم
حاکم شرع علیه از روی شرعیة حکم کند و اعراض کند از آن حکم
آن شخص در واقع و نفس الامر هم در جنب با کفار قریش و مشرکین
و بت پرستان جاهلیت و در قیامت در درکات جحیم
با ایشان محشور و معذب خواهد بود و این اسلام ظاهری او را اعتبار
نیست پس وای بر احوال کسی که برای چند روزه دنیا و میل نفس
و هوا پرستی آخرت را از دست داده و هر روز با مسلمانان از روی جنگ
و جدال و نزاع و عناد و لجاج باین محکمه و آن محکمه سرگشته و از غضب

آیه نوزدهم و پایتیم
سوره انبیاء آیه ۷۸ و ۷۹

آیه نوزدهم سوره مبارکه انبیاء هفتاد هشتم و هفتاد نهم

وَدَاوُدَ وَسُلَیْمَانَ اِذْ یَحْکُمَانِ فِی الْحَرْثِ اِذْ نَفَشَتْ فِیهِ غَنَمُ الْقَوْمِ وَکُنَّا لِحُکْمِهِمْ شَاهِدِینَ ۷۸ فَفَهَّمْنَاهَا سُلَیْمَانَ وَکُلًّا آتَیْنَا حُکْمًا وَعِلْمًا

وَسَخَّرْنَا مَعَ دَاوُدَ الْجِبَالَ یُسَبِّحْنَ وَالطَّیْرَ وَکُنَّا فَاعِلِینَ ۷۹

کین ز داود و سلیمان باز یاد   حکم چون کردند در کشت از رشاد
منتشر گشتند چون در لیل تار   گوسفندی قوم در آن کشت زار
باید آن حکم که شد ما بینشان   حفظ کرده بودیم یا دانا بدان
شاهدیم از آنکه رفت ازیشان حکم   بین صاحب زرع با صاحب غنم
آمد این قصه چنین اندر خبر   روزی از بهر ترافع دو نفر
سوی دار الشرع داود آمدند   ایلیا در نام و یوحنا بدند
بود دهقان ایلیا اندر سبب   داشت زرع یا که باغ از عنب
بود یوحنا همانا گله دار   در غنم بودش بصحرا بی شمار
ایلیا گفتا که گله او ز راه   رفت در کشتم که زرعم را تباه
یا که در باغ انگور حرا   کرد فاسد گوسفندش در چرا
گفت یوحنا که مظلوم بخواب   گشته واقع نی بعمد این ناصواب
گفت داود از بهار گوسفند   داد باید آن ز باغ چون و چند

ارزش

ارزش آن گوسفندها در کرام   هست مقدار زیان بیش و کم
گوسفندان را بصاحب زرع پس   داد باید حکم شرع است این و بس
چون ز دار الشرع رفتند آن دو تن   با سلیمان باز گفتند آن سخن
یازده بگذشته بود او را ز سال   نامد این حکمش موافق در فعال
شد بدار الشرع و مر داود را   گفت بهتر زین توان کردن قضا
ایلیا را باز بهر این گوسفند   تا شود از شیر و پشمش بهره مند
هم به یوحنا سپارد باغ زو   تا رساند بر همان حالی که بود
پس کند تسلیم آن بر ایلیا   زو رساند باغ خود را بر ملا
تا که بی بهره نماند هیچ یک   گفت داودش که الله و ملک
حکم این باشد که گفتی پس نمود   حکم بر آنچه خان کو گفته بود
زین قضیه بر رسولش ز اختلاف   دلو از این حکومت انتقال
گفت فهمانیدیم از علم متین   ما حکومت بر سلیمان این چنین
آید اشکال اندرین معنی ز آن   که دو حکم ضد بود از وحی چون
با ز علم و حکمت بی اختلاف   که نباشد اندر آن ظن و گزاف
جز که زان بنهی یکی بر اجتهاد   فرقه زین آیه گویند اعتماد
بر جواز اجتهاد اندر رسل   پس مخطئه آمدند حکم کل
گر نبودی آن روا بر انبیا   از چه شد حکم سلیمان روا
حق بیان تحقیق این بد که حکم حق   بود آنچه کو داود از نسق

وانزمان منسوخ گشت آن حکم پیش | حکم دیگر شد برآمد دین و کیش
ونکه از نطق سلیمان نسخ کو | حکم سابق را بخوان دانا فرو
بود بهر اینکه نبود اشتباه | که سلیمان بود داود را شاه
شاهد حکمت مر او را داده حق | نیست کس بر حکم جزوی مستحق
زانکه داود را پسر بسیار بود | هر یکی را دعوی این کار بود
خواست تا ظاهر کند پروردگار | که سلیمان یافت مر او را اختیار
اتفاقیه باشد این اندر شهود | که انبیا باشند ناقض ز اجتهاد
پس جواب این بود کز اهل رسل | وحی چون حکمی بود در جزو و کل
پس نباشد جائز او را اجتهاد | که بود منسوخ ظنی در مراد
پیش نور شمس بود روشنی | روز کس آرد چراغ از ابلهی
یا بجائیکه بود حکمی یقین | اکتفا بر ظن کند در شرع و دین
بر نبی گر بود جائز اجتهاد | بود جائز هم خلافش را عباد
تا نمایند اجتهاد آن زید و عمر | پس کند نفی نبی در قول امر
هم چنانکه مجتهد را مر بجد | هست جائز نفی دیگر مجتهد
بر خلاف او کند نفی عمل | لیک این نبود روا در این محل
زانکه پیغمبر اطاعت را خواست | خالف امر پیمبر کافرست
اینقدر کافیست اندرین مقام | باز ران بر شرح تفسیر و کلام
بود در تسبیح با او کوه و طیر | فاعلم این جمله را مأخوذ به خیر

جل الله

بدانکه توضیح معنی آیه و اینکه بدانسته موقوفست بذکر تفصیل احوال این حکایت و تفصیل این قضیه بنا بر آنچه در نهج الصادقین ذکر کرده آنست که روزی دو نفر به محکمه داود علی نبینا و آله و علیه السلام آمدند یکی صاحب زراعت یا باغبان و نام او ایلیا بود و دیگری چوپان و صاحب گوسفند و نام او یوحنا بود پس ایلیا عارض شد و گفت یا خلیفة الله امشب غنم یوحنا در شب رمه خود را می چرانید گذشت ناگاه به بستان من در آمده زند و تمام را خورده و تلف کرد داود از یوحنا پرسید تو چه می گوئی گفت آری من در خواب بوده ام و چنین امری واقع شد داود فرمود که حساب کنند که بهای زراعت و قیمت گوسفندان چه قدرست چون حساب کردند مساوی آمد بود پس حکم کرد که گوسفندها همه را تسلیم ایلیا کن که از صاحب کنند در عوض مال تلف شده خود و عادت حضرت سلیمان علی نبینا و آله و علیه السلام چنین بود که چون حضرت داود در محکمه نشسته بود او بر در محکمه می نشست و هر کس بیرون می آمد از واقعه و حکم پدر استفسار کردی چون ایلیا و یوحنا از محکمه بیرون آمدند و کیفیت واقعه و حکم داود را به سلیمان عرض کردند برخاست به محکمه در آمد و در آنزمان سن شریف او یازده ساله بود با پدر گفت که اگر حکم غیر از این بودی اوفق و اصلح بود داود فرمود چه نوع تو آن حکم کو سلیمان جواب داد که گوسفندان را تسلیم ایلیا

باید کو تا از ان نفع گیرد به شیر و روغن و پشم و بوستان یا مزرعه را
به یوحنا باید دلو تا تخم ان خورده و بمرتبه رساند که اول بود چون
ان حرث یعنی انگور یا زراعت بدرجه رسد که بود که گوسفندهای او میوه باغ
تلف کرده و خورده تسلیم ایلیا کنند و گوسفندهای خود را بستانند تا هیچکدام
بی بهره نمانند و هر یک به صنعت و کسبی که داشته بودند رجوع کنند یعنی
صنعت خود زیرا که هر صاحب صنعتی اعلم و اعرف باداب و ترتیب آن
پس مناسب است که هر کس بکسب و صنعت خود مشغول باشد داود علی نبینا
واله و علیه السلام بطریق مزبور حکم فرمود و حق تعالی حضرت رسالت
صلی الله علیه واله را از این قصه خبر داد که یاد کن قصه داود و
پسرش سلیمان علیهما السلام را که هر دو را علم و حکمت آموختیم وقتیکه
حکم کردند در قضیه حرث که ان زراعت یا انگور که خوشهای
ان آویخته بود و بزمین نزدیک رسیده بودند که گوسفندهای قوم که
یوحنا باشد در شب منتشر شده و بدون راعی و چوپان چرا میکردند
در آن حرث ریخته همه را خورده و تلف کرده بودند و بودیم ما دانا و گواه
بر حکم داود و سلیمان در حق متخاصمین یعنی ایلیا و یوحنا یعنی دانستیم
که داود و سلیمان در باره صاحب زرع و صاحب غنم چه حکم کردند
پس ما تفهیم نمودیم و تعلیم دادیم سلیمان را بان حکمیکه کرده بود یعنی مال حکومت
یا فتوی را بطریق وحی تعلیم و تفهیم سلیمان کردیم تا حکم کرد که گوسفندها را

بصاحب

بصاحب زرع یا باغ دهد تا بدینها نفع گیرد و تدارک ضرر نکار خود کند
یعنی بواسطه منافع گوسفندها معاش خود بگذرانند تا آن رسیدن حاصل
و زراعت دیگر و زرع یا باغ را صاحب گوسفندها غمخوار و پرستاری
کنند تا بمرتبه اول برسانند و تسلیم صاحبش کنند و گوسفندهای خود پس
گیرد و چون بالاثر رسید حق غافل شود و هر یک آن پدر و پسر را ما دادیم حکم
و پیغمبری و علم و دانش باموری دینی که بحق دریافت خلق میکردند و مسخر و
رام گردانیدیم ما با داود کوهها و مرغان را در حالتیکه تسبیح
میکردند حق تعالی را باتفاق داود و این گونه عجایب امور را ما میکنیم و
قادریم برانها و این گون امور در جنب قدرت ما عجیب نیست یعنی
مسخر و فرمان بردار گردانیدن کوهها و مرغان با داود که باتفاق وی مدام
زبان به اوصاف او خدا را تسبیح کنند کار عجیب و غریب نیست در جنب قدرت
کامله الهیه سؤال انکه از این دو آیه شریفه مطالب چند
استفاده میشود اول انکه حکم داود و سلیمان در این
قضیه هر دو از باب وحی بوده نه از روی اجتهاد زیرا که منطوق کلام
اتیناه حکما و علما یعنی هر یک از پسر و پدر را دادیم حکومت کردن یا نبوت
و علم و دانائی در امور دینی و در امر حکومت و قضا و رفع تخاصم و احقاق
حقوق یعنی هرچه ان پسر و پدر میکردند و میگفتند در باب حکومت و قضا و
رفع تشاجر و مخاصمه و نزاع و در باب احکام دین از ملک وحی میدانستند را

و صواب و درستی در انهمه حکم و

القاء کرده و م

از جانب ما میکردند که ما اینها را عطا کنیم و دانا نمودیم و تعلیم و تفهیم ما بود که
میکردند و نگفته شده از روی رأی و اجتهاد خود شان و خصوص این حکم سلیمان که در
این قضیه کرد بود از قبیل ما و القا و تفهیم ما بود که بطریق وحی یا الهام یا
وراء حجاب باو فهمانده بودیم که در خصوص این قضیه چنین حکم کند
مشتمل بر جمع بین حکمتین بود نحوی تا معلوم شود که در میان پیغمبر داود ادب
قابل رحمت و لائق نبوت بود پس کسانیکه قائل شده اند بجواز اجتهاد در حق
انبیاء و متمسک باین آیه شده اند از عدم تدبر معنی آن اند و کوتاه نظر
و تعمق در مضمون آیه و حکم در قضیه مذکوره بوده اند که قائل شده اند بجواز اجتهاد
در حق انبیاء و اینکه این حکم از ایشان از باب اجتهاد صادر شده با آنکه به بداهت
عقل ثابت و محقق است که عدم جواز عمل بظن در صورت انفتاح باب علم
و امکان تحصیل علم و یقین عقلا و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی مسئله
و محقق و ثابت و یقینی است که تمام کلمات انبیاء و تمام اعمال و افعال
و کردار و اطوار ایشان که متعلق بدین و شریعت است همه حجت اند باب وحی است
پس با انفتاح باب وحی که موجب علم و یقینی است چگونه ممکن و جایز است
که ایشان اجتهاد را راه داده و عمل به ظن را جایز باجتهاد نمایند و حال
هذا الاکذب و افترا المسئله الثانی آنکه هر حکم از روی صواب و حق
و حقانیت و درست کار بود یعنی هم حکم داود که فرمود گوسفندان
را بدهند به ایلیا در عوض زراعتش صواب و از روی حقانیت و

داستان ال

درست کار بود و هم حکم سلیمان که فرمود گوسفندان را بدهند به ایلیا
تا از شیر و روغن و پشم او منتفع شود و باغ و مزرعه را بدهند به صاحبان
که در اصلاح آن بکوشند تا بوقت محصول رسد آنوقت باغ و زراعت
را تسلیم ایلیا کنند و گوسفندان را حقدار استرداد نماید صواب و از روی
حقانیت و درست کار بود زیرا که بنابراین و کلا ایشان حکما و علما
و این کلام شریف ظهور دارد که هر دو حکم از روی وحی و صواب و موافق
حقانیت و درست کار بود بدون تنافی و ضدیت و تباین و
بر اولوا الالباب و صاحبان بصیرت واضح و آشکار است که حکم بود و دیگر
در این مورد تباین و تنافی ندارند زیرا که هر دو تدارک ضرر کرده اند
از صاحب زرع داود فرمود که قیمت گوسفندان و قیمت زراعت
تلف شده با موازنه کردن چون دید موافق اند بواسطه تدارک ضرر
ایلیا حکم فرمود که گوسفندان را تسلیم او نماید و در شریعت او حکم الهی چنین
مقرر بود که هرگاه مواشی در شب زراعت کسی را تلف کنند بمقدار قیمت
زراعت تلف شده از آن مواشی تسلیم صاحب زرع کنند تا تدارک ضرر
او شود خواه مورد ایلیا و صاحبان باشند یا زید و عمرو یا بکر و خالد
و سلیمان نیز تدارک همین ضرر ایلیا را کرده و فرمود که باندازه انتفاع
ایلیا از زراعت از منافع گوسفندان از پشم و نتاج و شیر و روغن و
کوتا منتفع شود و در این مدت صاحبان در زحمت اصلاح باغ یا زراعت

پس گیرد

بکوشند و چون باندازهٔ کشتنی برسد باز رد کنند و گوسفندان خود را
پس معلوم شد که حکم سلیمان ناسخ حکم داود نیست بلکه موافق او است در ابواک
هر ایلیا بنا این حکم سلیمان شرح زائد را دارد که مراعات جانب هر دو خصم
نمود که بعد از ثمره گرفتن الا ان صاحب گوسفند حق خود یافت و این بعوض
تحمل رنجات اصلاح مزرعه است که در آن مدت کشیده پس حکم سلیمان
بدان اصلاح جانب طرفین و جمع بین الحقین است فلا منافات بینهما
و بعد از کلمه سعی و معلوم شد که منافات بین الحکمین نیست پس قول
به نسخ یا بداء که بر حق قائل شده اند قولیست ضعیف زیرا که شرط است (که بعض گفته اند)
در نسخ که منافات باشد حکم ناسخ با حکم اول و از بیانات ما معلوم شد که حکم سلیمان
منافات ندارد با حکم داود تا ناسخ او باشد یا بداء باشد نهایت قول که
غایة الامر حکم سلیمان مشتمل بر شرح زائد است و در اصول مقرر شده
که زائد بر نص نسخ نیست علی الراجح عند الاکثر ائمه و حکم از قبیل صلاح
و اصلح و صواب و اصوب است و فصیح و افصح است نه منافی فیهما بینهما (و مشهور در اصول و احسن قبیل واحد و حسن و فصیح گفته اند)
و حکم مسئله در شریعت مطهره ما وجوب ضمانات است بر صاحب
دابه و مواشی اگر در حفظ آن تفریط کرده باشد خواه در شب باشد یا در روز
و جمهور از اصحاب ما و شافعی از عامه حکم کرده اند بوجوب ضمان صاحب دابه
اگر در شب تلف کرده باشند یعنی اگر مواشی و دواب در شب زراعت یا
مال را تلف کرده صاحب دواب و مواشی باید غرامت آنچه را

تلف شده

تلف شده بصاحب مال بدهد زیرا که معتاد آنست که صاحب دواب و مواشی
در شب ضبط و حفظ مواشی و دواب خود میکنند و صاحب زراعت در روز
حفظ مزرعه خود میکنند و نیز روایت کرده که در عهد رسول خدا صلی الله علیه
و آله شتر براء بن عازب در شب بحائط و بستان بعضی از انصار رفت و فاسد کرد (و خسارت وارد آورده)
محاکمه نزد آنحضرت بردند آن بزرگوار حکم فرمود که براء بن عازب از غرامت
آنچه شتر او تلف کرده بود برآید و حکم فرمود که بر صاحبان مواشی واجب است
که در شب حفظ مواشی خود کنند و بر صاحبان حوائط و بساتین واجب است
که در روز حفظ آنها نمایند **الثالث** آنکه از معجزه نبوت
حضرت داود این بود که کوهها و پرنده گان مسخر او بودند که هر وقت او
بذکر الله مشغول میگردید و تسبیح میگفت کوهها و مرغان بموافقت او بذکر خدا
و تسبیح حق تعالی هم زبان و هم آواز میبودند بنحوی که مردم میشنیدند و
میفهمیدند که بزبان قال بموافقت آنحضرت ذکر میکنند و تسبیح می نمایند
و حمل تسبیح مرغان و کوهها بر زبان حال بعید است که ثابت شده از ادله بر (چنانچه بعضی گفته اند)
و بی فکری زیرا که هر یک از اشیاء از ساکنات و ناطق و با حس و بیجانات
و مجرد و ماده و تمام موجودات که از آیات تکوین و مرکبات تماماً بذکر الله
و تسبیح حق تعالی مشغولند چنانچه خالق اشیاء خبر داده که و ان من شیء الا
یسبح بحمده و لکن لا تفقهون تسبیحهم بلی اگر کسی بعین البصیرت
ملاحظه کند می‌یابد بلکه میبیند که حقیقت هر ذی حیوة و ... هر موجودی

موقوف نبود او است مادامیکه ذاکر است حیوة و وجود دارد هر شی
باندازهٔ حیوة و وجود خود و چون از ذکر حق باز ماند نابود و ناچیز و
معدوم و فانی میشود مثلاً برگ درخت مادامیکه نبود که خود مشغول است
شاداب و باطراوت است و همینکه از ذکر باز ماند از درخت
جدا شده و زرد و خشک میشود و معدوم و فانی میگردد آیا نمی بینی که هر
ذی روحی و صاحب نفسی مادامیکه مشغول است بذکر هو که خود آیا
اشتغال او قدرت زنده است و همینکه این ذکر شریف از او
سلب شده مردار و میته میشود و نابود میشود و فانی میگردد همینطور است
حال تمام موجودات که وجودشان بسته بذکر است و چون ذکر از
او سلب شود فانی و نابود میگردد حاصل آنکه ذکر و تسبیح بزبان حال
هر موجودی است که شیئی بجمال و طراوت و موجب فضیلت و شرف
او در شی میگردد و دلیل بر معجزه و ثبوت نبوت انبیاء و خواهد شد

الرابع آنکه معجزات و خوارق عادات آنچه از انبیاء و رسل
صادر میشود و بروز و ظهور میکند صادر کننده و فاعل حقیقی و آمر و مقدر
و موجد یعنی ایجاد کننده ذات حق تعالی است اگرچه بظاهر از دست
انبیاء و مرسلین ظاهر میگردد یعنی انبیاء و مرسلین در آوردن معجزات
و اظهار آن مستقل نیستند بلکه بواسطهٔ قدرت کاملهٔ ذات
اقدس حق تعالی است و انبیاء آلهٔ محضند و اعطای وجود باین چیزیکه

خارق عادة

خارق عادة و معجزه است از جانب حق تعالی است مثلاً حق تعالی
امر میفرماید بموسی که عصا را بیفکن تا اژدها شود موسی کاریکه میکند
این است که عصا را میاندازد و کلی اژدها کردن عصا از موسی نیست و اعطای
وجود اژدهائی در از زمان انبیاء یا اعطای وجود عصائی در آن آن — از جانب خدا است
کدام طور که یکی او را چه دست دادی یا اژدها رسید فورا عصا میشد از
خدا است نه از موسی است زیرا که میفرماید درباب داود و کنا فاعلین
و در قوت عصا میفرماید سنعیدها سیرتها الاولی یعنی ما فاعل معجزات
و خوارق عادات هستیم و اعطای قوهٔ ذکر و تسبیح لسانی بجمادات
و حیوانات از ما است و دیگرنه کارها که خارج از عادت است
در نزد قدرت کاملهٔ ما عجب نیست و ما قوهٔ اژدهائی و حقیقت ثعبانی
بچوب داده ایم و ما وجود چوب را اژدها میدهیم بعد از آنکه — افاضه ع
وجود اژدهائی را از او و همینطور است زنده کردن عیسی مرده را
یعنی عیسی کاریکه میکند این است که بامر حق تعالی با حرف مرده خیزید یا
بامر حق میگوید زنده شو یا برخیز لکن اعطای وجود حیوة بانفس
یا دمیدن خلعت زنده گی باو از جانب ذات اقدس حق تعالی است
که در آن حین فورا عطا میشود حتی تأثیرات اشیائیکه میریزد اقرار
وجود خارجی پیدا میکند از یک شئی یا از اشیاء وجود آن اثر در
آن وقت از جانب خدا است مثلاً کسی دو دست خود را باهم بزند

یا آنکه دو سنگ را برادر هم زنند یا در بیابان یا حمام فریاد کنی
فورا در آن حال صدائی بر میآید که میشنوی و همه کس میشنوند
آن صدا را در آن وقت خدا وجود میدهد نه آنکه علت یا آن
سنگ یا فریاد موجد آن صدا در خارج باشد مثلا قبیت و
فاعلیت وجود مخصوص ذات اقدس الهی است اما در یا او حرکت بدارد
با حکمت بالغه کامله اقتضا کرد که آن صدا را در آنجائیکه دو دست
بهم برخورد یا دو سنگ بهم زده شود یا فریاد از کسی بلند شود وجود
دهد و ایجاد نماید و همچنین است سوزانیدن آتش و وجود ظلمت
استحکام قیامش شخص ۲ یعنی اگر کاغذ را مثلا میان آتش اندازی
سوزانیده آتش آن کاغذ را که در نظر تو می‌نماید وجود آن اثر
از آتش در آن وقت که سوزانیده یعنی از جانب خداست که در آن
لاله اندر ختن کاغذ و تعلق مشیت بسوختن کاغذ فورا وجود
میدهد و ایجاد آن اثر مینماید نه آنکه آتش خود مستقل باشد در ایجاد
اثر خود چنانچه که اگر لاله اندر ختن نیز در میان آتش مشیت و اراده
حق تعالی تعلق بگیرد بسوختن آن چیز اثر را وجود نمیدهد و سوختن را
ایجاد نمی‌نماید چنانچه در باب موسی و ابراهیم علیهما السلام انداختنیکه
ایشانرا در میان آتش انداختند یعنی ابراهیم را در میان آتش نمرود و
وقتیکه موسی را در تنور از ترس فرعونیان و آتش افروختن

افروختن

افروختن خانه موسی آن تنور را در حالیکه اطلاع بر بودن فرزندش در میان
تنور نداشت چون آتش در آن تنور افروخته شد که شعله آن از تنور
برون آمده سر بفلک کشیده تا فرعونیان قطع کنند که فرزند را در میان چنین
آتشی محال است پنهان کرده و همچنین در باب ابراهیم که آتش را
در هوا تا پرواز مرغ را بر میان نمرود دید بلکه شیطان که معلم و
محرک آنها بود قاطع بودند که از چنین آتش نجات محال است بنحوی
کاسه چه که آتش مستقل است در فعل و اثر خود غافل از آنکه آتش
آنی در وجود فعل خود و ایجاد اثر خود که سوزانیدن باشد محتاج است به
موجد و خالق خود یعنی در هر آنی باید ایجاد آن اثر و آن فعل را از او بکند
اینجا که چون مشیت و اراده خدا بمقتضای حکمت واقعیه و مصلحت کامنه
تعلق نگرفت بسوختن موسی و ابراهیم لذا ایجاد فعل سوزانیدن در
آن لاله نکرد و اثر آتش را وجود نداد اینجا که موسی با آتش بازی
میکرد مانند بازیکردن اطفال با گل و جواهر و آن آتش گداخته که نمرود با
بار خس لبید و مشقت بیشمار با تدریج بجهت سالهای فراهم آورده
برای حضرت ابراهیم گلستان شد چنانچه میفرماید و قلنا یا نار کونی
بردا و سلاما علی ابراهیم یعنی گفتیم ما ای آتش باش سرد و سلامت
را ابراهیم تا هیچ چیز از سرما و گرما باو نرسد و یکجا اعتدال
باشی در برودت و حرارت تا آنکه هیچ آسیب و اذیتی بابراهیم نرسد

پس از آیهٔ شریفه معلوم میشود سوزاندن لازم آتش نیست بلکه عادة الله است
و مطلب دیگر آنکه چنین عادتش بمقتضای مصلحت کامله و حکمت بالغه که هر آن
وجود سوزاندن به آتش عطا میکند و هر آن اعطای وجود احراق بار
کرات میکند و هم چنین است در نفس الامر و واقع وجود ذات آتش
که اگر آنی فیض وجود ~~ذات آتش~~ ۲ فیض وجود سوزاندن آتش از
مبدء فیاض منقطع شود از همان ذات آتش با گل و جواهر فرقی ندارد
و هم چنین است مر ذوات هر موجودی از اسباب و علل و شرائط
و استعدادات و مسببات و معلولات و مشروطات آنها
و غیر آنها از موجودات که هر آنی افاضه وجود بمقتضای حکمت و مصلحت
و مشیت و اراده از مبدء فیاض بدینها ۲ افاضه میشود پس در هر
آنی از آنات بقدر افاضه وجود میشود که از حد حصر و تعداد
احصا بیرون است چنانکه میفرماید ان تعدوا نعمة الله لا تحصوها
زیرا که در هر آنی از آنات کرور کرور و ملیون ملیون بلکه اضعاف
مضاعف از اینها افاضه وجود از مبدء حضرت فیاض جل
و علا افاضه میشود با مر ذوات اشیاء موجودات و چه بسا آثار
انها العظمة الالهیة جل شانه و مراد از نعمت غیر محصات
نعمت وجود است که علی الدوام و لا ینقطع از فیاض علی الاطلاق
افاضه میشود حاصل آنکه وجود هر موجودی از حق تعالی است

از موجودات ... تعداد

چندین هزار هزار

چه در اصل

چه در اصل وجود آن شیء و چه در دوام وجود نیز چنانکه وجود
موجود از حق تعالی است دوام وجود او هم از حق تعالی است یعنی
نه آنکه موجود بعد از خلق شدن بطبیعت وجود مستقل است
در دوام وجود بلکه هر آنی افاضه وجود باو نشود فانی و معدوم است
پس در هر آنی وجود جدید و تازه باو افاضه میشود بلا تکلف
از آیه شریفه و قلنا یا نار کونی بردا و سلاما علی
ابراهیم مطلب بسیار دقیق استفاده میشود و آن اینست که حق تعالی
انظار وجود بر همکی [illegible] کامله حق استعداد همه چیز باو عطا
نموده بر کی بمقتضای حکمت بالغه حتی یک استعداد از آن
استعدادات کافیه را در وجود بهره و ملازم وجود ذات
آن شیء میکند شاهد آنکه زمان افاضه وجود بآتش ذات
آتش استعدادات بسیاری باو عطا فرمود مثل استعداد سوزانیدن
و استعداد گرم کردن و استعداد جواهرات و غیرها
و استعداد ضد حرارت که برودت باشد و استعداد [illegible]
[illegible] که سلامتی بخش زیرا که اگر آن ضد [illegible] ذات
آتش این استعدادات باو عطا نفرموده بود [illegible] خطاب
یا نار کونی بردا و سلاما شاهد آنکه سبب استعداد تحقق ظرفیت
آب دریا ندارد اگر حکم بکند ابدا [illegible] باو [illegible] بدهد

افاضه

نان افاضه وجود

ابدان حکیم خندیدند و تقبیح میکنند پس معلوم میشود که ذات آتش و
حقیقة نار دارای استعداد برودت و سلامت بود [illegible] که
خطاب کونی بردا باو توجه فرمود و فورا چنان برد شد که
استخوانهای حضرت خلیل از سرما بصدا آمد و باز رسید که اگر
خطاب سلاما در عقب نمیرسید از سرما هلاک میشد چون فورا
خطاب سلاما رسید بدن خلیل در راحت شد و فورا اطراف
ریاحین شد پس معلوم میشود که تمام این استعدادات در ذات
آتش بود الا آنکه حکمت اقتضا کرده که غالبا استعداد حرارت
دراو بوجود آید و گاهی بنابر اراده الهی بنابر حکمت استعداد دیگر
که در آتش کمون داشت ایجاد فرمود تشبیه باین کلام ابدا جسمی
خلیل استعداد برودة و سلامة و گل و ریاحین موجود شد
چنانچه نمرود و نمرودیان دیدند و مات و متحیر شدند و هم چنین
جاری سایر معجزات که انبیاء و مرسلین بروز و ظهور میدادند مثل
تسبیح کردن سنگریزه در دست حضرت خاتم النبیین صلوات
الله و سلامه علیه و علی آله الطاهرین و تکلم کردن ضب و سوسمار
با آن بزرگوار و سبز شدن درخت خرمای خشک بامر آنحضرت و اژدها
شدن تیر در دست امیر مومنان علیه السلام و تکلم کردن آفتاب با آن
جناب و برگشتن آفتاب برای یوشع بن نون و شمعون الصفا

و برای الخضر

[illegible]

و برای الخضر و تسبیح کردن کوهها و پرنده گان موافقت داود
علی نبینا و آله و علیه السلام و غیرها از خوارق عادات حاصل گردید
آنکه استعدادات این وجودات در مواد آن اشیاء بوده الا
آنکه حکمت اقتضا نمیکرد به ایجاد این استعدادات مگر در
وقتش و چون در وقتش حکمت مقتضی شد حضرت فیاض علی
الاطلاق افاضه وجود باین استعدادات مکنونه فرمود
نافهم و تدبر کسی توهم نکند که از این بیان رائحه جبر می آید
زیرا که در دفع این رائحه خبیثه و رد این مذهب باطل
میگوئیم حق تعالی بمقتضای حکمت کامله و مصلحت واقعیه حقایق
اشیاء و ذوات ممکنات را که خلق فرموده [illegible] در آن افاضه
وجود باصل ذوات آنها آن ممکنات را بعد از [illegible] و تحدید و مسلوب
القدرة و الاختیار نگردانید بالجمله استعدادات کامنه و
قابلیات مکنونه خود مثل آتش مثلا که در آن ایجاد افعال
و حقیقه آتش او را قدرت و اختیار نیست در استدعا
و خواهش ایجاد هرکدام از آن استعدادات کامنه و قابلیات
مکنونه از حرارت و برودت و سلامة و گل و ریاحین
و گلستان بلکه حق تعالی اولا از راه ذات آتش نظر کرده
واقعیه خود استعداد حرارت در او [illegible] او وجود میدهد و بلازم

[illegible]

در آن ایجاد و افاضه وجود باینها

انی

وجه نا رکنه خواه امری حقیقه نار باشد و خواه نه وجه
استعداد و قابلیه بانجه با نباشد و آنکه حکمت در ایجاد
این استعداد نیست و حکمت مقتضی ایجاد استعداد
دیگر او شده از بروت و سلامت و یا کوری یا جانی از وقت
ایجاد استعدادات ممکنه و آن قابلیات کامنه او وجه
مید هد و ملازم وجه نا رکنه خواه او مایل و خواه نه
وجه این استعدادات بانجه یا نباشد و از جمله اینات
ما جمله از اشیاء و ممکنات که از قبیل استعداد و تنکیم
و نوع دیگر آن است که در آن افاضه وجه با مکمل
وی و ذات آن حکم حضرت حق تعالی آن شی و آن حکم را
قادر و مختار ایجاد اند در خواهش و استعداد هر یکی
استعدادات کامنه در او و اختیار هر یکی آن قابلیات
مکنونه در او و نفی کامنه حق تعالی باو و نفی او بدکه کدام یکی از
استعدادات را اختیار بکند تا افاضه وجود آن نمایند
کند و آن استعداد و قابلیت را برایت ایجاد نماید و در این
انگاه که اختیار این امر را باو واگذاشت صلاح و فساد
هر یک از آن استعدادات و قابلیات مکنونه در او را هم
کما ینبغی بنحو اتم و اوفی باو اطلاع داد و بینا فرمود تا رکنه

باصیرت و بینائی

انی ج

نظر بحکمت کامنه و مصلحت واقعیه

[illegible]

باصیرت و بینائی باشد به نفع و ضرر و صلاح و فساد و خیر و شر هر یک از
آن استعدادات و قابلیات کامنه و مقتضیات مکنونه در حقیقت
مثلا آن تعلق مشیت بایجاد نوع انسان استعدادات کثیره و قابلیات
وفیره و مقتضیات عدیده در اصل ماده و ذات و حقیقت انسان
مقرر فرمود چون استعداد کتابت و صناعت و فلاحت و امثال آنها و
استعداد و قابلیت و اقتضاء کفر و طاعت و عبودیت و ظلم و عدالت
و امثال و نافرمانی و خیر و شر و فسق و فجور و امثال آنها و بایست
ارشاد او را مطلع و دانا گردانیده بحسن و قبح و خیر و شر و نفع و ضرر
هر یک از آنها و در زمان ایجاد و افاضه وجود به ذات و حقیقت و ماهیت
انسان او را مختار خلق کرده در اختیار و استعداد وجود
هر یک از آن استعدادات و قابلیات و مقتضیات یعنی
ماهیت و حقیقت انسان را مختار کرد در استعداد وجود و خواهش
ایجاد هر یک از آن استعدادات تا وجود هر یک از آنها بمیل و خواهش
و اختیار انسان باشد و هر یک از آن استعدادات را که انسان اختیار
کرد حق تعالی از برای او وجود مید هد پس اصل وجود آن استعدادات
از خداست لکن اختیار وجود آن استعداد از انسان است که بمیل و
اراده و خواهش خود از خدا تعالی وجود آن استعداد که با علم کامل و
اطلاع و بصیرت تامه بحسن و قبح و نفع و ضرر و صلاح و فساد آنها

که متعلق است بامور تکلیفیه

از امور متعلقه بتکلیف

[illegible]

که بالنسبه باستعدادات تکلیفیه
بر او ثابت و حقیقه انسان است

و این اختیار موهبت عظمیٰ که حضرت واهب العطایا بحقیقه انسانی
ارزانی داشت و این شرافت بزرگ و کرامت عظیم که حقیقه
انسانی بان ممتاز شد از حقایق سایر ممکنات که فاقد این
موهبت عظیمه اند و عقلیه این حاکم است بشرافت و رفعت
حقیقت انسانیه و ممتاز است بر حقیقتی که مجبور و مضطر و مسلوب الاختیارست
و آیه واضح هدایه و لقد کرمنا بنی آدم و حملناهم فی البر و البحر — سوره بنی اسرائیل
دلیلیست واضح و شاهد صدقیست برای این مدعی و شارة‌است — آیه ۷۰
بان موهبت عظمی و شارة‌ست بان شرافت و عطیه کبری
ازین مژده گر جان فشانم رواست که این مژده آسایش جان ماست
زیرا که این عطیه کبری و موهبت عظمی مستلزم منافع لا تحصی است
و مستتبع فواید خارج از حد و حصرست زیرا که انسان بواسطه این
اختیار قادر میشود بعروج مدارج علیا و وصول بمقامات اعلی — کون به
و ادراک قرب حضرت حق تا بمرتبه که میشود صدرنشین بزم قاب
قوسین او ادنی و میگردد محل افاضه فیوضات غیر متناهیه
و مورد الطاف بهیه جلیله کثیره زیرا که بواسطه این اختیار
که انسان مستحق ثواب و عقاب میشود و در عذاب و عقاب
بر خدا حرجی نیست زیرا که از بدیهیات است که در صورت
اختیار خود تقدم بر ضرر خود شده وضع بخدا ندارد چنانچه اگر

ازین

در نزد حکیم دو کاسه آب است یکی آب زنده گانی و دیگری
سم قاتل و کسی وارد شود بر آن حکیم و جویا شود از حال
آب آن دو کاسه آن حکیم شرح حال و خواص هر یک را
کما ینبغی برای آن شخص بیان کند و نفع و ضرر و صلاح و فساد
هر دو را بخوبی تمام واضح و آشکار کند که آن شخص ببصیرت کامله
بخواص هر دو کاسه پی ببرد و یقین کند بضرر یکی که سم است و قطع
به نفع آنکه آب حیات است و مع ذلک آن حکیم بگوید به کرات
فلان هر یک را که خواهش کنی میدهم بدون مضایقه و تو
مختاری در این خواهش و منم در این عطا و بخشش بلا شرط
میدهم و خواهش ترا امضا میکنم و این کاسه سم قاتل است که چون
لب تو بکاسه برسد فورا ترا هلاک میکند و مسکنت و حالا
هم ندارد و این کاسه دیگر آب زنده گانی است که چون
لب تو بکاسه او برسد زنده گانی دائمی و حیات ابدی با
کمال فراغت میبری و آنچه که احوال تعیش مر تو راست باید
تفصیل و شرح طولی داد آن شخص از روی میل و خواهش خود
اختیار آن کاسه سم قاتل کند و بگوید که خواهش دارم کاسه
زهر را بمن عطا فرمائی و از بذل این مرحمت دریغ نفرمائی و بانیا
عطیه منت بر من نهاده و بین الاماثل مفتخر و سرافرازم فرمائی

در اینصورت الحکیم بحب غنائلی کاسهٔ زهر را بان شخص دهد و داد که شخص
با کمال شوق و شغف و نهایت سرور و طرب فورا بلا مهلة لاجرعة
ان کاسه را سر کشیده و بنوشد و فورا به ترکد و بمیرد و هلاک گردد
آیا هیچ صاحب شعوری میتواند که در این مورد ان حکیم را ملامت
کند یا سرزنش نماید یا انکه صحیحا میگویند که ان شخص در اینمورد حظ
عن علم و بصیرة مقدم بر ضرر خود شده و اقدام بر هلاکت خود نموده و
همه زبان بلعن و طعن و ملامت و توبیخ و سرزنش بران شخص باز
میکنند بلکه میگویند بهلاک مرده و بجهنم هلاک شده اگر کسی از راه
جهل و نادانی یا از روی لجاجت و بی انصافی بگوید که چرا حق تعالی
استعداد فتنه و فساد و قابلیت شر و کفر و مقتضیات نافرمانی
و معصیت را مستقر فرمود در ذات و حقیقت انسان و منحصر نکرد
با استعدادات خیریه جواب گوئیم الزفت ذات انسان و حقیقة
او مثل سائر حقایق ممکنات مجبور و مقهور و مضطر نیست در حرکات
و ان شرافت عظمی که اختیار باشد از میان رفت و استحقاق مدح
و ستایش عنید نیست و او را فضیلتی و شرافتی و کرامتی بر سائر
ممکنات نبود آیا نمی بینی که شخص اعمی و کور را استحقاق مدح بر
ترک نظر بنا محرم ندارد و هم چنین شخص کر را مدح نمیکنند که
گوش بغنا و غیبت نکرده و اگر عقلاء به بینند که عروس ساخته و پرداخته

در برابر

در برابر بلینا چشم داری بیاید و ان بلینا فورا چشم خود را بهم بگذارد
در برابر اجتناب از نظر بنامحرم همه در مدح این شخص و ثنای او
میکوشند و هم چنین اگر سلطانی قادر و مقتدری با کمال قدرت
بر ظلم و ستم طریقهٔ عدل و رویهٔ عدالت گستری پیش گرفته
و بساط دادخواهی بگسترانند تمام عقلاء و قاطبهٔ مردانا مدح
و ثنا گوی او باشند و نام او در صفحهٔ روزگار به نیکی یاد نمایند
مانند انوشیروان عادل که هنوز نام او کهنه نشده و بیادگار
باقیست بخلاف کسیکه ابدا به هیچ وجه من الوجوه قدرت بر ظلم
و ستم ندارد اگر تمام عمر خط عدالت راه رود ابدا کسی او را مدح
نمیکنند و استحقاق ثنا ندارد بلکه اگر کسی بخواهد در حق این کس مدح
گفته و در مجلس تعریف او کند که مردی است عادل ابدا ظلم نکرد دیگران
بر این شخص مزاح ایراد میکنند که این کس قدرت بر ظلم ندارد و
توانائی بر ستم کردن نداشت چگونه ابدا مدح میکنند و این فقرات
از واضحات است در نظر عقل و عند العقلاء و بانی قاعده است
که ملائکه با انکه از مجردات و از عالم انوار اند در مرتبهٔ انسان
در مرتبهٔ انسانیت و انسان خاکی در رتبه اشرف و
افضل است از ملائکه باندازهٔ که ملائکه بخدمتکاری ایشان
مأمور شده اند و بانی بر منصب افتخار و مباهات میکنند بر خدمتکاری

در هیچ وقت و هیچ جا در عمر ظلم نکرد

با انهمه عبادات و طاعات کثیره

که با بی مقصد را فرو رفته اند پس معلوم شد که جمیع این استعدادات
در ماهیت و حقیقت انسانی موجب شرافت و فضیلت و سبب منافع
کثیره است بار انسانی که بواسطه اختیار استعدادات خیریه و
ترک استعدادات شریه مانند استعداد کفر و ظلم و ستم و نافرمانی
و معصیت و نحو اینها میرسد بمقام قرب و زلفی و نائل میشود
بمقام رضوان الله الاکبر و اما آنکه از روی هوی و هوس یعنی
اختیار استعدادات شریه و ترک استعدادات خیریه میکنند
حقوق مقام بر خود حرام ساخته در ضیاع خدا ندارد چنانچه در مثال
معلوم و واضح و مبین شد پس آنانکه بخدا ایراد گرفته و تمسک مینمایند
که چرا یکی را کافر و دیگری را مؤمن نمود و دیگری را مطیع و فرمان
بردار کرد و دیگری را عاصی و گناهکار نمود و دیگری را تراب
نصیب کرد و دیگری را به ناز و نعمت واداشت و دیگری را توفیق
خیرات و عبادات داد و دیگری را بر شرور و افعال قبیحه
وا داشت و نافرمانی قدرت عطا نمود و دیگری را بغفلت و
فساد و اعمال ناپسندیده توانائی داد و دیگری را بصلاح
و درست کاری و اطوار پسندیده آراسته نمود و امثال اینها
از ایرادات [illegible] نا فرزانه جهد نادانی و کم بضاعتی علمیه است
و تمام الکلمه سخنان از عدم اطلاع باخبار و اقوال ائمه اطهار

مانند استعداد ایمان و عدالت و اطاعت و نحو اینها و ع

واوصیای

بمضامین

واوصیای رسول مختار صلوات الله علیهم اجمعین و از عدم معرفت
آیات قرآنی و ضعف قوه لفهم کلمات ربانی و عدم
تفکر و تدبر و تعمق در آیات یا بواسطه اعتقاد با فهام
ناقصه و اتکال بعقول کاسده خود گوئی و معروض عقاید
خود شده گفت حاصل اینکه از این بیانات واضح و آشکارا
میشود که ارباب جبریه بخطا رفته چنانچه قائلین به
تفویض هم بناصواب گفته بلکه قول ثانی اقبح است از
قول اول زیرا که مستلزم عزل خداست بلکه امر بین الامرین
است و حاصل معنی امر بین الامرین این است که جمیع
استعدادات و قابلیات و مقتضیات از خیریه و شریه ٢
در ماهیت و حقیقت انسانی از خداست و اختیار خود انسان در جهت
هر یک از آنها بعد از علم کامل و اطلاع تام بر صلاح و فساد
و نفع و ضرر هر یک از آن استعدادات از خلق است که عمل
استعمال و جعل آنها میکنند ولکن وجدان استعدادات و قابلیات
از خداست زیرا که فاعل و موجد اشیاء ذات حق تعالی است
و خلق قادر بر وجود هیچ یک از اشیاء موجودات از خیر و شر نیست
بلکه وجود هر موجودی آناً فآناً از مبدء فیاض علی الاطلاق
افاضه میشود و با این اشاره است کل یوم هو فی شأن

یعنی اصح و بین الامرین

از تکوینیات و تکلیفیات

که متعلق است بتکلیفیات و مربوط است باوامر و نواهی الهیه تکلیفیه

سوره مبارکه الرحمن ٢٩ آیه

لکن

اگرچه شرح این آیه شریفه در مقام خود مفصلا ذکر خواهد شد ان شاء الله تعالی
اجمالش این است که حق تعالی در هر روز باحداث امری است و در رد
قول یهود که میگفتند خدا در روز شنبه بیکار است و بکاری مشغول
نیست یعنی روز شنبه روز تعطیل خدا است که براحت مشغول است
تعالی شانه علوا کبیرا این آیه نازل شد که تعطیل و بیکاری بر خدا
روا نیست هر روز در احداث امری و بکاری مشغول است بر دای
هر روز سه لشکر بی شمار که خارج از حد و حساب است از سه موضع
بر می انگیزاند و به سه موضع فرود میآورد یک گروهی را از اصلاب آباء
و پدران انتقال میدهد و به ارحام امهات و مادران فرود میآورد
و قومی را از ارحام مادران حرکت میدهد و بر روی زمین جا میدهد
و جماعتی را از روی زمین نقل میدهد و در شکم زمین قرار میدهد
و در روایت دیگر اول روزگار تا آخر آن نزد حق تعالی دو روز است
یک روز مدت دنیا است و شان خدا در این روز امر است و نهی و
اعطاء و منع و خلق و رزق و اماته و احیاء و اعزاز و اذلال و
ذلت و عزت و روز دوم مدت آخرت است و شان حق تعالی در
این روز حساب و سؤال و عقاب و ثواب است لکن مجمع همه
معانی که در تفسیر این آیه شریفه از نقل و عقل گفته شد که دارای همه آنها باشد
این است که در هر آنی از آنات ذات اقدس حق تعالی در تجلیات

[illegible] شنبه یعنی کار یوم هفتم

اجر

جلوه متجلیا که مظهر ذات حق است یعنی در هر آنی تجلی میکند بمناسبت
استعداد آن متجلی له و مظهر و معنی تجلی نه این است که نور حق در اشیاء
حلول کند چنانچه نفر از زنادقه قائل شده اند و بحمد الله باز گشته بسیار [illegible]
نزدیک است که کفر لازم شود و گناهی است عظیم که عقلا از تصور آن عاجز است
و نه این است که چنانچه خورشید از زمین بیرون میآید و شعاع او
تابش میکند نور حق هم تابش کند در اشیاء چنانچه جمعی از ملاحده
قائل شده اند بلکه مراد از تجلی این است که ذات اقدس حق تعالی
هر آنی افاضه وجود مینماید و ممکن را موجود مینماید و هیچ آنی
قطع این فیض از حضرت فیاض علی الاطلاق نشده و نمیشود و
نخواهد شد و آن موجود بعد از منقطع شدن خلعت وجود کشف نظر
از موجد حقیقی میکند و ملحق به [illegible] موجد چنانچه میفرماید که
ظهور تو بمن است و وجود من از تو و لست تظهر لولای لم اکن لولاک
این است معنی تجلی که هر آنی ایجاد میکند و احداث مینماید وجود
ممکنات را و هر آنی افاضه وجود مینماید بکیفیات ممکنات آنا فآنا
بعد از آن و هم چنین افاضه وجود میکند باستعدادات اشیاء آنا فآنا
بعد از آن بطلان قصد که ذکر شد ظاهر می شود معلوم شد که نه خدا معزول است
از کار تا تمام افعال شد باشد از روی حقیقت و واقع مخلوق [illegible]
و نه مخلوق بی اختیار صرف است در صدور افعال از اشیاء که مجبور و مضطر صرف

[illegible]

ومضطر محض باشند تا ترتب عقاب بر ایشان قبیح و ظلم باشد
بلکه امر بین الامرین است میان جبر و تفویض زیرا که انسان
را در بدو ایجاد و ذات افاضه وجود با همه ذات و ماهیت و
حقیقت انسان مختار خلق کرد که بعمد و اختیار او و اکذلک
خواهش ایجاد آن استعدادات و قابلیات مکنونه را که هر را
او مانند نمود و اختیار کند حق تعالی برای آن وجود دهد و چون انسان
از روی عمد و اختیار خود با علم و قطع بصلاح و فساد آن استعدادات
اختیار هر یک از آنها کند از خیریه و شریه مورد مدح و ذم
عقلا و مستحق ثواب و عقاب حق تعالی میشود و این طریقه رفیعه
که بمنزله صراط مستقیم که ابدا اعوجاج در او نیست که
مستلزم کفر و زندقه گردد و چون این مسئله از مسائل مشکله
بود که جزال اقدام جمعی از علماء که بعضی و محققین جماعتی از علماء
امامیه و معتزله و اشاعره شده بود لهذا در ذیل این آیه
شریفه بمقتضای الکلام یجر الی الکلام بشرح آن پرداختیم
تذنیب چون در ابتدای کلام در بدو تحقیق گفته شد که ایجاد
ماهیات و حقایق ممکنات بر دو قسم است یک قسم آن است که
مجبور و مضطرند در ایجاد استعدادات مکنونه خودشان که حق تعالی
هر یک از استعدادات آنها را بمقتضای لطف کامله و حکمت بالغه

خود وجود

متعلق در ابواب بتکلیفات کرد

خود وجود میدهد و ملازم وجود آن حکم میکند مانند وجود سوزانیدن
آتش که حق تعالی استعداد حرقت را وجود میدهد خواه ذات و ماهیت
آتش میل داشته باشد یا نه و بنابراین تحقیق آن اشیائیکه وجود
استعدادات کامنه در اشیا مدخلیت با اشیا ندارد و از تحت
اختیار و خواهش اشیا بیرون است و خدا بمقتضای حکمت و مصلحت خود
هر یک از آن استعدادات را که میخواهد وجود و ملازم آن اشیا میکند
پس در این هنگام آن اشیاء از مورد ملامت و مذمت و استحقاق
عذاب و عقاب بیرون هستند پس اگر مؤمنی در آتش افتد یا
کسی مؤمن را در آتش اندازد و آتش او را بسوزاند تقصیری ندارد
و مورد ملامت و مذمت نیست و استحقاق عذاب و انتقام
الهی ندارد زیرا که از تحت اختیار او بیرون است چنانچه در
مجلس فرعون که آتش و جواهر برای امتحان موسی گذاشته بودند و
آنحضرت خواست که دست بسوی جواهر دراز کند و او را ایشان جبرئیل
دست او را بسوی آتش دراز کرد که دست مبارکش سوخت و بدهان
مبارک برد که معالجه آن کند زبان شریفش هم متألم و متأثر
شد و با لکنت [illegible] الخطاب [illegible] پس جایز
نیست که حق تعالی باین آتش عذاب فرماید که چرا دست موسی را
سوزانیدی یا باید بعذاب آخرت گرفتار گردد زیرا که آتش مضطر است

[illegible]

سورة الانبیاء ۹۸ ربع ج

اشکال ۲

من دون الله ۲

درقبول این اثر و مقدورات در وجهان استعداد و این مطلب
صحیح و متین و رافع اشکالات جبر و تفویض است لکن
در اینجا اشکالی وارد میاید و موجب تتمه است در تحقیق دقیق
سابق وان اینست که حق تعالی در قران برای مذمت و الزام
و اهانت بت پرستان میفرماید انکم و ما تعبدون من دون الله
حصب جهنم انتم لها واردون یعنی بدرستیکه شما
ای مشرکان و انچه می پرستید بغیر از خدا از بتان از هیزم
هستید که اماده و مهیا شده برای اتش افروز جهنم یعنی
چنانچه هیزم برای اتش افروختن مهیا است شما و بتان شما که
اورا می پرستید همه اتش افروز جهنم و هیزم او تیز هستید و
شما با معبودهای شما که بتان شما باشند داخل در او خواهید شد
و وارد جهنم میشوید برای عذاب و اتش افروزان او پس از
این ایه معلوم میشود که بتان را در جهنم می برند و میسوزانند
باانکه ان بتان خواه از چوب باشد یا اهن یا طلا و نقره باشند
تقصیری نکرده بودند و گناهی از ایشان سر نزده بود و ان چوب یا سنگ
یا نحاس در وجود استعداد بتی مقهور و مجبور و مضطر بودند
و خدا افاضه وجود باستعداد بتی که در این اشیاء بود فرمود
و این افاضه از ادراک و خواهش و اختیار این اشیاء نبود تا

لکن مورد

لکن مورد ملامت و مذمت و مستحق عذاب اخرت و سوختن در اتش
جهنم باشند و در دفع اشکال میگوئیم که انچه گفته شد در بیان اشکال
صحیح و مطابق واقع است یعنی اشیائیکه مجبور و مقهور و مضطر ند در
تاثیر استعدادات و مقتضیات که حق تعالی لازمه وجود ایشان
دارد و لو استحقاق ذم و عتاب و عقاب ندارند و استحقاق ملامت
و مذمت و عتاب و عذاب و عقاب دنیوی و اخروی نباشد
برای ان موجوداتی که در بدو خلقت مختارند در استعداد خواص
ان استعدادات کامنه خودشان از خیریت و شریت بعد از علم
کامل و اطلاع شان بر صلاح و فساد و ضرر و منافع هریک از انها
که بمیل و اختیار خودشان مختار بر یکی از انها شده باشند
فالکونه ایکه مقصود از تهدید و وعید حق تعالی مشرکین و کفار و
عبده اصنام را که معبودات باطله ایشان را از قبیل
بتان با ایشان بجهنم داخل میکنند نه اینست که ان بتان را در
عذاب و الم عقاب بچشانند تا بگوئی که اصنام تقصیر ندارند
بلکه مقصود مطلب عمده است که در ذیل همان ایه شریفه اشاره
ذکر میفرمایند من جمله اینست که موجب تشدید و ازدیاد عذاب ان
مشرکین و عبده اصنام بشود زیرا که واضح است که محبوب ترین
اشیاء در دنیا در نظر ان عبده و مشرکین و بت پرستان همان

[illegible]

وجه الهادا
مانند سوزاندن اتش و بریدن شمشیر و
خنجر معبودات خودشان را و شکافتن ان
شکم مرسلمانان را و دم حقیقی مانند
نفرینه ها عزیزه ایشان یا عزیز
با دلبرینه او یا مرتضیه و شفاعتی
ایشان که انهم از موارد ملامت و مذمت
و استحقاق نبود عقاب خارج هستند

اصنام و بتان بوده‌اند و دلیل بر این مطلب آنکه محبوب‌ترین اشیاء
در نظر انسان سه چیز است مال و عیال و اطفال و جاه و بر
هر مرد هوشیار و مطلع در اخبار و آثار واضح و آشکار است که
بت‌پرستان هیچ یک از این سه چیز را مضایقه ننموده‌اند از
حق بتان و جان در محبت و دوستی بتان بحدی غلو داشتند
و در مقام عشق بازی با بتان و خدمتگذاری در حق ایشان
چنان غالی بوده‌اند که در نثار کردن مال و اهل و عیال و اطفال
و جان برای بتان بر یکدیگر سبقت میگرفتند و با کمال ذوق و
شوق دامن همت بکمر بسته لعبتان را با اهتمام تمام و جد و
جهد ما لا کلام در یاری و نصرت اصنام اقدام می‌نمودند و
اینها را اسباب شرف و مزید افتخار خود میدانستند پس با این حال
ملاحظه کن و تفکر نما و ببین که اگر چنین معشوقه را در پیش روی
چنین عاشقی بسوزانند و عذاب کنند چه قدر صدمه است بر
این عاشق و چه مقدار الم روحانی و چه اندازه عذاب نفسانی
برای عاشق وارد میشود واضح است که این عذاب روحانی
بمراتب بیشتر و درجات فصول اعظم و بالاتر است برای
بت‌پرستان از آن عذابهای گوناگون جسمانی که معذب بوده‌اند
حق تعالی بواسطهٔ تشدید در عذاب و ازدیاد الم و عقاب ایشان خواسته

که علاوه

که علاوه از عذاب گوناگون جسمانی که معذب میباشند بعذاب روحانی
و الم نفسانی که چندین درجه بالاتر است از عذاب جسمانی معذب
شوند لذا همه بتان که معبود و معشوق بت‌پرستان است در جهنم
با ایشان داخل میکند تا بدوام عذاب عابد و معبود نماید
برای تلافی آن لذائذ روحانی که در دنیا از خدمتگذاری بتان
برای ایشان بود این است مقصود از دخول بتان در جهنم و لو خلق
ایشان در جهنم نه تعذیب نفس بتان و اصنام و برای آنها
احساس الم عذاب نیست و اگر هم باشند متألم نمیشوند و درد و ناله
نمیکنند مانند سنگ کبریت است حال این بتان در جهنم که میفرماید
یا ایها الذین آمنوا قوا انفسکم و اهلیکم نارا وقودها
الناس والحجارة که آتش افروز جهنم سنگ کبریت است با آنکه
هر دو را روز برآمدن جهنم آتش افروخته میشود و مقصود
از جمع کردن سنگ با انسان این است که هر دو معذب میشوند و سنگ الم
بچشد الم عذاب و درد عقاب را بلکه مقصود این است انسان
بچشد آن درد و الم را و بچشیدن برای او درد و عذاب مبرم اعلی
زیرا که سوزش حرارت سنگ آتش شده زیاده است از سوزش
سوختن مشتعله سایر اشیاء افروخته مثلا حاصل آنکه سنگ کبریت
مولم درد آورنده است به آتش افتادن انسان را نه آنکه متألم و دردناک شود

و حظوظ نفسانی

سوره تحریم ۶

مثل سائر اسباب عذاب که حق تعالی در جهنم برای تعذیب کفار و گناه کاران
آماده و مهیا فرموده مانند مارها و عقربها و اژدرها و زنجیرها و غلها
و کندها و عمودهای آتشی و کوهها و دریاهای آتش و مانند ملائکه غلاظ
و شداد و سکینی دل قسی القلب بی رحم بی مروت که ابداً
ملتفت بقدر ذره رحم خلق نشده بلکه ابداً از رحم و شفقت
و مهربانی و مروت اسمی و رسمی نشنیده اند و از ماهیت عطف و
[illegible] درشت خلق او بی رحمی و عداوت خلق شده اند که حق تعالی
تمام این اسباب را برای تعذیب کفار و مشرکین و فسقه و فجار و
معصیت کاران مهیا کرده و فراهم آورده بدون آنکه ابداً بقدر
ذره ای متألم و دردناک شوند و یا احساس عذاب و درد نمایند
و این مطلب به تطابق عقل و نقل واضح و معلوم و معین است
و مثل سنگ کبریت و بتان و اصنام مانند این اسباب است
که همه موجب تعذیب و سبب تألم کفار و معصیت کاران است
بدون آنکه خودشان متألم شوند و احساس الم و عذاب کنند

سکینی در ... و قساوت

تمام شد علی ید مؤلفه حسن بن عبدالله النوری الغروی [illegible]
و الحائری [illegible] و [illegible] ان شاء الله تعالی
در روز پنجشنبه چهاردهم شهر ذیحجه الحرام سنه ۱۳۲۳ هزار و سیصد و
بیست و سه هجری علی هاجرها الف الف ثناء و التحیه [illegible]

[illegible]

آیه ۲۴ و ۲۳ آیه ۴۵ و ۴۴ آیه ۵۴ و ۵۳ آیه ۵۶ و ۵۵

آیه ۲۱ و ۲۲ و ۲۳ و ۲۴ و ۲۵
و ۴۲ و ۴۳ و ۴۴ و ۴۵ و ۴۶
سوره مبارکه نور آیه ۴۷ و ۴۸ و ۴۹ و ۵۰ و ۵۱ و ۵۲

آیه بیست و یکم سوره مبارکه نور و آیه چهل و پنجم و پنجاه و ششم
وَلَقَدْ أَنزَلْنَا آيَاتٍ مُّبَيِّنَاتٍ وَاللَّهُ
يَهْدِي مَن يَشَاءُ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ ۴۶
وَيَقُولُونَ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالرَّسُولِ وَ
أَطَعْنَا ثُمَّ يَتَوَلَّىٰ فَرِيقٌ مِّنْهُم مِّن بَعْدِ
ذَٰلِكَ وَمَا أُولَٰئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ ۴۷ وَ
إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ
إِذَا فَرِيقٌ مِّنْهُم مُّعْرِضُونَ ۴۸ وَإِن
يَكُن لَّهُمُ الْحَقُّ يَأْتُوا إِلَيْهِ مُذْعِنِينَ
۴۹ أَفِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ أَمِ ارْتَابُوا
أَمْ يَخَافُونَ أَن يَحِيفَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ
وَرَسُولُهُ بَلْ أُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ
۵۰ إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا
إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَن
يَقُولُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ
۵۱ وَمَن يُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَخْشَ اللَّهَ
وَيَتَّقْهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ ۵۲ وَأَقْسَمُوا
بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِنْ أَمَرْتَهُمْ لَيَخْرُجُنَّ

قُلْ لَا تُقْسِمُوا طَاعَةٌ مَعْرُوفَةٌ إِنَّ اللّٰهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ ۵۳ قُلْ أَطِيعُوا اللّٰهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْهِ مَا حُمِّلَ وَعَلَيْكُمْ مَا حُمِّلْتُمْ وَإِنْ تُطِيعُوهُ تَهْتَدُوا وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ

ما فرستادیم بر تحقیق راست — روشن آیاتی که ما در خطابست
حق هر کس را که خواهد بی ذمیم — ره نماید بر صراط مستقیم
از خدا گویند ما فرمان بریم — وز رسول او که پس نیکی خریم
فرقه‌ای زیشان بگردانند رو — بعد از این اقرار پس از حکم او
می نباشند اینگروه از مؤمنان — اهل نفاق تیره تند و تیره جان
بخشی از اسلامیان بخریده بود — آنکه با ملکی ز حیدر با جدو
خواست تا او را بتعییر بر ملا — رو نماید بر علی مرتضی
شد تخاصم بینشان پس در قبول — شد بنا تا حکم خواهند از رسول
یک منافق گفت با آن ناخلف — که پیمبر از علی گردد طرف
پس ابا کرد او ز حکم مصطفی — آمد این آیت در آن حال از سما
چونکه خوانده میشوند از اختیار — بر رسول و بر کتاب استوار

بین ایشان

بین ایشان تا حکم کرده رسول — میکنند اعراض قومی ناقبول
ور که با ایشان بود حق پس روند — سوی او تا حکم حق را بشنوند
می‌پذیرند عذر از او فرمان بچه — که بود حق سوی ایشان از ره
هستشان آیا بدل هیچ از مرض — یا که در شک او فتادند از غرض
یا ازو ترسند که حق حیف و جور — یا رسولش آرد ایشان را بطور
این گروهند از ستمکاران یقین — هست ایشان جمله تیره و عار زدین
غیر از این نبود که قول مؤمنان — خوانده چون کردند ایشان هر زمان
بر خدا و بر رسولش تا کنند — بین ایشان حکم از شرع و سند
شد سمعنا و اطعنا گفتشان — رستگارند آن گروه اندر نشان
هر که او طاعت نماید از خدا — وز رسولش ترسد از حق در جزا
هم بپرهیزد ز خشم ذوالجلال — رستگارانند آن گروه در کل حال
چون رسید این آیه از حق بیخلاف — بهر دفع تهمتی از خود در عیان
گفت ایشان که ز هر فرمان رسول — بگذریم از بهر وی جان اندر قبول
پس پی تکذیب ایشان آمد فرود — این چنین آیه ز خلاق ودود
میخورند ایشان بسوگند شدید — بر خدا سوگند از بیم و امید
که نظر با امر تو گر تو بگوی اکنون — مر روند از خانمان خود برون
گو چه حاجت بر قسم اینها روا — طاعت معروف مطلوب از شماست
وانچه نبود رضای حق آگاه است و بس — داند آنچه میکنند از هر کسی

کو کنید از حق اطاعت در رسول / پس بگردانید گر رو از قبول
پس جز این نبود که نبود بر او / آنچه بر وی حمل گشته مو بمو
نیست یعنی غیر تبلیغ از یقین / بر رسول حق ز احکام مبین
بر شما هم بار گشته است از رشاد / آنچه آرید از اطاعت و انقیاد
گر نمائید از پیمبر پیروی / ره بحق یابید و خیر معنوی
هر نباشد بر رسول الا البلاغ / راه روشن خواهد از گیرد چراغ

بتحقیق که فرو فرستادیم آیات روشن و واضح و هویدا برای تعیین معرفت
براه حق که بانواع دلائل و اقسام براهین راه نماینده تمسک بحق و
میرسانند خلق را بصراط مستقیم و خدای تعالی هر کرا که میخواهد راه (بواسطه لطف و توفیق)
مینماید او را به سبب تفکر در آن و تدبر در معانی آن براه راست
یعنی بعد از انزال آیات واضحه روشن کننده هر کس که در آنها تفکر و
تدبر کند و تأمل نماید در معانی آنها حق تعالی از غایت فضل و نهایت کرم (بواسطه این تفکر و تدبر و تأمل)
و لطف خود شاملش را توفیق کرامت فرماید و هدایت نماید بصراط مستقیم
که دین اسلام باشد که موصل است بمعرفة الله و ادراک فیوضات
اخرویه و نعم ابدیه و میگویند منافقان که ایمان آوردیم بخدا
برسول او و اطاعت و فرمان برداریم کردیم هر دو را و با این قول
و این اقرار گروهی از ایشان برمیگردند و امتناع مینمایند از قبول حکم

پیغ

(منافقین)
پیغمبر صلی الله علیه و آله و اعراض مینمایند از اوامر او و آن گروه
که بمجرد زبان میگویند آمنا و اطعنا بدون اعتقاد قلبی که کمال شقاوت
اعراض ایشان است از حکم رسول که بر ایشان صادر میشود البته نیستند از
زمره مؤمنین خاص خالص که ایمان ایشان ثابت باشد بلکه نزد ما است
ایمان ایشان بمجرد زبان است در نزد ما آن است که قلب و زبان مطابق و موافق
باشد در سبب نزول این آیه آن است که بشر منافق با یهودی مخاصمه
و نزاع در اتفاق افتاد محتاج شدند بکسی که حکم باشد یهودی گفت
بیا تا محاکمه را بمحکمه حضرت که پیغمبر ما است به بریم بشر منافق گفت
این مرافعه نزد کعب بن اشرف بریم و در این موقع این آیه برای
صورت ایشان نازل شد یعنی بشر بظاهر به مجرد زبان میگوید ایمان آوردیم
بخدا و به پیغمبر او و اطاعت داریم در امتثال اوامر و احکام او و پس از این
اقرار اعراض میکنند از حکم پیغمبر و امتناع مینماید از محاکمه در محکمه انور
آنحضرت و طرف او را که یهودی است مایل و خواهان است حضور در
محکمه او و اطاعت حکم آنحضرت را و بشر با آنکه دعوی اسلام میکند اعراض
میکند و میل میکند بکشیدن مرافعه خود را به نزد کعب بن اشرف کافر
و حق تعالی میفرماید که این قسم از مؤمنین که بزبان دعوی اسلام کنند و اعتقاد
قلبی نداشته باشند و اعراض کنند از حکم و قضاء پیغمبر ثابت است از
آن مؤمنینی که ایشان بوده اند در نظر ما و ایمان ایشان محجوب است

حاضر آئی کسانیکه وثوق و اعتماد ندارند به پیغمبر نه شده از مؤمنین
و انقیاد در منبع در ذیل معنی آیه شریفه از حضرت ابی جعفر علیه السلام
روایت شده که میان امیر مؤمنین علیه السلام و عثمان مخاصمه شد در باب
زمینی که از آنحضرت خریده بود و در آن سنگ بسیار بود خواست که بعیب آنرا
رد کند حضرت فرمود که آنحضرت رسول صلی الله علیه و آله ادیم بر طریق
حکم نمایم قبول کنیم حکم بن عاص بعثمان گفت که نزد او در حکم برای
علی خواهد گفت که پسر عم او است نه برای تو حق تعالی این آیه فرستاد
بروایتی این مخاصمه میان آنحضرت و مغیرة بن وائل بود در باب
زمینی یا آبی که از آنحضرت خریده بود حضرت هر چند خواست که
مغیره را نزد حضرت رسول صلی الله علیه و آله برد میسر نشد مغیره گفت
که رسول مرا دشمن میدارد میترسم که بر ضرر من درین باب حکم کند
حق تعالی این آیه انزال فرمود که آنکسانیکه اقرار میکنند با جان
آوردن بخدا و اطاعت رسول او چون خوانده شوند بکتاب خدا
و بحکم رسول او تا حکم کند پیغمبر با ستر میان ایشان آن هنگام گروهی
از ایشان که حکم با مغیره با ایشان است اعراض کننده باشند از محکمه
علیه نبویه و کراهت دارنده باشند از آن و اگر حکم آنحضرت
برای ایشان باشد نه بر ایشان بیایند بسوی آنحضرت در حالتیکه فرمان
برنده باشند و انقیاد کننده باشند حاصل آنکه اگر بدانند که برای

بیا به محکمه؟

حق با ایشان خواهد بود

ایشان

ایشان حکم صادر خواهد شد برغبت تمام و میل تمام اطاعت کنند و
فرمان برند و به محکمه آنحضرت حاضر شوند و اگر گمان کنند که حکم بر
خلاف مدعای ایشان صادر میشود سر باز زنند و اطاعت نکنند و به محکمه
حاضر نشوند و قبول آمدن آن محکمه نکنند پس حق تعالی برای تقریر
بر ایشان میفرماید آیا در دلهای اینگروه مرض کفر و شقاق و
نفاق و میل بظلم و ستم باقی و ثابت است این تنزیل آنست
که طبیب بمریض گوید تو تب داری یا آنکه میداند که تب دارد
گوید آنکه سلطنت بر او تقریر کند و ثابت نماید که تب دارد
پس آنچه تقریر کفر و جحود ایشان فرمود افی قلوبهم مرض یا
آنکه در شک افتادند در حق پیغمبر و مشاهده نکردند از او که
بان جهت وثوق و اعتماد در قول و فعل او ایشان نمانده است
یا آنکه میترسند که خدا حیف و میل کند در نزول احکام و جور کند
بان در حق اینگروه و میل کند رسول او در حکومت از حق
به باطل و از عدل بظلم و ستم پس آنچه رفع هر سه فقره اخیر و رد آن
میفرماید که نه چنین است که پیغمبر محل تهمت واقع شود یا
فعلی که از او را بحیث تهمت آید از آن پیغمبر صادر شده باشد
و یا آنکه خدا و رسول او حیف و میل کنند بر کسی که در حین حکم و صدور
حکم غرض ظلم و ستم و جور بر احدی داشته باشند بلکه این گروه

حق با ایشان نخواهد بود

ایشانند ستمکاران بر خود و طرف خود یا بر نفسهای خود بجهة
امتناع و ابا کردن از حکم خدا و رسول و بعد از کشف حال گروه
منافقین که ایمان ایشان از روی حقیقت و خلوص نیت نیست بلکه نیت و عقیدة
از روی ظاهر و محض اظهار دعوی ایمان است بیان حال مؤمنین
حقیقی که از روی حقیقت و خلوص عقیدت ایمان آورده اند میفرماید
که این است و جز این نیست که می باشد گفتار ایشان هنگامی که مؤمنین خالص که حقیقی هستند که
خوانده شوند بکتاب خدا و بحکم پیغمبر او تا حکم کند میان ایشان
اینکه میگویند شنیدیم قول ترا و اطاعت کنیم امر ترا و فرمان بردار حکم
ترا خواه بر میل خواهش ما صادر شود یا بر خلاف میل و خواهش
ما صادر گردد و خواه بضرر ما حکم نمائی یا بر نفع ما مطیع و منقادیم و بالطوع والرغبة
انچه بفرمائی و امر نمائی و حکم کنی بدون اظهار کراهت و ملالت و
تفاوت حال و تغیر احوالی که از وجنات ما ظاهر و هویدا
گردد پس آن گروه که صاحب این صفاتند از رستگاران اند یعنی
که خلوص ایمان ایشان موجب فلاح و سبب رستگاری ایشان شده و از آن
از درکات سخط و غضب و عذاب و عقاب و باعث رسیدن
ایشان بفوز و درجات نعیم جاودانی و رضا حضرت سبحانی
و بعد از کشف حال مؤمنین خالص میفرماید هر کس که اطاعت
کند خدا و رسول او را در فرائض و احکام و سنن و بترسد از

عذاب خدا

عذاب خدا بر گناهان گذشته و به پرهیزد از خشم و غضب او
بمعصیت نکند او را و مرتکب نشود گناهان را در آینده
یا بگوید به ترسد از عذاب خدا در ترک اوامر و ارتکاب نواهی
و به پرهیزد از عذاب و عقاب او با امتثال اوامر و اجتناب
از نواهی او پس این گروه که متصف باین صفت هستند ایشانند
رستگاران و فوز یافتگان به نعیم مقیم و در تفسیر روایت کرده که
چون رسول خدا صلی الله علیه و آله کشف حال ایشان کرد گروه کراهت
داشتند از حکم آنحضرت و اوامر خدا ایشان بجهة رسوائی انکار
کردند و بواسطه رفع تهمت از خود گفتند که والله لو امرتنا بالخروج
من دیارنا و اموالنا لفعلنا یعنی قسم بخدا اگر ما را امر نمائی
به بیرون رفتن از منازل خود و اموال خود ما انقیاد و امتثال
امر تو بکنیم و تمام دیار را و اموال خود را بگذاریم و در اطاعت امر تو
کوتاهی نداریم پس حق تعالی تکذیب ایشان فرموده به رسول خود خبر
میدهد و میفرماید که سوگند خوردند منافقان بخدا به سخت ترین
قسمها یعنی قسمهای غلاظ و شداد خوردند برای اظهار فرمان
برداری که در طریق اطاعت و فرمان برداری چنان ثابت قدم اند
که بلا تشکیک و شبهه اگر امر فرمائی ایشان را به بیرون رفتن از دیار و
اموال خود همه آنها را فرو گذاشتن و متوجه جهاد شوند هر آینه

پیروی نمایید و لحظهٔ توقف نکنید بگفتار محمد صلی الله علیه و آله باشید
زیرا که چو
که قسم نخورید بدروغ مطلوب از شما فرمان برداریست
شناخته و دانسته شده باخلاص و صدق نیت که اصلاً مشوب
به شائبهٔ ریب و شک نباشد مانند فرمان برداری مؤمنین
مخلص که باطن ایشان موافق ظاهر ایشانست نه سوگند بدروغ
بر طاعة از روی نفاق که قلوب بر خلاف لسان باشد که این
منکر و بدیست عقلاً و شرعاً و محتمل که مراد این باشد که بلکه بایستی
قسم دروغ نخورید که فرمان برداری شما معلوم و معروف همه خلق است
چه هر کسی میداند که اطاعة و انقیاد شما بقول است نه بفعل
و محتمل ایضاً که مراد این باشد که فرمان برداری نیکو که مستلزم
توافق و تطابق قلب باشد با زبان بهتر و سزاوارتر است از
برای شما از قسم دروغ که به خلاف اینست بدرستیکه حق تعالی
دانا و آگاه است بآنچه میکنید از نفاق و غیر آن که هیچ چیز
از سرائر شما بر او پوشیده و پنهان نیست و بعد از کشف حال
منافقین و بیان سوء سریرهٔ ایشان باز از راه رأفت و مهربانی
در مقام هدایت و ارشاد ایشان بر آمده میفرماید بگو ای حبیب من
محمد صلی الله علیه و آله باین گروه منافقین که اطاعة کنید
خدا را از روی خلوص نیت و اطاعة کنید رسول را از

از روی صدق

از روی صدق و حقیقة که نفع شما در این است و اگر چنانچه اعراض
کنید و رو برتابید از قبول حکم او و اتباع و پیروی او
و انقیاد فرمان او پس ضرر آن بر او نیست که بر پیغمبر است آنچه بر او
متحمل شده از تبلیغ احکام که بشما رسانید و بر شما است آنچه متحمل
آن شده اید از اطاعة و انقیاد یعنی از اعراض و رو برتابیدن
شما ضرری بوی نخواهد رسید زیرا که تکلیف او همین بود که احکام را
بشما رساند و چون تبلیغ کرد پس از عهدهٔ تکلیف خود بیرون آمد
بلکه ضرر آن راجع بنفس شما خواهد شد زیرا که بعد از فرا گرفتن
احکام از او بتکلیف خود که اطاعة و انقیاد باشد عمل نکردید پس خود
را مورد خشم و غضب حق قرار دادید و مستحق سخط و عذاب و
عقاب حق شدید و اگر فرمان برید و اطاعة نمائید پیغمبر را
راه یابید بحق و هدایت یابید بآنچه رشد و صلاح شما است و
برسید بنجات جاوید و نیست بر پیغمبر فرستاده شده با شما
مگر رسانیدن تبلیغ آشکارا که مقرون بآیات و معجزات است و دعوت
که روشن کننده این چیز است که بآن مکلف و مأمورید و پیغمبر
حق ادای آن نموده و آنچه بر او بود بشما رسانید و آنچه بر شما است
باقی مانده پس اگر ادای آن کنید و اقدام بآن نمائید ثواب
آن برای شما است و اگر اعراض از آن کنید و ادا نکنید عقاب آن بر شماست

حاصل کلام نفع اهتدا و ضرر ضلالت و منفعت اطاعت و خسارت معصیت
همه راجع بشماست و سود و زیان آن دخل و ربطی به پیغمبر ندارد
زیرا که بر پیغمبر جز هدایت و ارشاد و موعظت و او شما را تبلیغ کرده
و جد و جهد در هدایت شما و بعد از اتمام در ارشاد و مبالغه و اصرار
در موعظهٔ شما فرمود   تو خواه از سخنم پند گیر یا که ملال
مطلب اینکه از آیات شریفه مطالب چند مستفاد میشود
الاوّل اینکه حق تعالی آنچه لازمهٔ ارشاد و هدایت بود بواسطه
انزال آیات مبیّنات فرموده و اتمام حجّت کرده و وعده داده   بجا آورده ج
که هرکس از روی انصاف ملاحظه در آنها نماید و از روی بی غرضی
تفکّر و تدبّر در معانی آنها کند از لطف عمیم حضرت توفیق شناختن
راه راست که معرفت بحقیّت دین اسلام باشد با وعطا فرماید
چنانکه میفرماید ولقد انزلنا آیات مبیّنات والله یهدی من
یشاء الی صراط مستقیم و قریب بانی مضمون است آیه
شریفه والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا بنا بر   الثانی اینکه
مضمون این دو آیه وافی هدایت از حدی قاصر نیست بلکه مرد   مذکورات در مثال آن
کفر و فسق بلکه همه مقصّرند که در مقدمات هدایت تقصیر
کرده اند بجهة عدم تفکّر و تدبّر در معانی آن آیات بعبارة
اخری که در زمان رسول خدا صلی الله علیه و اله و ائمه هدی علیهم السلام

بحیث اسلام

حیث اسلام بگوش همهٔ اهل دنیا و ملل رسیده و خداوند تبارک و تعالی
هم مقرر فرموده که خدا اتمام حجّت بسبب انزال آیات مبیّنات کرده
پس آنانکه داخل در جرگهٔ اسلام نشده اند و این دین مبین را بسمع
قبول نه پذیرفته اند از دو حال بیرون نیست یا در حقیّت آن   اصلا
نظر دقیق اعمال نکرده اند و تفکّر و تدبّر در صحّت و سقم آن   و ابدا
ننموده اند و بر دین پدر و مادر اتکال کرده اند یا از روی انصاف
و بی غرضی ملاحظه ننموده اند تا توفیق الهی شامل حال ایشان
شده تائید در هدایت ایشان نماید پس علی ای حال مقصّر اند
که تقصیر در تدبّر و تفکّر در معانی آنها از روی انصاف و بی غرضی
کرده اند و در وادی ضلالت و گمراهی باقی مانده اند الثالث
اینکه شرط است در تحقّق ایمان مطلوب مفید تطابق و توافق قلب
با زبان و مجرد قول و گفتن آمنّا بالله و بالرسول و اطعنا کافی
در ثبوت ایمان مطلوب نیست بلکه باید از روی خلوص نیّت و
اعتقاد قلبی اقرار نمایند نه اینکه محض زبان باشد و در قلب بکفر و
شرک باقی باشند الرابع اینکه در مقام عمل نیز باید ثابت قدم
باشند که امتثال و فرمان بردار گشته و اگر بمجرد زبان اقرار نمایند
و در مقام عمل اعراض کنند و انقیاد ننمایند ایمان شان مطلوب
و مفید نیست و از زمرهٔ مؤمنین خلّص خارجند چنانکه

ذریعة منهم

میفرماید ثم یتولی فریق منهم من بعد ذلک وما اولئک بالمؤمنین
که سلب ایمان فرموده از گروهی از مؤمنین که در مقام عمل تولی
و اعراض میکنند از قبول حکم پیغمبر و امتناع که رو بر میگردانند از
رفتن بمجلس مقدسه نبویه صلی الله علیه وآله بعد از آنکه اقرار
و اعتراف به ایمان بخدا و رسول کرده و قبول دین اسلام نموده میگفتند
آمنا بالله وبالرسول واطعنا علی نحو العموم والاطلاق پس معلم
از آنکه این قول از ایشان مجرد زبان صادر شده باشد بدون قلب
یا با مطابق و توافق قلب و زبان صادر شده پس حاصل آنکه هرکس
ایمان آورد بخدا و رسول و بگوید آمنا و اطعنا خواه بزبان فقط یا بزبان
و قلب هردو و لکن در مقام عمل اعراض کند و امتناع نماید از عمل
باحکام و اوامر و نواهی شریعت و راضی نشود برفتن بمجلس مقدسه
نبویه و نواب شرع و گردن نگذارد حکم ایشان را که صادر میشود بر ضرر
و خلاف مراد او پس از زمره مؤمنین خارج است و نیست از
مؤمنین خلص که ایمان ایشان مطلوب و پسندیده و مفید است
العفو یوم الدین ما و بر اینان روزگار ما تم داری بر ملا که حاصل ما
پاکست و حق تعالی کشف حال ما فرموده که این دعوی اسلام و ایمان
ما بیهوده ما بر نمیخورد زیرا که مطلوب و پسندیده شارع مقدس نیست
چه بدیهی است که اقرار ما به آمنا و اطعنا همانا محض لسان است

و اقرار زبانیست

و اقرار زبانیست و قلبها هم موافق با قول نیست بر فرض هم عرض کنیم
قلبها هم موافق و مطابق با زبان است با فرض این دعوی کافی نیست
بدیهی است که عمل ما مخالف با قول و دل است که ابداً التفات بآن
صادره از خدا و رسول و نواب شرع نداریم و محسوس است بالعیان و
الوجدان که تمام اوامر و نواهی شریعت را اعراض داریم و در مقام عمل
اطاعت و انقیاد با آنها نداریم و بکلیه ترک عمل و امتثال با آنها
نموده ایم گویا نشنیده پنداشته‌ایم بلکه در نظر منکر الفاظیم و تحسین
قوانین خارجه میکنیم و در تمجید و تحسین و تعریف و تصدیق اقوال
و افعال و اعمال و گفتار و کردار و رفتار و اطوار ملل خارجه و
ادیان فاسده مبالغه و اصرار در ترویج و ترجیح آنها بر قوانین شریعت
نموده و اهتمام تمام داریم و تمام افعال و اعمال و اقوال و جمیع کردار و
رفتار و گفتار و اطوار خود را تجدید و تجدید تمام داده همت با آنکلان
بآنها بذوق و غایت شوق به تقلید آنها قرار میدهیم و مفاخره و
مباهات میکنیم که فرنگی مآب شده ایم بلکه اگر یکی از اخبار
ما که کهنه مذهب است و موافق طریقه مقدسه راه رود برادر
توبیخ و سرزنش میکنیم و میگوئیم که انک لفی ضلالک القدیم
و در مجالس و محافل جلو راه نمیدهیم و اگر گاهی راه بدهیم او را
مضحکه میکنیم و بر او خنده میزنیم و میگوئیم که از انسانیت خارج

[illegible]

وجهان قوانین شرعیّه در انظار ما ها ناپسند و منکر و ناشایسته
مینماید که بان بیچاها میگوئیم که چرا وحشیانه رفتار نماید و خود را
محل سخریه و مضحکه ادیان قرار میدهی با این حال دعوی اسلام و
ادعای ایمان میکنیم بلکه خود را رئیس مسلمانان و بزرگ مؤمنان میدانیم
با آنکه عمود اسلام و ستون دین اسلام نماز است از آن ترک کرده با این
عذر که شلوارها تنگ است امکان رکوع و سجود ندارد و شرط نماز وضو
ملتفت و وضو گرفتن معتقد نیست بواسطه آنکه تنگی پیراهن آستین اطراف
تنگ است و طمعها رعدیه دارد مانند مفرش که امکان گرفتن
وضو ندارد و هکذا و روزه گرفتن که رکن اساسی
دین اسلام است در ماه مبارک رمضان ترک میکنیم و عذر آنرا
با این بهانه و عذر که بنیه ضعیف است و موجب احداث
امراض و ناخوشیها میگردد و خدا راضی نیست که نفس محترم
انسانی که اشرف موجودات است بی قوه و ضعیف شود
و طهارت از حدث و خبث که ممیز و فارق ما بین کفر
و اسلام است چنانچه میگویند که طهارت نبود کعبه و
بتخانه یکسان است از آن ترک کرده استعمال آب در بول
ترک کرده و در غایط باستعمال کاغذ قناعت میکنیم با این
عذر که هوا سرد است و در بردن آفتابه پر آب زحمت است

و همراه داشتن

و همراه داشتن کاغذ راحت و بی مشقت است و مطالعهٔ کتب
فضیلت و ترک زحمت و مشقت طریقهٔ عقلا است و قرائت
قرآن و خواندن ادعیه و مداومت باذکار و اوراد که باعث
روشنائی قلب و قضاء حوائج است ترک کرده باعتقاد آنکه
خدا را امور سفارش نیست و آنچه قضا و قدر بان تعلق گرفته
خواهد شد و این کارها شیوه پیره زنان است و اشتغال بکارهائی است
که موجب هدم خانه ایمان است با اهتمام تام و سعی تمام مداومت
کنیم با این بهانه که معتقد روح و مربّی نفس ناطقه است و
رئیس تربیت شده و استعمال نشئه با این بهانه که اول موافق
سلیقه و ثانی مطابق راحت است زیرا که تنگی شلوار
مانع از نشستن و موجب زحمت است و در لباس و
تشبّه با هیئت و وضع رفتار و گفتار و در کیفیت سخن
گفتن و صحبت داشتن تعمّد بتغییر دادن و از وضع مسلمانی
بیرون رفتن و از طریقهٔ مرسومهٔ مسلمانان که از قدیم
الایام الی الآن متداول بود خارج شده و کراهت داشتن
و ایراد گرفتن با آنکه جمیع این امور مرسومهٔ متداوله در قدیم
خارج از تمدّن و منافی با سلیقهٔ عقلا و در رویّهٔ حکماء
و دانشمندان اصرار و پافشاری امروز از آنها تنقیح اولند در سلیقه

و در تأسیس قوانین سیاسیه و مدنیه بنحویکه رسومات قدیمه
در جنب این قوانین و رسومات جدیده وحشیانه بنظر
بیاید لیس و ان یدا و رسما ما و ربع عقلا و بی غیرتها
که لباس ذلت تقلید کفار و مشرکین و معاندین دین را
پوشیده و ابدا عار و ننگ نداریم و ننگ بدان ننمائیم هم

الخامس انکه بکفر اصحاب حقوقی باقی هستند کرده که
اعراض دارند از مجلس محاکمه و رفع تخاصم که رجوع نمایند
به محکمه مقدسه نبویه یا نواب شرع مگر در صورتیکه قطع
داشته باشند که حکم بر نفع ایشان صادر خواهد شد اکثر از
مسلمانان این اعصار که علماء دین و نواب شرع مبین
را متهم میدانند و اعراض تام و امتناع تمام دارند از رفع
محاکمه خصومت ایشان با آنکه در احکام شرعیه تقلید ایشان میکنند
در فروع عملیه از ایشان استفتا مینمایند و در احکام قضا
اعراض میکنند بلکه در این اعصار چنین رسم شده که در باب
ترافع و قضا یکدیگر را میکشانند بمحکمه عرفیه تا شاید
بواسطه تعارف و رشوه بمقاصد خود نائل شوند حال اینها
قسم از مسلمانان مانند حال بشر منافق و حکم بن عاص ملعون
و مغیرة بن وابر لعین خواهد بود زیرا که در اصول معتبر است

نسوی پیغمبر صلی الله علیه و آله

[illegible]

شوند

پلید و

[illegible]

که عبرة بعموم لفظ است نه بخصوص مورد پس هر حکمی که برای آن منافقین ثابت
و مشرکین بود نسبت بمحکمه مقدسه نبویه علی آله ما حکم ثابت
برای ظاهر مسلمانان این زمان نسبت بمحکمه نواب شرع این زمان
پس ملتفت کار باش که برای چند روزه دنیا حیات و فانی مال
بی بقا او خود را بالمره هلاک مکنی و باغوای شیطان و نفس اماره
از زمره منافقین که در جاهلیت محسوب نشوی و نواب شرع مبین را
متهم نداری و از محکمه مقدسه ایشان امتناع نورزی و از احکام
صادره ایشان اعراض ننمائی تا در زمره افی قلوبهم مرض
ام ارتابوا ام یخافون ان یحیف الله علیهم و رسوله
داخل نشوی و مصداق بل اولئک هم الظالمون نگردی

السادس انکه شوخی حقیقی کرد انکار و مطلب سینه
گرفت که جزا و را انکار کتاب خدا و پیغمبر او تا حکم
و حکم کند میان ایشان در مقام اطاعت و انقیاد بگویند سمعنا و
اطعنا بجان و دل قبول کرده ایم و فرمان را بردارم و از حکم تو سر
نه پیچانیم اگر چه آن حکم بر ضرر ما صادر شود ما مرد
خدا و رسول و نواب شرع مبین را اطاعت و انقیاد نموده بجا
و دل قبول نکرده [illegible] ادب حقیقی و اقعی
اوست [illegible] در دارین و فائز بفیوضات ابدی و نعیم سرمدی

السابع آنکه تکلیف مسلمانان این است که در رفع مخاصمه
رجوع کنند بحاکم عادل که از روی حق و عدل حکم میکند و اطاعت
و انقیاد کنند حکم او را و بحاکم فاسق و به جبت و طاغوت
رجوع نکنند که اگر برخلاف این عمل کنند ضرر و وبال آن
و نکبت و نکال آن بر خودشان است ضرر و خسارتی بر آن
حاکم عادل و نایب امام علیه السلام مترتب نمیشود زیرا که
تکلیف حاکم عادل مانند تکلیف پیغمبر ص بیان احکام و حکم
کردن بحق و عدل است که بجا آوردند و از عهده تکلیف خود
بیرون آمدند و تکلیف مردم شنیدن و فرمان بردار گردیدن و
اطاعت و انقیاد است چون به تکلیف خود عمل نکردند پس
معاقب خواهند بود و بجزای عمل خود خواهند رسید العیاذ بالله
و بنای بقا و ثبات نیست این چهار روزه را بر نوع باشد مگر زود
گذشتنی که برای تحصیل راحت چند روزه این دنیا جد و جهد دارید چرا
فکر تحصیل راحت آن عالم که ابدیست و فنا و زوال ندارد
نمیکنید و اسباب راحت آن را فراهم نمیآرید و قوتی که مشقت و زحمت
و تعب و مشقت دنیا چند روزه را بر خود هموار نمیکنید و طاقت تحمل
آن نمیآرید پس چگونه طاقت مشقت و زحمت عذاب و سختی
شدت عقاب آن روز را دارید پس رحم بر این بدن ضعیف خود کنید

پس معاقب خواهند بود
و بجزای عمل خود خواهند رسید

بلکه چنانکه

بلکه چنانکه ابراهیم علیه السلام با آن قوت و قدرت بدنی
و سطوت و شجاعت ظاهر که شهره آفاق است مع ذلک در
مقام مناجات می‌نالد و از عذاب خود اظهار عجز میکند
که قوه تحمل آن ندارم و بهترین دال بر این فقره در فقرات
مناجات و ادعیه مأثوره از آن جناب دعای کمیل است که برای
تنبه و موعظه فقره دعای کمیل که عرض میکند وانت
تعلم ضعفی عن قلیل من بلاء الدنیا وعقوباتها
وما یجری فیها من المکاره علی اهلها علی ان ذلک
بلاء ومکروه قلیل مکثه یسیر بقاؤه قصیر
مدته فکیف احتمالی لبلاء الآخرة وجلیل
وقوع المکاره فیها وهو بلاء تطول مدته
ویدوم مقامه ولا یخفف عن اهله
لانه لا یکون الا عن غضبک وانتقامک
وسخطک وهذا ما لا تقوم له السموات
والارض یا سیدی فکیف بی وانا عبدک
الضعیف الذلیل الحقیر المسکین المستکین
و حاصل معنی فقرات شریفه حالا که از این است که عرض
میکند بخدا که تو میدانی ضعف و ناتوانی مرا از بلای دنیا

ونا ملائمات

که قدرت تحمّل انها اندکی از بلاهای دنیا ندارم و طاقت تحمل عقوبتهای
دنیا و مکروهات آنرا که جاری میشود باهل دنیا ندارم با انکه بلیات
و مکروهات و ناملائمات دنیوی کم است دوام او و اندکست
بقاء ان و کوتاه مدت ان که زود برطرف میشود و ثباتی
ندارد پس با این حال که از ضعف بنیه قوه تحمّل صدمات و
عقوبات جلیله دنیوی را ندارم که ثبات و دوام ندارد آیا

چگونه

چگونه قوت تحمّل بلیات و عقوبات اخروی را دارم و قدرت تحمّل
مکروهات عظیمه و ناملائمات جلیله اخرت را دارم و حال
انکه عقوبات اخروی طولانی است مدتها و همیشه است و
دوام دارد مقام ان و هرکز سبک نمیشود ان عذاب بر
اهل عذاب زیرا که ان عذاب و عقاب از روی خشم و
غضب و انتقام تو است و هنگامیکه تو از روی غضب و
خشم در مقام انتقام براین اسمانها باین عظمت و
زمینها باین بزرگی و بحر و قدرت غیرتوانند پایدار باشند
و بایستند و تحمل نمایند پس باینحال ای سید و مولای من چه خواهد
حال من ضعیف ناتوان و حال انکه من بنده ضعیف ناتوان
ذلیل حقیر کوچک بیچاره فقیر محتاج درمانده تو استم ای
پروردگار [illegible]
ایه [illegible]

ایه سی ام و سی و یکم و سی و دوم و سی و سیم
و ۳۴ و ۳۵ و ۳۶ و ۳۷ و ۳۸ و ۳۹
و چهلم و ۴۱ و ۴۲ و ۴۳ در سوره
مبارکه ص والقران ایه شانزدهم و ۱۷
و ۱۸ و ۱۹ و ۲۰ و ۲۱ و ۲۲ و ۲۳ و ۲۴ و ۲۵ و ۲۶ و ۲۷
واصْبِرْ عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ وَاذْكُرْ عَبْدَنَا
دَاوُودَ ذَا الْأَيْدِ إِنَّهُ أَوَّابٌ ۱۷ إِنَّا سَخَّرْنَا
الْجِبَالَ مَعَهُ يُسَبِّحْنَ بِالْعَشِيِّ وَالْإِشْرَاقِ ۱۸
وَالطَّيْرَ مَحْشُورَةً كُلٌّ لَهُ أَوَّابٌ ۱۹ وَشَدَدْنَا
مُلْكَهُ وَآتَيْنَاهُ الْحِكْمَةَ وَفَصْلَ الْخِطَابِ ۲۰
وَهَلْ أَتَاكَ نَبَأُ الْخَصْمِ إِذْ تَسَوَّرُوا
الْمِحْرَابَ ۲۱ إِذْ دَخَلُوا عَلَىٰ دَاوُودَ فَفَزِعَ
مِنْهُمْ قَالُوا لَا تَخَفْ خَصْمَانِ بَغَىٰ
بَعْضُنَا عَلَىٰ بَعْضٍ فَاحْكُمْ بَيْنَنَا بِالْحَقِّ
وَلَا تُشْطِطْ وَاهْدِنَا إِلَىٰ سَوَاءِ الصِّرَاطِ
۲۲ إِنَّ هَٰذَا أَخِي لَهُ تِسْعٌ وَتِسْعُونَ
نَعْجَةً وَلِيَ نَعْجَةٌ وَاحِدَةٌ فَقَالَ أَكْفِلْنِيهَا
وَعَزَّنِي فِي الْخِطَابِ ۲۳ قَالَ لَقَدْ

ظلمك بسؤال نعجتك الى نعاجه وان
كثيرا من الخلطاء ليبغي بعضهم على بعض
الا الذين آمنوا وعملوا الصالحات
وقليل ما هم وظن داود انما فتناه
فاستغفر ربه وخر راكعا واناب ٢٤
فغفرنا له ذلك وان له عندنا لزلفى وحسن
مآب ٢٥ يا داود انا جعلناك خليفة
في الارض فاحكم بين الناس
بالحق ولا تتبع الهوى فيضلك
عن سبيل الله ان الذين يضلون
عن سبيل الله لهم عذاب شديد
بما نسوا يوم الحساب ٢٦ وما خلقنا السماء
والارض وما بينهما باطلا ذلك ظن
الذين كفروا فويل للذين كفروا
من النار ٢٧ ام نجعل الذين
آمنوا وعملوا الصالحات كالمفسدين
في الارض ام نجعل المتقين كالفجار

زین سخنها

زین سخنها ای رسول حق‌نشان | غم چه داری صبر کن بر گفتشان
زانچه میگویند در تکذیب تو | هم باستهزا و هم تکذیب تو
یاد کن داود را کاو از عباد | بندهٔ ما بود ذا الاید و سداد
صاحب قوّة بد اندر جنگها | یا غزای نفس و آن نیرنگها
هر رجوعش بر خدا بسیار بود | روز و شب در ذکر و استغفار بود
کوهها را رام کردیمش ز جا | ذکر میگفتند شام و صبح گاه
رام هم کردیم مرغان را براد | دور او بودند جمع از شوق او
کوهها و مرغها او را تمام | باز گردنده بدند از هر مقام
چون گشودی غنچه بر تسبیح لب | حمله میکردند با او ذکر رب
شاهیش محکم نمودیم از شباب | حکمتش دادیم و هم فصل الخطاب
تا جدا سازندهٔ خصمان بوده | در بیان حق و باطل نزد خصم
معنی فصل الخطاب اندر مقال | هست از فصحا بفصلی یا مقال
آنچه لازم در بیانش فاصل است | فاصلش فصل الخطاب ای مستند
گفت حیدر بیّنه بر مدعی است | هم یمین بر منکر این جز فصل نیست
در نکاح او بجفت اوریا | اختلاف افزون بود در گفتها
اغلب کاورده اند او را نقل | هست بیرون از رسوم شرع و عقل
آنکه دارد دعوی پیغمبری | کی کند فعلی ز رسم دین بری
لیک از آن هم مرد ما را پیروی | باشد از وی ز اتقا معنوی

پیش ما اینگونه فاش و بر ملا / که نوشتند از دوی اندر نامها
دیده باشی مرد ما عیب جو / حرف را گوهر کنند از بهر مو
خاصه گر باشد بزرگی سرفراز / چشمها باشد بر او در عیب باز
در زمان خود بسی این دیده‌ام / وز کتاب و از خبر بشنیده‌ام
شد داود نبی با حفظ غیر / عشق با زن نیست در این گفته خیر
و آنکه پیش از عقد نکاح / وصل او جوید نماید افتضاح
هوش و حس با لذت کی مجتمع / این بیان محکم پس نکر یا ممتنع
جز که وجهی باشد او را بر ملا / که نه چند پی عقد از آن جوید ابا
هر زنی را از اکابر آوریا / خطبه کرد او بد وجه و باریا
شد نزاع بین ثانی بیش از نکاح / ترک آن وصلت نمودند اصطلاح
خواست پس داود او را بهر خویش / وین نبود از دوی پسندید بکیش
زانکه زن بسیار بودش در حرم / بود این برادر یا از دوی ستم
بود این بردی سزاوار از وجوه / که شود ساعی بصلح آن گروه
این زدی بد ترک اولی در رسوم / گشت از حق پس در آن وصلت ملوم
وجه دیگر کان هم آمد در خبر / دان زرا عقد باشد دور تر
وصف حسن زن نبی بشنیده بود / زاوریا تفریق آن خواهش نمود
این دو وجه از روی حجت قاطع است / وجه دیگر هرچه باشد باطل است
حاصل از این ترک اولی حق خبر / سید هد بر احمد نیکو سیر

برتو آیا

برتو آیا قصهٔ خصمان رسید / که رسیدند ایشان بر آن قصر مشید
از مکانی که به بالا بر شدند / بر عبادتخانهٔ آن خصما چند
گشت پس داود زایشان بیمناک / تا مگر باشند بر قصد هلاک
زانکه مر بودند با شکل عجیب / در لباس و وضع و صحبت بس مهیب
روز طاعت بود دربانان بدر / منع مردم می‌نمودند از گذر
بر کمالش که بودند از دشمنان / بهر قتلش آمده در امتحان
پس بگفتندش مکن از ما تو بیم / زانکه ما از دشمنان تو نه‌ایم
زان شدیم اینجا که تو باشی حکم / بعض از ما کرده بر بعضی ستم
حکم کن ما بین ما ز انصاف و داد / زانکه بر حکم تو داریم اعتماد
حکم بین ما بحق کن نی به جور / راه بنما بالسویه کن تو غور
این مرا باشد برادر ور عدو / باشد او را نه و نه نعجه با او بود
مر مرا یک میش باشد در سبیل / گفت پس کرده امر آن کفیل
یعنی از آن هم تا علیک من / در رضای آن تا بود نزدیک من
گشت غالب بر من و در این خطاب / خطبهٔ زن کو یعنی در حساب
گفت داود بر تو کرده است او ستم / خواست چون میش تو بهر خویش ضم
از شریکان ای بسا نا منضبط / مال خود سازند با هم مختلط
بعض بر بعضی کنند آنکه ستم / زان تخالط گاه بیش و گاه کم
جز کسان که مؤمنند و نیکوکار / و اندکند ایشان چه باکین در هزار

پس ملایک را زمان غافل شد ز نو | یافت پس داود که بد تعریض و پند
برد ظن دانست یعنی کافتون | نیست غیر از امتحان و آزمون
خواست پس آمرزش از پروردگار | رو در افتاد آمد اندر اعتذار
بر انابت سوی حق همت گماشت | تا چهل شب سر ز سجده بر نداشت
ز آب چشم او گیاه از خاک رست | دفتر عصیان خویش از گریه شست
پس ندی ز آن غفر یابنده ما | در زمان گشتیم آمرزنده ما
نزد ما قربست اعلای جناب | حسن جا حسن مکان حسن مآب
ما بکردانیمت ای داود هین | در امور حق خلیفه در زمین
حکم بین مرد ما کن پس بحق | نی هوا را باش تابع در نسق
زان ترا گمراه سازد بعد از آن | در ره حق دارد تا باز از فسون
آنکسان کاز راه حق گمره شوند | هست شان از حق عذاب سخت چند
زانکه بنهند فراموش آن روز شمار | در نه بد شان خلاف نفس کار
ما فریدیم این سما و این زمین | و آنچه ما بین شان باطل یقین
اینکه بی حاصل گمان شد کافران | هست ظن آنکه کافر شد بدان
وای بر ایشان از آتش کشنده | قول حق نگرفت کافر نگروید
ما بکردانیم آیا آنکسان | کاهل ایمانند و از شایستگان
چون تبه کاران ارض اندر ثواب | متقین را یا چه فجار از حساب

چون خواطر مبارک حضرت فخر کائنات صلی الله علیه و آله وسلم

از سخنان

از سخنان کفار قریش و کلمات مشرکین ملالت گرفته بود حق تعالی
در مقام دلجوئی آن وجود مقدس و تسلیه حبیب خود بر آمده میفرماید
که ای حبیب من صبر و شکیبائی کن بر آنچه میگویند بر تکذیب و استهزاء
تا وقتیکه مصلحت اقتضا کند که امر بقتال نازل شود و چون محاربه
کنی غالب شوی بر ایشان و دمار از روزگار ایشان از ضرب شمشیر آبدار بر آورده ایشان
خواهد شد آنوقت قلب مبارک تو و اصحاب تو مسرور و خوشحال خواهد
گردید و البته خواهیم از ایشان انتقام کشید زیرا که ما از صدور ترک اولی
از پیغمبر خود اغماض نکردیم و از هیچکدام از انبیاء و مرسلین که ترک اولی از
ایشان صادر شد چشم نپوشانیدیم پس چگونه ممکن است که از این کفار و مشرکین
که قلب مبارک ترا با استهزاء و سخریه رنجه میدارند و بر کفر و شرک خود
اصرار دارند اغماض کنیم و چشم بپوشیم و انتقام از ایشان نکشیم و خود از
امر بصبر و شکیبائی بر ایذا و تهدید کفار و ثبات قدم آنحضرت در جمیع امور
از واجبات و مستحبات و عدم ترک چیزیکه مندوب الیه باشد
قصه و حکایت حکایت داود را بیان فرمود که یاد کن بنده ما داود را و بذکر این حکایت
معصیت نما فرمود امر حق تعالی را در نظر کفار و مشرکین بزرگ و عظیم گردان
و بگو بایشان که چون داود با علو شان و اختصاص او به نبوت و
با وجود عظائم نعمت و جلال و مکرمت گریه دائم و غم و حزن لازم
چون ترک اولی و خلاف مندوب نمود حق تعالی او را عتاب نمود در مقام

تادیب و تعرض او بر آمد و داود بعد از التفات و تفطن بان ترک اولی
در مقام توبه و انابه بر آمده تا حق تعالی از او گذشت و عفو نمود پس شما ها
که از اهل کفر و شرک و طغیان باشید و منع خدا را بما با استهزاء و سخریه
میکنید هیچ میدانید که عذاب و عقاب شما تا چه مرتبه ملایه
و تو نیز ای حبیب من صابر باش بر قول دشمنان ایشان و محافظت کن
نفس خود را در چیزیکه مکلف شده بران از صبر با ذیتها و تحمل آزار
ایشان و بجد و جهد تام و سعی تمام حفظ کن خود را از ترک مندوب
در جمیع ابواب تا معاتب نشوی مانند داود و بعتاب حضرت
رب الارباب و متذکر شو قصه داود نبی را که صاحب قوت
بود در دین و در تحمل زحمات رسالت و مشقات نبوت یا انکه
صاحب قوت بود در عبادت و طاعت و بندگی زیرا که نصف شب را
صرف عبادت میکرد و روزی را روزه میداشت و روزی را افطار
میکرد برای زیادتی تعب چه انعم اشتغالست از صوم دهر زیرا که
صوم دهر عادت میشود و مستلزم قلت ریاضت است بخلاف صوم
روزی و افطار روز دیگر که ان موجب کثرت مشقت نفس است
یا انکه صاحب قوت بود در جنگ با دشمنان و غالب بر ایشان و قوت
او در محاربه با دشمنان بمرتبه بود که یکبار لشکر بسیاری از برای
او بدر آمد به یکی ضرب خود او را نیز هلاک میکرد یا انکه صاحب تمکین

عظیم و نعم جسیم

عظیم و نعم جسیم بود زیرا که هر شب در گرد محراب او بروایة سی
و شش هزار کس می نشستند و طعام میخوردند از خوان انحضرت و بعبادت
مشغول میشدند و با این همه اوصاف بمرتبه که داود بسیار رجوع
کننده بود از مکروهات که ابدا فعل مکروهی از او سر نمیزد و رجوع کننده بود
بمرضات الله و بجد و جهد تمام داشت در تحصیل مرضات و خوشنودی
حق تعالی و با وجود این همه کارهای نیکو و صفات حسنه چون ترک مندوبی
کرد بعتاب و معاتب شد و از جمله نعم عظیمه که باو کرامت فرموده ایم
این بود که بمرتبه مسخر و رام گردانیدیم کوه ها را باو تا هر جا که حرکت
با او میرفتند در حالتیکه تسبیح خدا میکردند بموافقت او در شبها و
روزها و نیز مسخر او گردانیدیم مرغان و پرنده کان را در حالتیکه جمع کرده
شده بودند بر سر او و گرد آمده شده بودند بگرد او و صف زده
بودند در بالای سر او و بموافقت او تسبیح حق تعالی میکردند و همه کوهها
و پرنده ها بسوی داود رجوع کننده بودند یعنی در هر محلیکه داود تسبیح
میکرد و لب بتسبیح وا میکشود همه کوهها و مرغان رجوع باو کرده تسبیح
مینمودند یا باز گرداننده بودند آوازهای خود را باو در تسبیح یا هر گاه
داود ایشان را امر میکرد به تسبیح اطاعت امر او میکردند و بمامور او
رجوع مینمودند و امتثال فرمانهای او میکردند و هم چنانکه جبال و طیور را
بفرمان او کردیم و مسخر او نمودیم هم چنین زمام اختیار رعایا را نیز

در کفت با کفایت او قرار دادیم و محکم نمودیم پادشاهی و سلطنت او را
بکثرت عساکر و بسیاری جنود و زیادتی حفظ و حرس و پاسبانان
که بروایتی منبع الصادقین هر شب سی و شش هزار کس پاس خانه او میداشتند
و یا استحکام ملک و سلطنت او بواسطه قدرت او بود بر بافتن
زره بسیار و آلات حربیه یا بواسطه کوتاه کردن دست ظالمان و ساختن
دعا کردن مظلومان بود یا بجهت وزرای نصیحت شعار و تدابیر شان
و بعضی گفتند که استحکام ملک او بآن بود که حق تعالی از آسمان سلسله از
آسمان فرستاد و آن سلسله بالای محکمه داود بود و از خصمین هر کدام
که برحق بودند دست ایشان بسلسله میرسید و آن دیگر را دست بدان قادر
نبود و بعضی گفته اند که شددنا ملکه بالقای رعب او بود در دل
اعدا چنانکه عکرمه از ابن عباس روایت کرد که دو مرد از بنی اسرائیل پیش
داود آمدند یکی بر دیگری دعوی گاوی کرد و مدعی علیه انکار این معنی
نمود داود مدعی را امر فرمود باحضار بینه او گفت بینه ندارم داود ع داود ع
گفت امروز بروید تا در کار شما فکر کنم چون ایشان رفتند در شب بداود ع
معلوم نمودند که فردا مدعی علیه را بقتل رسان چون روز شد داود ع
بجهت عدم ثبوت وجه شرعی آن تعلل نمود در قتل مدعی علیه شب دیگر نیز
بقتل او امر نمودند داود ع را در امروز نیز تساهل کرد و توقف نمود
تا بقتل او را واضح شد بسیم بآن معاتب شد علی الصباح مدعی علیه

را حاضر خواست و بقتل او حکم فرمود مدعی علیه گفت مرا بچه جرم و بی
بقتل امر می نمائی داود ع فرمود بآنست که مرا بقتل تو امر نمایند
و مامور هستم بطلب بینه و اثبات حجت مدعی علیه چون دانست که البته
کشته خواهد شد اعتراف نمود بسبب قتل خود و گفت یا نبی الله بعد از آنکه من
پدر این مرد را کشته ام و گاوها او را گرفته ام و تو بجهت این بقتل من مامور شده
داود فرمود تا او را بقتل رسانیدند چون این خبر با بنی اسرائیل منتشر
شد و شایع گشت خوف و هیبت او بر ایشان مستولی شد و از او
خوف عظیم در دل ایشان جا نمود و دیگر دادیم داود علیه السلام را حکمت
یعنی نبوت یا کتاب زبور یا تمامیت علم و عمل یا هر کلام که موافق
حق و مطابق واقع بود و دادیم او را فصل الخطاب یعنی کلام خالص از
اشتباه و التباس و پاکیزه از شبهه که مخاطب بر وجه سهولت معنی مقصود
را از آن دریافتی و بعضی گویند که مراد از فصل الخطاب در اینجا سخن حکم
جدا کننده خصمان یعنی بسبب تمیز صواب از خطا و حق از باطل
و صحیح از فاسد یعنی علم احکام قضایا و حکومات و تدابیر ملک و سیاسات
و بعضی گفته اند که از جمله فصل الخطاب است آنکه در مقام وصل و فصل
نکند مثلا در کلمه شهادت بر مستثنی منه وقف ننماید و در آیه
فویل للمصلین توقف نکند بلکه او را وصل نماید بما بعد و هم چنین در مثل
آیه والله یعلم وانتم لا تعلمون بر کلمه انتم وقف جائز ندارند و معنا را

روایة شده که

و در نهج البلاغه منقول است از امیر مؤمنان علیه السلام پرسیدند از تفسیر فصل الخطاب
آنحضرت فرمود هو البینة علی المدعی والیمین علی من انکر و در رابع
کلام خصمین بان حکم منفصل و منقطع شود میتوان گفت که مراد از فصل الخطاب
کلام متوسطیست میان اختصار مخل و تطویل ممل و از انجاست که او را
وصف کلام حضرت فخر کائنات صلی الله علیه و آله وسلم گفته اند که
فصل لا نزر و لا هذر و لفظ اما بعد را فصل الخطاب گفته اند
بجهة آنست که آن کلمه فاصله است میان حمد الهی و نعت رسالت پناهی و
بیان مقصود و غرضیکه اشاره الیه است و حق آنست که بعد از بیان این همه
اوصاف حسنه و صفات پسندیده و ذکر عظمت قدر و جلالت
شان حضرت داود ع در مقام بیان ترک اولی او بر آمده و دلالت کند
در کیفیت این قصه و شرح این حکایه که تزویج حضرت داود علیه السلام
با زن اوریا باشد اختلاف بسیار است و بعضی این قصه را بطریقی
بیان کرده اند که منافی با شرع و عقل است و با عصمت انبیاء منافات
دارد و بعد از تفسیر آیات وارده در این باب اشاره باین
وجه مرده خواهد شد و وجه صحیح و معقول که با شرع و عقل که منافی
با عصمت انبیاء نباشد یکی از دو وجه است که مرحوم خلد آشیان
سید مرتضی علم الهدی در تنزیه الانبیاء و بعضی دیگران از مفسرین
نقل شده اول آنکه اوریا زنی را خطبه کرده بود و نزدیک شده

بو

بود که او را عقد کند اولیاء زن را با او نزاعی در خصوص اتفاق افتاده بود
بان واسطه زن را باو نداده بودند و میان ایشان بهم خورده بود و بعد از آنکه
و اتساع امیح از وصلت با اوریا داود علیه السلام از قصه آگاه
شد چون دید که به اوریا منفعتی برای خود خطبه کرده اولیاء زن بعد از خطبه
پادشاه و پیغمبری داود خطبه او را قبول کرده و آنحضرت آن را تزویج نموده
زن بود و او را هم بحباله عقد در آورد اوریا از شنیدن این
قصه ملول شد چون که بطریق خیر و ثنا و ندب معتقد این بود که
داود حسما و بینا که رفع آن نزاع و تشنگی نماید و در مقام اصلاح
مابین اوریا و اولیاء آن زن بر آمده و اولیاء زن را بخطبه
اوریا راضی کند و زن را باو بدهند و چون داود ع ترک این خیر
و ثنا و ندب و مستحب کرد و از برای خود خطبه نمود حق تعالی او را
تنبیه برای امر که ترک ندب باشد فرمود و بواسطه این ترک اولی او را
عتاب فرمود که دو ملک را بصورت دو مرد مخاصم نزد او فرستاد
و حکایه مذکور شد دوم آنکه امر زنان داود ع علیه السلام را
جایز بود که بالتماس مرا در دست از زن خود بر دارد و طلاق
دهد تا او بان زن تزویج نمود و این صورت عادت و سلو اخلاقات
برادری و طریقه مواسات و مودت میان ایشان بود و در نهج
الصادقین نقل شده که در روایه واقع شده که بجای طریقه انصار

باهم اجرای موسیقات میکردند و چون داود ع آوازهٔ حسن و جمال زن
اوریا را شنید و بود از او استدعای طلاق او نمود و اوریا به سبب عادت
آنحضرت را قبول کرد که زن خود را طلاق داد و آنحضرت او را عقد کرد
و از آن زن سلیمان ع بوجود آمد چون سزاوار و طریقهٔ مذهب و
روش حضرت و شان پیغمبری نبود که داود ع با جهت عظم منزلت و
جلالت قدر و ارتفاع رتبه و رفعت شأن و بسیار زنان که در
حبالهٔ او بودند از اوریا که یک زن بیش نداشت استدعای طلاق او
بکند و بانی و واسطهٔ حق تعالی برسبیل تنبیه و تادیب او دو ملک فرستاد
و ایشان آمدند و اذن خواستند جواب گفت که امروز روز عبادت
است نه روز حکومت و قضاوت روز دیگر بیائید ایشان باز گشتند
و از راه بام بیامدند و گویند که از سوراخ محراب داخل شدند
و حق تعالی حبیب خود را بجهة حفظ نفس او از ترک مندوب از این
قصه خبر میدهد و میگوید و هل اتیک نبأ الخصم الی آخر الآیة
یعنی و آیا آمد بتو خبر آن گروه که خصومت کننده بودند در وقتیکه بالا
رفتند بر سور غرفه یعنی بر دیوار بلند بالاخانه که معبد او بود
لیکن استفهام بجهة تعجب و تشویق است باستماع این قصه داود ع
و تنبیه بر موضع اختلال او و از تبیان نقل شده که جبرئیل و میکائیل
بر صورت دو خصم نزد داود علیه السلام و با هر یک جمعی از ملائکه بودند

وحضرت داود ع

وحضرت داود ع روزها را قسمت کرده بود روزی حکم فرمودی و روز عبادت
کردی و روزی بوعظه فرمودی و روزی بمهمات خاصهٔ خود پرداختی در روز
به بالاخانه برآمدی و پاسبانان و حرس بر حوالی او بسیار مردمان
را از دخول منع کردی و آن ملائکه بعد از منع پاسبانان بر عبادت
خانهٔ داود ع بالا رفته چون در آمدند بر آنحضرت و داود ایشان
را بدید پس بترسید از ایشان زیرا که بر صورت عجیب در غیر محل
و بیجا داخل از بالا سور غرفه که برخلاف عادت است بر او در
آمدند و در اندیشه شد با آنکه روز احتجاب بود و پاسبانان اطراف
غرفه را گرفته بودند و ممکن نبود که هیچکس بی اذن داخل شود و بعضی
نقل کرده اند که داود ع ایشان را غیبه بدید تا آنکه بله نزد او نشسته بود
چون یکبار نظر آنحضرت بر ایشان افتاد بهم برآمد و هراسان و ترسان
گشت و گمان برد که دشمنانند و بقصد قتل او آمده اند ملائکه چون
دهشت و خوف و ترس او را مشاهده کردند گفتند بآنحضرت که خوف
مکن و مترس که ما دشمنان تو نیستیم بلکه ما گروهی هستیم که خصم یکدیگریم
که ستم کرده بعضی از ما بر بعضی دیگر و این را بر سبیل فرض و قصد
تعریض گفتند نه کذب ملائکه که منافی عصمت ایشان است لازم
نیاید یعنی اگر بالفرض ما خصم یکدیگر باشیم و بعضی از ما تعدی بر بعضی
دیگر کرده و در رفع حکومت سوی تو کنیم پس حکم کن میان ما بحق و راستی

و درستی و جور مکن در حکم کردن میان ما و ستم منما و از حق دور مشو تا بلاده الیه
و راه نمائی کن ما را براه میانه که طریق عدل و داد است و
دور است از افراط و تفریط و میل نفس و متابعت هوا و هوس پس
آنحضرت فرمود که تحریر دعوی کنید تا آنچه محض عدل و صرف قسط است
حکم کنم یکی از آن گروه گفت ای داود مفروض ما اینست که
بدرستیکه این شخص برادر منست در دین یا در صداقت و الفت
یا در شرکت و خلطه و مراد از آن نود و نه گوسفند و مراد یک
گوسفند است و این تعریض و تمثیلست بزوجات و ترک تصریح
بیان نکته ابلغیت آن است در توبیخ زیرا که شخص متأمل هرگاه
واقف شود به معرض به تعریض زود بیشتر متأثر میشود از
آن و زودتر متنبه میگردد بان و این ابلغ از تصریح است بال
علاوه آنکه در این حسن ادبست و مراعات حفظ حرمت
آنحضرت است حاصل آنکه مدعی گفت که او نود و نه میش دارد و من
یک میش دارم پس بمن میگوید اکفلنیها یعنی یک میش مرا هم بمن بخش
یک گوسفند را هم بمن بده و تملیک من نما تا گوسفند صد عدد
شود و غلبه کرد بمن در این خواهش و گفتگو و نگذاشت که در او
تعلل نمایم چون مدعی تحریر دعوی خود کرد آنحضرت باو فرمود که
اگر در این دعوی صادق و راست گو باشی یا بعد از اعتراف مدعی علیه

داود فرمود

داود فرمود بتحقیق که ستم کرده است بر تو برادر تو بخواستن گوسفند تو
و اضافه کردن او بر گوسفندان خود و بعد حکم دعوی بطریق موعظه
حسنه فرمود بدرستیکه بسیاری از شرکاء که مالها بهم خلط میکنند البته
ستم میکنند بعضی از ایشان بر بعضی و زیادتی از حق خود طلب مینمایند مگر
آنکسانیکه ایمان آورده‌اند و عملهای شایسته بجا آورده‌اند و ایشان
بسیار اندک کمند در میان شرکاء یعنی غالب از شرکاء ستم کنندگانند و نیستند
از اهل ایمان که عمل ایشان شایسته باشد پس ملائکه بعد از استماع این
این کلام بصورت مستور و غایب شدند و داود علیه السلام از این
واقعه مستقر شد که این تعریض بحال او و داود یاکه زن اوریا
را بحق خود گرفت و گمان برد داود علیه السلام که او را امتحان و ازمایش
کردیم بآن حکومت یعنی فهمید و دانست که ما از این کلام امتحان
او کردیم و چون متنبه شد بر آن حال پس طلب مغفرت و
آمرزش کرد از پروردگار خود در آن و خضوع و برو در افتاد در
حالتیکه سجده کننده بود و توبه کرد و نادم شد و بازگشت بخدا
تعالی و پشیمان شد از آن رغبت اول و ترک ندب که شایسته بشأن
و بزرگواری او نبود و در روایة منهج داود علیه السلام تا چهل روز سر از سجده
بر نداشت مگر برای نماز کردن و چندان گریست که آب چشم او گیاه
و علف از زمین رویانید و هیچ وقت آب نمیخورد مگر که خلط شد

آب‌رسانند پشم و چشم او بود پس بعد از چنین طلب مغفرت و توبه و پشیمانی
و سجده و گریه آمرزیدیم او را و عفو نمودیم آن ترک اولی را از او
یعنی از ترک مندوب او درگذشتیم و بدرستیکه او را نزد ما قرب و
منزلت و کرامت است و مراد از مآب نیکوئی بازگشت است

حالانکه بنا بر قول امامیه که قائلند به تنزیه انبیا از جمیع ذنوب و
خطایا از صغائر و کبائر آن هم وجه اول که در سابق ذکر شد از
ترک اولی و ترک مندوب در سبب عتاب و تنبیه حضرت داود علیه السلام
صحیح است شرعا و عقلا و اول از آن وجهین اصح از ثانی است لکن
جماعتی که صغایر را بر انبیاء اطلاق میکنند و جائز دانسته‌اند
وجوه چند در این باب ذکر کرده‌اند که همه غلط و مزخرف و
نامربوط است و منافی با شأن انبیاست و لیکن از جهت
مؤمنین خالص شایسته نیست فضلا از آنکه با انبیاء نسبت داده
شود وجه اول از آن وجه نامربوط مزخرف این است که اوریا
زن را خطبه کرد وجه دوم آنکه داود ع اوریا را بجهاد فرستاده
بود و او شهید شد چون خبر قتل او به داود ع رسید آنحضرت بر امثال
او از شهدا که مقتول شده بودند جزع و ناله بیشتر کرد و بر او کمتر
محزون و ملول شد بجهت میل نفس او بنکاح زوجه او حق تعالی بجهت
این او را معاتب ساخت نعوذ بالله از اینکه گفته شود

بپیغمبر اراده

ویمکن بنا که استغفار او بجهت گناه
صغیره بود که از او صادر شده بود

پیغمبر میل نفس داشته بود بزن مردم وجه سیم آنکه در شریعت او مقرر بود
که چون زوجه فوت شود اولیاء او مزد احق بودند به تزویج زن او
از دیگری مگر کسانیکه از او اعراض نمایند و نخواهند او را و چون
اوریا کشته شد داود ع زن او را خطبه کرد و بجهت جلالت شأن
آنحضرت اولیاء زوجه نتوانستند که منع خطبه او کنند و خود تزویج
شوند بزوجه اوریا باین جهت باین عتاب الهی معاتب شد
و این نیز غلط است چگونه میشود که پیغمبر بسنت شرع خود عمل نکند
وجه چهارم آنکه داود ع روزی بعبادت مشغول بود مرغی
وزنی در نزد او بپرواز آمده آنحضرت نظر بآن زن کرد تا او را
بجهت آن بشناسد اگرچه این نظر مباح بود اما بعد از رفع نظر طبیعت
آنحضرت بآن زن مایل شد و چه بسا این میل از حکم خود و شغل بعبادت
شد بجهت خلجان قلب و وسوسه صدر که از آن همّ عارض شده
بود از بعض قول غافل شد حق تعالی بجهت این او را عتاب فرمود و این
قول نیز مزخرف است زیرا که حاصل این قول این است که پیغمبر اسیر
نفس و مائل بشهوات بوده باشد بحیثیتی که در مقام عبادت هم در رنگ
شهوت بوده بحدیکه از نماز و وسوسه حق فراموش کند این چنین
نفرت و غالب از مؤمنین از این صفت عار دارند تا چه
رسد بانبیاء وجه پنجم آنکه آن فضل الله و خلعت خلقت او

پرشانید و منوشر را برفع مرتبت داود و مرتبة الکلم باو کرامت کرد خطاب
کرد تصحیف باشند تصحیفی که طبایع از شنیدن آن تنفر کند و شنیدن
و عقل به بساطت آن منزجر کرد و پس طریق ادب و رعایت اصل
اقتصار آن میکند که بسائط انبیا از انبیا منقول طریق محض آیات قرآنی را
بر وجهیکه موافق عقل طاهر و شرعند تنزیه محض در مراتب ایقاد دینی
از حارث اعور از امیر مومنان علیه السلام روایة کرده که فرموده هیچ مردی را نزد
من نیارید که او زن اوریا را با داود علیه السلام نسبت دهد مگر که او را دو حد
مزنم یکی بجهت نبوت دیگری برای اسلام و نیز در آن کتاب از سعید بن مسیب
از امیر مومنان علیه السلام روایة کرده که فرموده من حدثکم بحدیث داود
علیه السلام علی ما یرویه القصاص جلدته مائة و ستین و هو
حد الفریة علی الانبیاء یعنی هر کسی که حدیث داود را بطریقی گوید که
قصه خوانان و نقالان میخوانند من یکصد و شصت تازیانه او را
میزنم و این حد افترای بر انبیاء پس صواب ترک جمیع وجوه مرویات
و اکتفا به یکی از دو وجه اول که در سابق گفته شد و اول از
آن دو وجه احسن از ثانی است الحاصل چون حضرت داود علیه السلام
بعد از التفات بر ترک اولی و توبه و انابه و استغفار و سجده و گریه
و ناله در آن ایام و خلع شد بخلعت مغفرت و عفو و امرزش و توجه
تمام مخصوص بحضرت رب الارباب و منقطع شده از جمیع ماسوی حضرت

[illegible]

واهل العلما

واهل العلما یا مرض خلافت را با و عطا فرمود که یا داود انا جعلناك
خلیفة فی الارض یعنی ای داود بدرستیکه ما کردانیم ترا خلیفه خود و
جانشین در زمین یعنی تدبیر امور بندگان خود را در کف با کفایت
تو نهاده ایم چنانکه سلاطین که استخلاف مینمایند غیری را بر بعض بلاد
و تدبیر امور اهل آن بلاد را تفویض باو میکنند پس حکم کن میان مردمان
بحق و راستی و درستی یعنی بر وفق امر ما اشیا را در موضع خود وضع نما
و پیروی مکن هوای نفس و متابعت مکن آرزوها را زیرا که اگر تابع
نفس شوی و بخلاف حق حکم کنی پس گمراه سازد ترا هوای نفس و
بگرداند ترا از راه خدا و طریق حق که آن جاده مستقیمه شریعت
است بدرستیکه آنها اینکه گمراه شوند و بگردند از راه خدا و طریق
حق و عمل نکنند بان از برای ایشان مهیا و آماده شده است عذابی
سخت و شدید و دشوار بسبب اینکه فراموش کردند روز شمار را
که روز حشر و روز محاسبه اعمال و جزای کردار است یعنی بواسطه
مخالفت حق و متابعت هوا و ملاذت خواهش نفس روز قیامت از
نظر ایشان محو شد و فراموش کردند آن روز را و چون غرض و مقصود از
استخلاف در زمین انتظام عالم بود و انتظام منوط بعدالت است که
منشاء آن حکمت است که موافق شرع باهر الامر و فساد عالم و خرابی
آن بتعدی و ظلم است که مصدر آن اتباع هوای نفسانیه و پیروی

طریق ضلالت سپرده باطل است که خدا اراده حضرت خالق است
چنانچه میفرماید و ما خلقنا السماء والارض وما بینهما باطلا یعنی
نیافریدیم آسمان و زمین را و آنچه میان آنهاست از انواع موجودات
آفریدنی باطل و عبث و بیفائده که هیچ فائده و غرضی بر آن
یا میگردانیم پرهیزکاران را مثل کسانی که بجهت خوف عقاب از
معاصی محترز نیستند مانند بدکاران و ما بکاران که با نواع معاصی مشغولند
یعنی هرگز مشرکان و کافران و فاجران و بدکاران را مثل اهل ایمان
و اهل تقوی و نیکوکاران نمیگردانیم بلکه درجه بلند و مقام ارجمند مر
اهل صلاح و تقوی و ایمان است و مرتبه اسفل السافلین منزل
کافران و مشرکان و فاجران است فصل آنکه از آیات شریفه
مطالب چندی مستفاد میشود اول آنکه تکلیف انسان با دشمن و بدگویان
صبر و شکیبائی است که مفتاح فرج است چنانچه با انسان کامل که رسول الله
است امر بصبر و شکیبائی میفرماید در مقابل اذیت و آزار
که عنقریب فرج و تسلط نصیب او خواهد بود الثانی آنکه هرگاه
مؤمنین که به بلائی مبتلا شوند باید متذکر بلایای انبیا و مرسلین داشته
ظاهر گردد و خود را بآنها تسلیه دهد چنانچه حق تعالی رسول الله
را در مقام تسلیه از آزار مشرکین ارجاع بتذکر قصه داود علیه السلام
الرابع آنکه جمادات و حیوانات هیچوقت از ذکر حق غافل نیستند

و در

و پیوسته بذکر و تسبیح حق تعالی مشغولند چنانچه میفرماید انا سخرنا الجبال
یسبحن بالعشی والاشراق یعنی شب و روز کوهها در مقام تسبیح هستند
خدا را و بذکر حق مشغولند و ما که خود را انسان و اشرف موجودات
میدانیم شب و روز بغفلت میگذرانیم بلکه وجود شریف خود را بلهو و لعب
صرف مینمائیم و از سنگ کمتریم زیرا که سنگ با آنکه جمادات هستند در عالم
جمادی خود از عذاب خدا ترسان است و ما با آنکه انسانیم هیچ باک نداریم چنانچه
در ربع الماضی گذشت الخامس آنکه داود علیه السلام که ملکان را
نزد او آمدند بفزع آمد یعنی از کثرت خوف بر خود بلرزید چون ملائکه
رفته بودند بصورت مهیب آمدند زیرا که آمدند و ملک محض تربیع و تعریض
و تنبیه او آمده بودند دیوار بالا رفتند پس هم خواهد بود که بی اجازه داخل شدن ملک
عصمت که عزرائیل که مامور بقبض ارواح است که از خوف او
بلرزد و تمام جوارح و اعضا را از شدت خوف از حق بحرکت در آورد
السادس آنکه شرکت کردن و با کسی شریک شدن کار نیکوئی نیست بلکه
بدکار است و منتهی به ظلم و فساد است زیرا که غالب از شرکا
ظلم و ستم میکنند بر شریک دیگر چنانچه حق تعالی از زبان داود علیه السلام
خبر میدهد که ان کثیرا من الخلطاء لیبغی بعضهم علی بعض صدق الله
و رسوله مگر بتجربه معلوم است حتی در سر سفره اگر با ملائم مجتمع شوی
آن ملا را مشغول میکنند که با شراب نزد خود میگذارد و تخم مرغ را بتو میدهد

التاسع آنکه چون حق تعالی دنیا و ما فیها را از عرش و فرش و ما بینهما
و ما تحتها و ما فوقها را باطل و عبث خلق نکرده بلکه مقصود و غرض
و حکمت [illegible] العاشر آنکه داود علیه السلام با وجود دارا بودن مرتبه نبوت
و درجه عصمت و انقطاع از خلق که همه انبیا مستجمع حکم کمتر بودند
اتباع هوا و میل نفس است مع ذلک من باب مبالغه و تاکید مخاطب شده
بخطاب فاحکم بین الناس بالحق و ما مأمور شده بعصمت و لا تتبع الهوی
پس از این آیات و آیات سابقه و لاحقه که بعد ذکر شد معلوم میشود
که حق تعالی چه قدر اصرار دارد و مبالغه و تاکید میفرماید در اجرای حکم حق
و ترک حکم بباطل و عدم اتباع هوا و هوس و ترک متابعه خواهش و میل
نفس تا آنکه مبادا متابعه هوا و حکم بباطل در دنیا در ضلالت و گمراهی
افتند و محاسبه روز قیامت را فراموش کنند که مستحق عذاب شدید شوند
پس و این مقتضیات احکام شریعه که بر بندگان مقرر گذشته نکات آن
متابعت هوا و میل نفس و اجرای احکام جور و ستم و در مقام ابطال
حق و اثبات باطل کوشند گویا این همه آیات را در قرآن نخوانده اند و ندیده اند
الحادی عشر آنکه سبب کفر و شرک و نفاق و علت ارتکاب معاصی و خطایا
و پرده رفتن از جاده مستقیمه شریعه و اقدام بظلم و ستم و جور نمودن
از اعتقاد فاسد است که بخیال خود کرده اند و آن اعتقاد فاسد
منشاء این همه مفاسد و ضرر و خسارت است و آن اعتقاد کردن

باینکه دنیا

باینکه دنیا و ما فیها عبث و باطل و بی فائده خلق شده و غرض و حکمت
و مصلحتی در خلقت انسانیت نیست و این اعتقاد فاسد مستلزم این است
که مؤمن و کافر و متقی و فاجر و مطیع و عاصی و موحد و ملحد مساوی
و هم درجه اند و این اعتقاد مستلزم جواز باطل است که
تسویه ایشان است مؤمنان و متقیان و مطیعان و موحدان
در مرتبه و درجه و مقام پس از این آیه استفاده میشود که هر کس ایمان
نیاورده و تکلیف باقی مانده یا هر کس که تقوی پیشه نکرده و مرتکب
فسق و فجور میشود و هر کس که اطاعت اوامر و نواهی الهیه
نکرده و معصیت میکند خلل در اعتقاد او است که اعتقاد
بجواز باطل کرده که آن تسویه در جزا بین مؤمن و کافر و
متقی و فاجر و موحد و ملحد و مطیع و عاصی و هر کس که فی الجمله
شعوری داشته باشد قبح این اعتقاد را میفهمد زیرا که عقلا
قبیح است تسویه ما بین مطیع و عاصی و پرهیزکار و فاجر
این است که خداوند از باب تعریض برای جماعت بد اعتقاد
میفرماید آیا مساوی میکردانیم در درجه مؤمن شایسته کار نیکوکار
را با کفار و مشرکین بدکردار و یا هم رتبه و مقام میگردانیم
پرهیزکار و مطیع نیکوکردار را با فجار و فساق و گناه
کار یعنی البته چنین نخواهیم کرد زیرا که این ظلم و قبیح است

آیه ۲۰

[illegible]

و از این قبیل مضامین در قرآن بسیار است چنانچه در سورهٔ مبارکهٔ
فاطر میفرماید و ما یستوی الاعمی و البصیر و لا الظلمات
و لا النور و لا الظل و لا الحرور و ما یستوی
الاحیاء و لا الاموات و در سورهٔ مبارکهٔ مائده آیه صد
میفرماید قل لا یستوی الخبیث و الطیب و در سورهٔ مبارکهٔ
زمر در آیهٔ دهم میفرماید قل هل یستوی الذین یعلمون
و الذین لا یعلمون و در سورهٔ مبارکهٔ حشر در آیهٔ بیستم
میفرماید لا یستوی اصحاب النار و اصحاب الجنة اصحاب
الجنة هم الفائزون و در سورهٔ مبارکهٔ فصلت در آیهٔ سی و چهارم
میفرماید و لا تستوی الحسنة و لا السیئة و از این قبیل مضامین
در قرآن بسیار است که دلالت میکنند بعدم دو جنس در درجه مساوات
نیستند پس ای برادر در دین بینا باش و کورانه قدم مزن و
ببین خدا و رسول چه میفرماید و قلب خود را منور کن بنور معرفت و خدا
شناسی و از وادی جهالت و تاریکی اوهام موهوم دنیا بیرون بیا
و در سایهٔ اوصاف حمیده و صفات حسنه آرام گیر و از حرارت شهوات
نفسانیه و آتش خواهشهای نفسانی احتراز کن که اگر چنین کنی
در قرب حق مقام گیری و در جنات [illegible] مسکن گیری و اگر در وادی
جهالت و کفر و فسق و معصیت [illegible] قدم زنی از رحمت حق دور و بعذاب [illegible]

[illegible]

ایة چهل و چهارم

آیه ششم و هفتم و هشتم

ایة چهل و چهارم سورهٔ مبارکهٔ حجرات آیهٔ ششم
یا ایها الذین آمنوا ان جاءکم
فاسق بنبأ فتبینوا ان تصیبوا
قوما بجهالة فتصبحوا علی ما فعلتم
نادمین ۷ واعلموا ان فیکم
رسول الله لو یطیعکم فی کثیر من الامر لعنتم
و لکن الله حبب الیکم الایمان و زینه فی قلوبکم
و کره الیکم الکفر و الفسوق و العصیان اولئک
هم الراشدون فضلا من الله و نعمة و الله علیم حکیم

ای گروه مؤمنین چون بر شما — فاسقی آرد خبر بر ناروا
فحص باید کرد چون نه سزد — بر گروهی تا نه مکروهی رسد
خود شما باشید زان بی خبر — آنکه نیند از جهالت [illegible]
پس شما نادم شوید از فعل خود — چونکه دانستید این ظلم و بد
در خبرها کو باید جستجو — تا پشیمانی نباید هیچ رو
میبدانید اینکه هست اندر شما — مخبر صادق رسول خدا
که برد فرمان تان یعنی کند — قول تان را او قبول از [illegible]
پس شما اندر کسیری از امور — او فتید اندر تعب زان ظلم و زور

شد ولید از امر فخر کائنات | سوی قوم مصطلق بهر زکوة
پیش ازین مابین آن قوم و ولید | خونی اندر جاهلیت شد پدید
پس باستقبال قوم مصطلق | آمدند از روی عزت متفق
او چنان پنداشت کایشان سوی او | مجتمع آیند از کینه جو
بازگشت و گفت با فخر بشر | کشته اند آن قوم مرتد سربسر
کرد خالد را روانه با سپاه | سوی قوم مصطلق در دم براه
گفت کن تفتیش اول در نهان | تا نگردد از تو خبطی بر عیان
ارتداد ار شد محقق کن قتال | ورنه رنج کس مده با احتمال
چون رسید او وقت عصر آنجا باز | دید بسته آن جماعت در نماز
بسته از ایشان زکوة و بازگشت | با پیمبر گفت یکجا سرگذشت
آمد این آیه که شد مذکور ه | این شود معلوم از سوق بیان
که پیمبر را بجنب مصطلق | داشتند ای باز صحبی نامحق
زاهد تقوی فرقهٔ دیگر چو پس | نزد پیغمبر بود بدار از حزم دهان
گفته حق در جهان لیکن خدا | حبب الایمان الیکم والولا
داد زینت آن شما را در قلوب | یعنی از ایمان نمایند بر وجوب
سوی تان هم کرد مکروه از فسق | آنچه باشد کفر و عصیان و فسوق
راشدون شد آن گروه از بهر فلاح | برده یعنی راه بر فوز و فلاح
این است فضل و نعمت از حق ارجمند | کو علیم است و حکیم است از ازل

لوتزا

مفتری را داند او از خلقتش | کرد تفتیش حکم از حکمتش
این نشد صحیح آنکه در نزد رسول | لب بقوم مصطلق بستن از فضول

در شأن نزول این آیهٔ شریفه در منهج روایة کرده که در سال
نهم هجرت حضرت رسول صلی الله علیه وآله ولید بن عقبة بن ابی
معیط را به قبیلهٔ بنی المصطلق فرستاد تا صدقات واجبه از
ایشان بگیرد و قبل از این در جاهلیت میان ولید و ایشان خونی
واقع شده بود چون خبر آمدن ولید بایشان رسید از سر عداوت قدیمه
گذشته تجدد اطوار محبت انگیختند و بجهت تعظیم و توقیر او باستقبال
او بیرون آمدند ولید به گمان آنکه ایشان بقصد قتل او می آیند
مراجعت نموده بعرض حضرت رسول صلی الله علیه وآله رسانید
که بنی المصطلق طریق ارتداد پیش گرفته زکوة ندادند و قصد
کشتن من کردند حضرت در غضب شده قصد قتال ایشان نمود قوم
بنی المصطلق آمدند گفتند نعوذ بالله من غضبه و غضب رسوله
پناه میگیریم بخدا از غضب خدا و رسول او بخدا که از ما تمردی
واقع نشده و همهٔ ما مطیع و فرمان برداریم و آنچه بعرض رسانیده
خلاف واقع بود آنحضرت بقول ایشان اعتماد نفرمود و گفت که
یا شما از این امر بیرون نیست یا شما باز می ایستید از عصیان
و ناهنجاری یا مردی را بشما میفرستم که بجای نفس منست تا مقاتله

کنند با ایشان قتال و جدال شما و تمام ذراری شما را اسیر کنند پس بعث
رسالت مآب امیرالمؤمنان علیه السلام کند است و فرمود که نزد
این کس است و برادر آن حضرت خالد بن ولید را با جمعی
بر ایشان فرستاد و فرمود که در خفیه تفحص احوال ایشان بکنی
و در کار ایشان احتیاط تمام نما تا ارتداد ایشان بر تو واضح شود
با ایشان مقاتله منما خالد چون به نزدیک آن قوم رسید جاسوسی
برای تجسس احوال ایشان فرستاد جاسوس در وقت نماز عصر به میان ایشان
رسید دید که بانگ نماز میگویند و نماز بجماعت
میگذارند و به شعار اسلام اقدام مینمایند باز گشت و صورت
حال بیان کرد خالد به نزد ایشان رفت ایشان گفتند قبل از این ولید
بیامد و ما برسم تعظیم باستقبال او بیرون رفتیم چون ما را دید مراجعت
نمود نمیدانیم که باعث آن چه بود خالد زکوة از ایشان بگرفت باز
گشت و صورت حال را بعرض حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
رسانید پس این آیه مذکوره نازل شد که حق تعالی میفرماید که ای
کسانیکه ایمان آورده اید اگر بیاید بسوی شما شخص فاسقی که
بیرون رفته است از حدود شریعت و فرمان خدا و خبری آرد برای
شما که موجب تألم خاطر شما بشود و باعث انزجار شما گردد پس
تفحص و تجسس کنید و دقت کنید در تحقیق صدق و کذب قول

او وبمجرد

او وبمجرد اخبار او عمل نکنید بجهت کراهت آنکه برسانید قومی را مکروهی
بگروهی در اموال و در انفس ایشان بواسطه نادانی و جهالة
خاصه آنکه چون فاسق گناهکار تجاوز کننده از اطاعت خدا
و رسول خبری آورد برای شما بدون تفحص و تجسس از صدق
و کذب او ترتیب آثار بر قول او نکنید مبادا که بواسطه نادانی
و عدم اطلاع بحال آن جماعتیکه آن فاسق خبر داد از حال ایشان
از ایمان و اطاعت و کفر و معصیت در مقام تلافی با آن جماعت
بر آئید و مکروهی بایشان برسانید و اذیت بایشان نمائید
که اگر چنین کنید پس پشیمان میشوید از تلافی خود نادم میشوید
از آن کرداریکه با آن جماعت بجا آورده اید از آزار و اذیت
و مکروهیکه بایشان رسانیده اید هنگامیکه معلوم شود کذب قول
فاسق و بی گناهی آن جماعت و خلاف واقع بودن خبر او و
ممکن نباشد تدارک عمل شما و همیشه تأسف خواهید خورد و
غمگین و ملول خواهید گردید و به هیچ وجه تدارک آن نتوانید کرد
و اگر اول بار تحقیق کنید و معلوم نمائید صدق قول او را
از این تأسف و ملالت آسوده خواهید بود و لهذا از آنکه حق تعالی
امر فرموده مؤمنین را به تبیّن و تجسس در خبر فاسق و عدم ترتیب
آثار بر قول فاسق بدون تفحص استفاده میشود به اینکه کار از کذب

وسخن دروغ گفتن واخبار بخلاف واقع دادن ونیکو پدید آید
ای گروه مؤمنان که رسول خدا صلی الله علیه واله در میان شما است
ومقتضی اجلال و بزرگواری او و لازمهٔ تعظیم و رفعت شان او
این است که سخن کذب و کلام خلاف واقع بحضرت او معروض
ندارید و اگر سخن بخلاف واقع و خبر دروغ بعرض او برسانید
یا مرتکب فعل غیر مرضی او شوید حق تعالی او را باز اخبار خواهد
ومطلع میفرماید و این موجب رسوائی شما میشود و باعث افتضاح
شما میگردد مگر آنحضرت را اطلاع ندهیم بکذب شما و اخبار
نسازیم بدروغ شما و اگر اطاعت کند شما را و فرمان برد شما را
بقبول کردن قول شما و عمل کند بگفته و رأی شما در بسیاری از
کارها هر آئینه برنج و زحمت و مشقت و هلاکت خواهید افتاد
زیرا که اگر قول و فعل شما میل نفس و اراده و هوا و هوس و از
روی عصبیت است پس برای رفع این مفسده و حفظ از وقوع
در این مهالک باید شما در جمیع امور اطاعت او کنید و رأی
صائب او را فرمان برید تا از مضیق هلاکت بیرون آمده و از
بر امید و بانبساط تام و نشاط تمام بر بساط مقاصد دلکش
مستقر شوید و از این کلمات و الطاف و هدایات مستفاد میشود
که بعضی از اصحاب آنحضرت را بر حسب نص المصطفی والصدیق

زیرا

قول ولید

قول ولید واسید شنیدند و بعضی دیگر که بحلیهٔ ایمان و کمال تقوی
آراسته بودند در این امر جسارة نمیکردند و حضور او از آن کار
پیدا شدند از این جهة حق تعالی بر سبیل تدارک صنیع ایشان
و تمجید ایشان فرموده که ولکن الله حبب الیکم الایمان
و لکن حق تعالی محبوب و دوست شما گردانید ایمان را که آن تصدیق
بخدا و رسول و بجمیع ما جاء به النبی است و زینت داد ایمان
را در قلوب شما و بیاراست آنرا در دلهای شما بانوار لامعه
واضحه و حجج مبینه ساطعه و مکروه گردانید بسوی شما کفر و
فسوق و عصیان را بنحو نفرت داد قلوب شما را و متنفر
طبع شما گردانید و بعید نمود شما را از کفر ورزیدن و بیرون
رفتن از طاعات و عدم امتثال بواجبات و ارتکاب محارم
و معاصی و نموده از ورود عناد و طغیان و از ابن عباس
و ابی جعفر علیه السلام نقل شده که مراد بفسوق کذب است و منع
تحبب و تزیین ایمان و تکریه و تنفیر کفر و فسوق و عصیان لطف و
امدادست بتوفیق در طاعات و تجنب از معصیت
و از الطاف الهیه این است که نصب ادله قاطعه و براهین
ساطعه فرموده و وعده ثواب داده بر طاعات و عبادات
و وعید و تهدید فرموده بعذاب و عقاب بر کفر و معصیت و نافرمانی

و این بهتر است که استغفار ربّ تعریضی بذم آن جماعتیکه در امر مذکور جسارت می‌نمودند و آنحضرت را وادار میداشتند بر تصدیق قول ولید و محاربه با بنی المصطلق چنانچه بعد ازین میاید اولئک هم الراشدون یعنی این جماعت که ساکت بودند بواسطهٔ اتصاف ایشان بصفات حمیده مذکوره راه یافته گانند بطریق صلاح و فلاح و محاسن امور بعصمتیکه اسبغ الله در ان و این تزیین ایمان و تکریه کفر و عصیان بواسطهٔ تفضلیست از جانب خدا و نعمة و رحمتیست از طرف حق تعالی و خدا داناست بصدق و کذب مخبرین و هر یکی را بر وفق آن جزا و سزا خواهد داد و خدا محکم کار است در امور بندگان از جملهٔ امور محکمهٔ او اینست که اخبار این امر فرمود زیراکه اخبار دروغ و سخنان کذب موجب فتنها و سبب انقسام بلاد است [illegible] انکه از ایات شریفه مطالب چندی مستفاد میشود الاول آنکه بیّنه که اقامه میشود در نزد حاکم باید عادل باشند زیراکه قول فاسق حجت نیست مگر بعد از تفحص و تجسس و حصول علم بصدق قول او الثانی آنکه قول فاسق از درجهٔ اعتبار ساقط است و اعتماد بر او نیست و اینکه قول او لا قول است اما قبل از تبین واضح است اما بعد از تبین و انکشاف صدق قول او

پس بواسطهٔ آنکه حقیقت امر و انکشاف واقع از فاسق معلوم شد نه بقول او لیکن فی الجمله قول او مشتمل بر خصوصیات [illegible] الثالث آنکه بر مؤمنان واجب و لازم است که بر صفت تبین و تفحص ثابت و مستقیم باشند و تسامح نکنند تا هیچ فاسق در مخاطبه و مکالمه مؤمنان با ایشان به کلمهٔ کذب و خلاف واقع و سخن دروغ و بهتان سخن نراند و بها بسفتنه فرا هم نیاید و مؤمنین از یکدیگر بد دل نشده ملالت نگیرند زیراکه فاسق چون بفهمد و یقین کند که بنای مؤمنین بر این نیست که هر چه او بگوید و خبر دهد از روی فرض و لزوم در مقام تحقیق قول او بر نیایند و تفحص و تجسس تمام در صدق و کذب خبر او نکنند البته بواسطهٔ رسوائی و افتضاح خود ترک این صفت خبیثه که یا از اصل ترک سخن میکند یا از روی حقیقت و واقع میگوید و از دروغ گوئی دست بر میدارد لیکن و سایر مؤمنین از مهلکه نجات می‌یابند اما فاسق از مهلکهٔ رسوائی و افتضاح در صورت کشف کذب قول او نجات می‌یابد اما مؤمنین از مهلکهٔ وقوع در فتنه و شرور نجات می‌یابند العیرة عمده نقار و دل تنگی و کدورت در میان مردمان و مسلمانان از این راه است که بکره ترک این تکلیف که وجوب تبین

[illegible]

مؤمنین برای امتثال التکلیف منه

و تفحص ننما در خبر فاسق بخی کرده اند و فاسق هم بسیار اند چون دیدند که
خریدار قول ایشان است و مشتری اقوال کاذبه ایشان بسیار اند و بازار
ایشان رواج است نظر به خبر سیره حق در جعل اخبار کاذبه
و انتشار آن جد و جهد تام و سعی تمام میکنند و مایۀ واسطه
بیع برادران ایمانی القاء عداوت و احداث دشمنی میانه
و با یکدیگر دشمن کنیم همه را در مهلکه و فتنه و فساد اندازند چنانچه
و آشوب عظیم در بیع بنده گاه خدا هم رسیده و همه ستد به مردمان
مبتلا شده اند در سواد خاص و عام گشته و هیچ ملتفت نیستند
که این همه فتنه و آشوب و ابتلاء و رسوائی از چه ماخذ است
و دانسته نمیشود که سبب تمام این آشوب و ابتلاآت و
خرابی کارها عدم تبیّن و تفحص است در اخبار فاسق
الرابع آنکه حق تعالی تهدید و توعید کرده از دروغ گوئی و سخن خلاف	بندگان و مؤمنان را
واقع گفتن بآیه که واعلموا ان فیکم رسول الله یعنی بدانید ای
بندگان و مؤمنان که پیغمبر خدا در میان شما ثابت است تعظیم و
اجلال او این نیست که بعرض او سخن کذب و خلاف واقع برسانید
بلکه مقتضی عظمت و جلال آن بزرگوار بهتر و رات کوئید و ترک
دروغ کوئید و اگر ترک تعظیم و تجلیل او کنید بگفتار دروغ و اظهار
سخن کذب و خلاف واقع حق تعالی بواسطه حفظ شئونات رفعت و اجلال

و ذات عظمت

و ذات عظمت و جلال او در مقام اخبار او برمی آید و مطلع میگرداند او را
بکذب و دروغ گفتار شما و رسوا و مفتضح میگرداند شما را چنانچه در باب ولید
حفظ ذات عظمت آن بزرگوار نمود ولید را رسوا و مفتضح گردانید	آنحضرت
بکشف گفتار کذب او اعنی بیان حال ولید در شکوات برای نبی کاذب
و دروغ کو یعنی عادة الله جاری است بر رسوائی هر فاسق دروغ کو
و به تجربه معلوم شده که حق تعالی به سبب اسباب کشف حال دروغ کو
مینماید و در حضور او را رسوا و مفتضح و خجل و منفعل و شرمسار میگرداند
پس ملتفت باش و ترک این صفت خبیثه نما و خود را رسوا منما
الخامس آنکه حق تعالی اگرچه دروغ فاسق را فرموده غیب و کشف
حال او میفرماید باخبار کردن پیغمبر خدا بکذب گفتار او یا به سبب از اسباب
غیبیه که فراهم میآورد برای کشف حال او از برای سایر مؤمنین در هر
عصری از اعصار و هر مصری از امصار لکن اگر بر فرض گاهی بجهت بعض
از مصالح خفیه اغماض و صرف نظر فرماید خدا در کشف حال کاذب
و رسوائی او و عمل شود بر طبق قول فاسق دروغ کو نتیجه کذب او عاید
او میشود و ضرر اخبار دروغ او عاید او خواهد شد و در تیه ندامت
افتاد چنانچه میفرماید لو یطیعکم فی کثیر من الامر لعنتم یعنی اگر رسول
خدا صلی الله علیه و آله یا سایر مؤمنین که فاسق خبر کذب با ایشان برساند
بنای الطاعة قول او کنند و فرمان او برند بجهت گمان بر دروغ او

اخبار

در بسیاری از کارها بر انگیخته بر نج افتید و هلاک شوید و بوبال
کاذبه برسید و متضرر میشوید زیرا که اکثر قول و فعل شما برای امیال
نفس و عصبیت است پس برای حفظ از ان ضرر و خسارت
و دوری از رنجها و ملالت و هلاکت شما اطاعت رسول کنید و از ترک
کذب و دروغ و تحقیق صفت صدق در است السادس انکه
عادة الله تعالی برین جاریست که انچه خیر و خوب و پسندیده است و
صلاح حال عباد و اسباب نجات بنده گانست برای ایشان فراهم میاورد
و انچه بد و ناشایسته و ناپسندیده و موجب فساد و ضرر حال عباد و
اسباب بعد از رحمت و قرب بعذاب و جهنم است برای ایشان فراهم نمیاورد
و از باب لطف و مرحمت بی میل و تنافر طبع از ان اشیا را با ایشان
عطا میفرماید چنانچه میفرماید ولکن الله حبب الیکم الایمان و
زینه فی قلوبکم وکره الیکم الکفر والفسوق والعصیان
چون بود از اخبار ولید اصحاب دو دسته و دو فرقه شده بودند بعضی انحضرت
را ترغیب میکردند بر عمل بقول ولید و وامیداشتند انحضرت را بر جنگ قوم
بنی المصطلق و جماعتی که بحلیه تقوی اراسته بودند در این اخبار
تنکر مینمودند و ساکت بودند پس حق تعالی بر سبیل استدراک مدح این جماعت
فرمود که حق تعالی دوست گردانید بسوی شما ها که سکوت داشتید از
تحریک انحضرت بر محاربه بنی المصطلق ایمان را که ان تصدیق است

بخدا و الرسول

است

بخدا و رسول و بجمیع ما جاء به النبی و زینت داده است انرا و بیاراید
ایمان را در قلوب شما ها بواسطه نصب ادله واضحه و براهین ظاهره
و بینه ساطعه و مکروه گردانید و دشمن ساخت بسوی شما ها
و نافر طبع شما گردانید کفر و فسق و ارتکاب معاصی و نافرمانی را
که از روی عناد و طغیان بود و حاصل معنی تزیین و تحبیب ایمان و
تکریه و تنفیر شما از کفر و فسوق و عصیان این است که چون شما
از روی میل و اختیار خواهش و استدعای ایجاد استعدادات
خیریه از ایمان و طاعت و تقوی و امثال انها بلسان اجابه
مسئول شما که ان استعدادات مکنونه را وجود دادیم و ان
استعدادات شریه از کفر و فسق و معصیه و نافرمانی و امثال انها
که از روی اختیار خواهش و طلب انها نکرده بودید ایجاد نکردیم و این است
معنی لطف و امداد و توفیق حق تعالی در طاعت و تجنب از معصیت
و در استدراک مدح اجماعت ساکتین اشعار است بر تعریض
ان گروه که ترغیب میکردند بر عمل بقول ولید و تحریک بر محاربه
با بنی المصطلق بواسطه جلب منافع از غنائم و سبی ذراری ایشان
زیرا که این گروه محرکین کسانی هستند که از روی میل و اختیار خواهش و
استدعا کمر تعصب ایجاد ان استعدادات شریه را که در زمان ایجاد
حقایق و ذوات نوع انسانی بمقتضای حکمت و مصلحت کامنه برار حقایق ایشان

کرده بودید
را که در زمان ایجاد حقایق و ذوات نوع بنی آدم مغروز کرده
و بنیان ایم خزانت ایشان از طلوع تصلاح و منافع انها
وا داده و مختار نموده در استعداد و جعل انها

معترف که وضع باب ارشاد و اطلاع بقبایح و مفاسد و ضرر آنها نمایان
داده و مختار نموده در استغفار و عفو آنها از کفر و فسوق و عصیان
لهذا مسئول انبیاء را اجابه که آنچه را که از روی میل و اختیار خواهش
و استغفار و عفو آن استعدادات و مقتضیات بشریه که از آنها ایجاد
نموده و ترجیح انتقال در سابق در سوال مبارکه در ذیل آیه
شریفه و داود و سلیمان اذ یحکمان فی الحرث مبسوطا تحریر شده
السابع انکه این آیه شریفه رد است بر جبریه و دلیل است
بر بطلان مذهب فاسده ایشان زیرا که آیه صریح است که تحبیب ایمان
و تزیین آن که در قلوب ایشان و تکریه کفر و فسوق و عصیان که
از ایشان پس چگونه حق تعالی تحبیب و تزیین چیزی نماید که محبوب او
سبحانه و تعالی نباشد الثامن انکه آنکسانیکه مزین شده
بزینت ایمان و متصفند بصفة تقوی بواسطه اختیار استعدادات
خیریه این اشخاص متصفند بصفة رشاد و معالی امور و سداد
و راه یافته کانند بطریق صلاح و مبا شدند از رستگاران و اهل
فلاح نه غیر ایشان التاسع انکه این تحبیب و تزیین ایمان
و تکریه کفر و عصیان تفضلات است از جانب حق تعالی و نعمتی از حضرت
از حضرت او تعالی پس بر هر کس حاصل شده فضل او را باید بداند
و شکر او را باید بجا بیاورد تا ترقی کند و رو بازدیاد نماید تمام شد

تم تمت

مقتضای لئن شکرتم لازیدنکم

که ثابت و راسخ شود در قلب او ما الله اکبر قدر از اندازه شکر زیاد
نه برد از از مقتضای و لئن کفرتم ان عذابی لشدید ان نعمة عظمی
تنزل کند و رو باحطاط نماید تا بمرتبه که بکلیه از دست برود و نعم
ما قال شکر نعمت نعمت افزون کند کفر نعمت از کفت بیرون کند
تمام شد تفسیر آیات وارده در باب قضاء و شهادت در کمال
استعجال و نهایه اختلال احوال و دماغ سوختگی و عدم اجتماع اسباب
در دار الخلافه طهران در منزل جناب مستطاب اجل اکرم آقای
مظفر الملک در خیابان ناصریه جنب الغفاری حضرت اجل اکرم افخم
اعظم آقای ظهیر الدوله دامت افاضاته علی ید مؤلفه حسن بن عبد الرحیم
التوری العزیزی اصلا و الساکن فی قزوین مولدا و موطنا و المجاور
مدفنا انشاء الله تعالی در نهار روز دوشنبه بیست و سیم
۱۳۲۴
شهر محرم الحرام هزار و سیصد و بیست و چهار هجریه نبویه علی هاجرها
آلاف التحیة و الثناء مطابق
سال ئیلان ئیل ترکی که هر روز
از دو ئیل ترکی باقیمانده
۲۵
و روز چهارشنبه آینده
تحویل شده ئیل ئیل
ترکی است اللهم عجل
فرج ولی الامر محمد و آله
الطاهرین
۱۳۲۴

[illegible]

چگونه مجال این وهم و خیال است و جای انکه اعتقاد
داشته باشیم بعدم اثبات که علم ما کان و ما یکون و علم
ما هو کائن الی یوم القیمه چهار در قرآن است چه از
تفاسیر ظاهریه لفظیه و چه از بطون قرآنیه
که علم آنها در نزد اهل بیت علیهم السلام مخزون است
چنانچه حق تعالی در مقام بیان شأن و رتبه و مقام
و درجه این کتاب و علوم مودعه در آن می‌فرماید
و در آن میفرماید لا رطب و لا یابس الا فی کتاب
مبین بلکه اگر تمام ملائکه و جن و انس نویسنده شوند
و تمام درختان دنیا قلم شوند و تمام انهار و دریاها
مرکب شوند و تمام طبقات زمین و آسمان صحیفه
صحیفه و ورق ورق شوند بمنزله کاغذ ظاهر آینه
قلمها تمام شوند و آبها خشک شوند و صفحات و
اوراق تمام گردد و نویسنده گان خسته شوند
و بیان مطالب مندرجه در قرآن و شرح علوم مکنونه
در این کتاب مستطاب تمام نخواهد شد بلکه عشر
از معشار آن بتحریر در نیاید هیچ جای خوف
مبالغه که معنی این آیه قل لو کان البحر مدادا لکلمات
ربی لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات ربی و لو جئنا بمثله مددا

[illegible]

ملستو نهم

روی خود پس راست کردم بهر دین | یکجهت از ملت ادیان بالیقین
وان بود حق فطرة یزدان که کار | خلق شان کرد او بدین استوار
خلق مفطورند بر دین الست | که نبدلند از ره فطرت حق پرست
باز نتوان بر فطرة از بنده تمام | هست بر توحید یکسر مستقیم
همچنانکه عقل در آدم نهاد | دین عقل اندر نهاد هم نهاد
عقل و دین با هم همانا جفت بند | خلق از حق در نهاد آدم اند
دین حق مبدل نگردد جل جلاله | هر چه مصنوع است از تغییر ذو الجلال
اختلاف آن از ره طبع بشر است | تا نه پنداری که این دین خداست
نیست دین خدا مبدل بی ریح | دین فطرت کردگار بی تبیج
دین فطرت دین اسلام است و کی | طفره از توحید نبود هیچ کس
دین قیم آن هیچکس را نای | ملتند اند اکثر ازو ناآشنای
رو تو بر او نا شیدا در جهاد | یا منیبین الیه واتقوه
واقیموا الصلوة امر دگر | هم مباشید از گروه مشرکان
چون بیامد از توحید دلیل | هر که راه نبود ز بند اند سبیل
زانکه کاه دین خود کردند جدا | هر جدا از فرقه فرقه هم شوند
هر گروه هر آنکه باشند نزد شان | زامر دین باشند بر آن شادمان

در سورهٔ مبارکهٔ روم در آیهٔ سی ام و سی و یکم
فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ
الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ
لِخَلْقِ اللَّهِ ذَٰلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَ
لَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ
۳۰ مُنِيبِينَ إِلَيْهِ وَاتَّقُوهُ وَأَقِيمُوا ا
لصَّلَاةَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ
۳۱ مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا
شِيَعًا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ

یعنی ای حبیب من محمد صلی الله علیه و آله چون دانستی و بر تو معلوم شد که کفار و مشرکین و عبدهٔ اصنام و صاحبان ادیان باطله و ملل فاسده از ضلالت و غوایت به هدایت مهتدی نشوند و در وادی جهالة و ضلالت و غوایت خود مصرّ و ثابت و راسخند پس تو راست کن روی خود را برای دین حق یعنی در جادهٔ دین اسلام استقامت کن در حالتیکه مایل باشی از همهٔ ادیان و رو برگردانیده باشی از جمیع ملل و رو آورنده باشی بدین اسلام و توجه تام کننده باشی یعنی بعبارت اخری ملازم و متابع دین خدا باش که طریقهٔ مستقیمهٔ دین اسلام است و برات وجب التفات مکن و از آن دین قویم منحرف مشو

اگرچه این

اگرچه این خطاب بحضرت رسول الله صلی الله علیه و آله است لکن مراد جمیع مکلفان است و وجه توجه خطاب بآنحضرت بتعظیم و تفخیم اوست زیرا که آنجناب رئیس و مهتر و بهتر و پیشوای امت است و امر بآنحضرت امر بجمیع امت است یعنی باید که تمام بندگان بر دین اسلام ثابت قدم و راسخ باشند و بر استقامت مداومت کرده و پیروی کنید و ملازم شوید دین راست و درست را که دین اسلام ان چنان دینیست که از بدو مردمان را بر آن دین در رحم مادر خلق کرده یعنی فطرة الله التی فطر الناس علیها این است که چون حق تعالی اطفال خلقت بنی آدم در رحم مادر در ابتدای ایشان را بر دین اسلام خلق فرموده و بملت و دین اسلام که لا اله الا الله است در رحم مادر سرشته بر دین و ملت اسلام سرشته و هنگام تولد که پا به دنیا میگذارند بر دین و ملت اسلام پا به دنیا میگذارند و بعینه بر طریقی سرشته یعنی بر دین و ملت اسلام نشو و نما میکنند تا مادامیکه صاحب تمیز و قوهٔ ممیزه شوند و بزرگ شوند لکن پدر و مادر بحسب ظاهر و شیطان بحسب باطن او را اغوا میکنند که از دین اسلام بر میگردد و دین یهود یا نصارا یا مجوس یا غیر اینها از ادیان باطله و ملل فاسده را اختیار میکنند پس حق تعالی اعلام میکند بندگانرا که ملازم شوید و ثابت باشید باین فطرة خدائی که حق تعالی از فرط لطف و کرم آفریده است انسان را بر آن

دین اسلام است و خلقی است که

فطرة در رحم مادر پس از آن تغافل نورزید و کول [illegible] نشوید
و سخنان پدر و مادر را گوش نکنید و قبول ننمائید که شما فطرة
خلقت شما را میگشایند بجادهٔ مستقیمهٔ اسلام اگر پیروی پدر را
و مادر را نکنید و گوش بسخنان ایشان ننمائید و اطاعة سخنان
نکنید و هیچ تبدیل و تغییر نیست مر خلق خدا را یعنی مردمانی که خدا
خلق کرده برابر بنده گان هیچ کس قادر نیست که او را محو و محق
کرده اند و آن دین که مأمور بود پیغمبر و تمام امت او باقامهٔ وجه
برابر آن و استقامه بر آن که بقدر موئی از آن منحرف نشوند
و میل بادیان دیگر نکنند و برآت و در آخر و در استر پیدا دارند او را
و ثبات در آن باشند در او آن دین که راست و مستوی
کیش راست مستقیم که ابدا اعوجاجی و کجروی در آن نیست ولکن بیشتر
مردمان نمیدانند استقامه و راستی و در استر از اسباب اعوجاج طبع
و کج طبیعه خود شان و عدم تدبر و تفکر در آن و آن روا دارد
شما دین اسلام باید در حالتی باشد که شما باز گردنده گان باشید
بسوی او و ثابت باشید و مستمر باشید بسوی او و از غیر او رجوع
نمائید و از همه چیز به تبرئه و انقطاع نمائید و در جمیع الوجوه
بسوی او توجه کنید و با آنکه ملازم فطرة اسلام باشید در
حالتیکه راجع و باز گردنده گان باشید بسوی او و بترسید از او

[illegible]

[illegible]

در ترک معصیة یعنی از ترک این یعنی فرائض نماز آن بترسید که فرو خسارت
بسیار رو داده است به شارت و بر پا دارید نماز را که ستون این
دین است و اعظم ارکان ادبست و مواظب باشید ارکان و آداب
و شرائط او را و نباشید از زمرهٔ مشرکینی که ترک نماز نموده و نباشید
از کسانیکه تفریق و پراکنده کردند دین خدا که به واسطهٔ هوای نفس خود
گشته گروه گروه و فرقه فرقه و هر گروهی و فرقهٔ امامی پیروی کردند
او را و میخوانند خدا را که [illegible] برای ایشان [illegible] گروهی بت پرستیدند
و گروهی ملائکه پرستیدند و فرقهٔ ستاره پرستیدند و فرقهٔ آفتاب و
زهره ماهتاب و هکذا و محتمل است که مراد یهود و نصاری باشند
که هر یکی چندین فرقه شدند و هر فرقه بآن دینی که در نزد ایشان
است شادان و مسرورند یعنی هر گروهی بدینی که اختیار کرده شاد و
فرحناکست و باطل [illegible] گمان میکنند که آن حق است که او اختیار کرده
و در [illegible] در ذیل این آیه شریفه از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت
کرده که بعایشه فرمود هؤلاء هم اهل البدع و الاهواء لیست
لهم توبة انا منهم برئ و هم منی براء یعنی این جماعة که خدا
در قرآن توصیف ایشان فرموده من الذین فرقوا دینهم و کانوا شیعا
کل حزب بما لدیهم فرحون ایشان اهل بدعتند از دین [illegible] که بهوای نفس

و محتمل است که مراد اینها امت باشند
که بواسطهٔ دنیا پرستی و حب ریاست
بدعتها گذاشته فرقه فرقه شدند
چنانچه

و و بنیاد بیشترین انواع بدعتها در دین اسلام میگذارند برای هر کنایه بدعت
و از برای آن طائفه که بدعت میگذارند و راه زن دین هستند و مردم
را گمراه میکنند و بضلالت میاندازند توبه نیست یعنی توبهٔ ایشان
قبول نمیشود و من از این طائفه بیزارم و ایشان هم از من بیزارند و
بیزاری میجویند العزیز ملتفت باش که راه زن دین بسیار است
[illegible] بعد از آنجناب بسیار بدعت و اهل بدعت بسیار و
جهال بسیار شدند و همت گماشتند در بدعتها و بیرون بردن مردم
از دین و جمعیت در اطراف خود جمع کرده و دکانها در مقابل مذهب
حقهٔ جعفری باز کردند تا آنکه در زمان گذشته هفتاد و سه فرقه
شدند و اکنون که سنهٔ هزار و سیصد و بیست و چهار از هجرت
نبوی است فرق اهل بدعت زیاد شدند که از شماره و تعداد بیرون است
بلکه اگر نیکو تأمل کنی و بدقت در اعتقادات مردم نظر نمائی معلوم
و محقق و ثابت و مبرهن و ظاهر و هویدا و واضح و آشکارا میشود بر تو
که هر کسی یک دین جدید و ملت تازهٔ موافق عقل ناقص و سلیقهٔ
معوج و کج خود پیدا کرده و باو روش راه میرود و بعضی آیات قرآنیه
و احادیث نبویه و اخبار ائمه صلوات الله علیهم را مهمل و لغو
و مضحکه میدانند و کار بسیار زشت [illegible] انکار [illegible]
عوام تمسک به آیات قرآنیه و اخبار نبوی میشوند [illegible] تأویل [illegible] در آنها

میکنند

موفق بتوبه نمیشوند
و اگر موفق نشوند

میکنند که منافی با مراد خدا و رسول و مخالف با ضروریات دین و
قواعد دین اسلام است و گاهی هم تمسک میشوند بآیات و اخبار
متشابهه و بآراء فاسده و هوا و هوس خود تأویل و معنا مینمایند و گاهی
اخبار جعل میکنند و نسبت بحضرت نبویه و ائمه معصومین علیهم السلام
میدهند و با این حیله و مکر عوام جاهل بیچاره را از راه
میبرند و دکانها باز میکنند و برای ریاست چهار روزهٔ دنیا آخرت
را برباد فنا میدهند و با مشرکین و کفار هم درجه میشوند در جهنم
مسئله [illegible] از آیات شریفه [illegible] استفاده میشود
اول آنکه مسلمان آنکسی است که از جمیع ادیان و ملل و مذاهب اعراض
داشته باشد و چشم از همه پوشیده و بالمره دست از تمام ادیان و ملل
و بجمیع حواس ظاهره و باطنهٔ خود توجه کند بدین اسلام و با خلوص
تمام و اقبال تام رو باو کند زیرا که میفرماید اقم وجهک للدین حنیفا
و حنیفا حال است از برای ضمیر فاعل در اقم یعنی تو رو آر و توجه کن
بدین اسلام در حالتیکه حنیف باشی و حنیف کسی است که میل
باسلام درست و در راستی صحیح داشته و ثابت قدم در آن باشد برابر
و از غیر دین اسلام معرض و رو برگردانیده و بپوشد چشم خود را
[illegible]
زیرا که [illegible] خارج [illegible] ادیان

و هیشتر در مجالس و محافل و خلاء و ملاء عیب جوئی دین خود میکنیم
حسرت خوردیم از خوبی قواعد و رسوم اروپا با طمطراقها و عیبهای انها
و ذوق و شوق تمام خود را بطرز انها در میاوریم و ترویج قواعد و قوانین
انها در میان اهل اسلام میکنیم و همه را پسندیده میدانیم و انچه قواعد و
قوانین و احکامات که خدا و رسول معزز فرموده اند و انها را دین اسلام
نام نهاده اند در باب عبادات و معاملات و سیاسات و چه در باب
تزیین رجال و نساء و چه در باب ماکولات و مشروبات و ملبوسات
و چه در باب اخوت و مصاحبت و مجالست و مخاطبت و محاکمه و مرافعه
و مخاصمه و چه در باب موانست و مجاورت و مسافرت و مصافحه
و معانقه و چه در باب اداب عیش و عشرت و حمام و مساجد
و بازار و معابر و کوچها و قبرستانها و اموات و چه در باب اداب اکل
و شرب و ضیافت و اغذیه و ادویه و تربیت اطفال و زنان
و غلامان و کنیزان و خدمتکاران و زیردستان و چه در باب اداب سراج
و نکاح و غیر ذلک جمیع انها در نظر ناپسند و غیر مطبوع آمد و ترک نموده ایم
بلکه اگر کسی حقیقت کهنه مذهب را به بلینیم که طریقه عبادت و اخلاق
و اکل و شرب و ملبوس و وضع خانه و زندگی او موافق با قوانین اسلام
و مخالف با طریقه جدیده فرنگی ما باشد که از روی قوانین خارجه
اخذ کرده اند با آن شخص راضی نمیشویم و از مجالست با او کراهت داریم

و طهارت

و معاشرت و مباشرت

وادورا جشن میگیریم و تبع دیگران عید میکنیم و از وعظ و ... اعراض و تغافل
الثالث انکه جمیع ادیان حقه از آدم الی خاتم کلا خلق شده مجعولند
پیش از خلقت مکلفین بان دین و مکلفین به دین ... الان
ایجاد و خلقت شده در رحم مادر با انبیاء جمیعا را بدین حق
رسانید که انبیاء و مرسلین از برای تبلیغ آن دین حق بودند خلق
و هم چنین دین اسلام را قبل از خلقت انسان در رحم مادر
مجعول و خلق نموده و با نظام خلقت هر یک از انسان در رحم مادر
بر همان دین اسلام خلق فرموده زیرا که میفرماید فطرة الله التی فطر
الناس علیها لا تبدیل لخلق الله که مراد از فطرة الله دین مجعول
و خلق شده است و لا تبدیل لخلق الله شاهد صدق است بر مدعا
زیرا که مراد از خلق الله دین اسلام که مخلوق و مجعول الرب
که ابدا تغییر و تبدیل باو راه ندارد و لیس حامد مینه این است
ملازم گوید و ثابت باشید دین افریده شده خدا را که حق تعالی
او را جعل و خلق نموده و افریده اینچنان دین خلق شده که خلق نموده
مردمان را در ارحام امهات بر آن دین که فطرة و دین خلق
که ابدا بار او تغییر و تبدیل نیست و قضیه فرمود لا تبدیل
لخلق الله اکرم بصورت صورت تعریف کلی میخواند است یعنی
البته تغییر و تبدیل نمیدهد آن دین را خدا برای تمام خلق و ... اراده

پس از این بیانات معلوم و محقق میشود که حق تعالی از دو فرزند آدم فطرت و
صلاحیت دیگر فضل و کرم حفظ نموده پدر و مادر و شیاطین را از زدودن تقلید
محض منع کرده و هیچ در مقام فکر و تدبر و تأمل برنیامده و گفته
بود که قضیه لا تبدیل لخلق الله ثابت است بصورت نفی بمعنی البته
تبدیل و تغییر نشود دین خدا که دین اسلام باشد و اگر از این اتباع
کنی و او را تمام و کمال که قضیه بصورت نفی است و بنا بر این
معنا آیه این است که تبدیل و تغییر نیست مر دین خدا را نمیکنند
نمیتوانند او را محو و محق نماید و اینها نیست با این همه فرق
مختلفه که اسلام پیدا شدند زیرا که این فرق باطله بواسطه بدعتها که
جعل کردند و در دین خدا اخذ کردند چگونه میتوان گفت که گرفتار نیست که
تغییر و تبدیل در دین اسلام را این در جواب گوییم که مراد
از اینکه گرفتار نیست که تبدیل نماید و تغییر دهد این است که تبدیل
و تغییری که موجب اشتباه خلق شود نمیتوانند بدهند و این بدعتها
که صاحبان این فرق باطله در دین نهاده اند و بطلان بدعتها
واضح و آشکار و ظاهر و هویداست که بطلان آن بر احدی از
روی انصاف ملاحظه کند اصلا پوشیده و پنهان نیست و هر کسی که
متابعت صاحبان بدعتها میکنند عمداً و عالماً متابعت آنها میکنند
نه اینکه امر را بایشان مشتبه شده باشد و آن بدعتها را حق تصور

باشند

ادیان حقه را قبل از مکلفین خلق فرموده و در آن ان خلقت هر یک از مکلفین در ارحام امهات ایشان را بر همان دین حق
آفریده و خلق نموده و همیشه بر همان دین حق نشو و نما میکنند تا آنکه بزبان بیاید و وقت تمیز پیدا میکنند آنوقت باغوای شیاطین
انس و جن و هوای نفس و عدم تدبر و تفکر از آن دین حق برگشته اختیار دین باطل میکنند و اگر چنانچه همه مردمان واگذاشته
میشدند و مغرور و مضل ایشان را از راه نمیبردند دین دیگر را بر این دین اختیار نمیکردند زیرا که همه قائل بتوحید و
دین اسلام بودند و غیر اسلام از آن و غیر منکر آن زیرا که آن مجبول بفطرت و مشارف فطرت صحیح و در بیان این مضمون
از حدیث قدسی روایت شده که حق تعالی میفرماید تمام بندگان خود را بر نهج و طریق آفریدم که مایل دین اسلام بودند و از
عزایم منحرف پس شیاطین ایشان را از دین حق فریب داده اند و از آن برگردانیده اند و امر کردند ایشان را که غیر
را با من شریک گردانند پس معلوم میشود که کفر مردم از تقصیر ایشان است که تفکر و تدبر خود را اعمال نکردند و قول
پدر و مادر را از روی تقلید صرف قبول کردند

باشند و پیروی کرده باشند بلکه با علم به بطلان آن بدعتها از خوف
و لغو لهوی سخنان اینها محض بجهت هوای نفس و جهت دنیا و زیر بار تکلیف
و احکام شرع نرفتن و بعضی از اغراض فاسده را بهوای نفسانیه
که ذکر آن لایق نوشتن نیست بلکه از بیان آنها حیا میکنیم مردم را بکفر
اراذل و اوباش را وا داشته که متابعت آنها کرده و میکنند خدا
مادر او و عقاب او را حفظ کند از شر نفس اماره و محبت دنیا و دین
الثالث آنکه نماز اگرچه از فروع دین است لکن چنان
فروعی است که مثل اصل دین است زیرا که اول از اصول دین
توحید است یعنی خدا را یکی دانستن و یکتا شناختن است که من جمیع (یکی)
الوجوه واحد و فرد است و مقابل آن چیزی را با خدا شریک
دانستن در الوهیت و این را شرک میگویند و معتقد به آن را
مشرک می خوانند و این اعظم گناهان است و اول از کبائر
است و معتقدان ان الله یغفر الذنوب جمیعا الا ان یشرک
امید مغفرت و آمرزش برای مشرکین نیست و حق تعالی در این
آیه شریفه ترک صلوة را تعبیر بشرک فرموده چنانچه میفرماید که

نماز را

فاقیموا الصلوة ولا تکونوا من المشرکین ای من التارکین
یعنی بجا آورید و نبوده باشید از تارکین صلوة مانند مشرکین که
نماز نمیکردند چون مشرکین نماز نمیکردند حق تعالی تارک الصلوة را تعبیر
بمشرک کرد پس معلوم میشود که تارک الصلوة در زمرهٔ مشرکین است و
ترک نماز عمداً در حد شرک است و از اینجا معلوم میشود صحت اخباری که
وارد شده که تارک الصلوة کافر است و در نهج الصادقین از شیخ ابو الحسن
طبرسی نقل کرده که حدیثی بمن رسیده که پیغمبر فرموده که هر چه از من روایت
کنند او را عرض کنید بر کتاب خدا اگر موافق بود قبول کنید و من
این حدیث را که من ترک الصلوة متعمداً فقد کفر را جستم
تا بیشتر از آیات قرآنی موافق کنم بسی جستم تا این آیه
را یافتم که اقیموا الصلوة ولا تکونوا من المشرکین پس ای عزیز
تا میتوانی مواظب باش با این عمل شریف که اگر چه بظاهر از
فروع دین است لکن در باطن از اصول دین است و فرق میان
اصول دین و فروع دین این است که تارک و منکر اول کافر و
مشرک و خارج از دین است و تارک ثانی فاسق است نه خارج از دین

ونماز فرض است

ونماز فرض است که تارک او کافر و مشرک است چنانچه از آیات شریفه
و روایات بسیار مستفاد میشود و از این قبیل است حج و زکوة
چنانچه در مقام خود خواهد گذشت الرابع آنکه تارک الصلوة
داخل در زمرهٔ اهل بدعة و ضلالت است و از کسانی میباشند
که از برایشان توبه نیست و رسول خدا از ایشان بیزاری میجوید زیراکه
حق تعالی میفرماید اقیموا الصلوة ولا تکونوا من المشرکین من الذین فرقوا
دینهم وکانوا شیعاً ومن الذین ای من المشرکین است ای لا تکونوا
من الذین فرقوا دینهم یعنی نماز را بجا بیاورید و نبوده باشید بواسطه
ترک صلوة از زمرهٔ مشرکین که تارک الصلوة است و نبوده باشید از — بواسطه ترک صلوة
آنهایی که تفرق و پراکنده کردند دین خود را بواسطه بدعتهای مختلفه که
در دین گذاشته و فرقه فرقه و گروه گروه شدند و هر گروهی تابع امام
خود شدند که تاسیس دین اینها نموده پس تارک صلوة از زمرهٔ مشرکین
و داخل در اهل بدعتند و بعض روایة نبویه آنکه جماعة تارکین
که عمداً ترک نماز میکنند از اهل قبله نیستند و اینها از پیغمبر بیزارند
و پیغمبر هم از اینها بیزار است پس وای بر احوال اینها که دعوی اسلام
میکنند و عمداً عالماً نماز را ترک کنند اعتنائی باو ندارند بی عقلی
آنکه نفس محترم را در تحت زحمت و مشقت انداختن کار خود نیست
و عقلت جبر این همه عبادات که انبیاء و مرسلین اصرار دارند

۱۱۴

معرفت خدا شناسی است که بوسیلهٔ این عبادات معرفت و خداشناسی
حاصل شود و این مطلب واضح است و بعد از حصول این معرفت اتیان
مقدمه لغو میشود و اما ما بحمد الله تعالی رسیده‌ایم بمقام معرفت و خداشناسی
و آیهٔ شریفه و ما خلقت الجن و الانس الا لیعبدون ای لیعرفون تفسیر شده
پس علت غائی از خلقت معرفت است نه عبادت و نماز کردن و
روزه گرفتن که همه اسباب کلفت و زحمت و مشقت است و از اسباب
صدمهٔ نفس محترم است و آنچه که گفته شد حاصل مزخرفات عقلاء
این فرقه است والله عالم و جهال این فرقه اعتقادات را مربوط میسازند که
میگویند که اگر این سخنان را بر روی نان بنویسند و پیش سگ گرسنه
گرسنه بیندازند آن سگ گرسنه از عفونت این سخنان
و کلمات ملعونه بر آن نان ابدا میل بآن نان نمیکند و نمیخورد و
بر آن سگ خوش کش میکنند و آن لقمهٔ متعفنهٔ منحوسه را
نمیخورد خدایا تو حفظ کن ما را و اعقاب ما را از این دزدان
راه دین و راه زنان شریعت سید المرسلین صلوات الله علیه و علی
آله الطیبین الطاهرین و لعنة الله علی اعدائهم و مخالفیهم اجمعین الی یوم الدین

تمام شد عصر روز شنبه بیست و هشتم محرم الحرام
هزار و سیصد و بیست و چهار از هجرت نبویه
مؤلفه حسن بن عبد الله الخوری
اللهم اغفر له و لوالدیه [illegible]
و آله الطاهرین [illegible]
۱۳۲۴

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
تاسیس ۱۳۰۲

۱۱۴۰

۱۱۷
۱۴۲ / ۸۹
[illegible] تأسیس ۱۳۰۲

[illegible] ریشه اختیار ما — ما نگشتیم خوش [illegible] زخم دلدار ما

[illegible] شد چاره ما — چاره [illegible] ما

[illegible] به بسته نقد جان [illegible] — از رخ انداز [illegible] وعده [illegible] ما

[illegible] رنگی [illegible] — در صف [illegible] ما

[illegible] خون [illegible] — از فضای [illegible] ما

[illegible] سر [illegible] — کاش [illegible] سر [illegible] ما

خون [illegible] کرد [illegible] — [illegible]

و شد [illegible] — [illegible] ما

زلف [illegible] پریشان [illegible] — [illegible] ما

بار فریب بهر دو عیب امیرزش — در جهان فلک هم کرگ [illegible] زارها

در گلشن [illegible] زاده [illegible] صبحان [illegible] — بس ز عشقت بگردون [illegible] زارها

تیغ افلکی هجران [illegible] بکسم [illegible] — هر دور گردش فلکی ان [illegible] زارها

درد فضابت   درد هجران و فضابت [illegible] شد کار کر

سر [illegible] از عشقت [illegible] دستارها

گشتیم [illegible] بجود [illegible] بسیا نرا — نه بوسم در [illegible] ان اشنا نرا

صبا مژده وصل دلدار دارد — [illegible] دستی [illegible] نرا

زهیم رقیبان [illegible] عمر — [illegible] حبس [illegible] نرا

[illegible] عاقبت یار افسوس — [illegible] بس [illegible] اشنا نرا

بر افرازی از قد [illegible] سرو [illegible] بر — [illegible] شد [illegible] نرا

[illegible] خواب [illegible] فالب — [illegible] ازبار [illegible] نرا

[illegible] خواهی [illegible] بابج — [illegible] خلاف [illegible] نرا

زر لف [illegible] — [illegible] دستانرا

غزل [illegible]

[illegible] زده بده — سد [illegible] باب روانرا

[illegible] — [illegible] روانرا

[illegible] المعین — [illegible] زاران

از [illegible] یکند [illegible]

[illegible] روانرا

[illegible] بیدل [illegible] — داغ [illegible] نرا

[illegible] — [illegible] نرا

[illegible] — از خنده [illegible] نرا

[illegible] جانم [illegible]

[illegible] — [illegible] نرا

اغاز [illegible] انجام [illegible] — اظهار [illegible] نرا

[illegible] شهید [illegible]

[illegible] مبا نرا

دل [illegible] سخن [illegible] بگی — [illegible] بگی

مشکین گردد روی وصل زد بجهان — دی گشتند زلفی چشمه حیوان بلکی
الصبا کو بر قبحا که مهر برنب میرت — دل یوسف یکی محنت زندان بلکی
صبح با جای کی سیاه چو مشک با شد — صبح صادق یکجا چاک گریبان بلکی
گر چه زلف از سیاهی نسیم صبا تند — لیک زلف کجا شام غریبان بلکی
با خوبی لب از چه زبان نیک هم — نطق طوطی یکی لعل سخندان بلکی
سرو از دلی بر قد خوبان ماند — سرو بوستان کجا قامت خوبان بلکی
غنچه گل چه خنیا خندیدن دارد — لب لعلت یکجا غنچه خندان بلکی

حال قصاب بخوبان زنده را بلعب
در هر کجا گفتی کجا دهان سلیمان بلکی

کشته گرد ندبه روی تو زلف ما را — کار عشق کنند سر زلف نفس زنی را
شراب بستن ز تاب نفس عالی واصق — عیب مکن بدل نکنه حسن عذرا را
آنکه منع من از عاشقی کند بگو — نخست منع تا بد ز عشق جرا را
نه هر که کند وصف قد رعنا یت — هر کس که بیابان ز لب ندبه را
بعد از لب یکی برشمات مجنون — ندیده جو بعینی الیقینی تو لیلی را
بسم شکر دهن تو مرده زنده کند — بیار طعنه بسنده که زنده مسیحا را

کر قسمت نکه

رقتم انکی نه جهان شکری سر کر
چگونه منع کنی از عشق بسیار

رخ اسماه کرم از لاله زار نقش بس را — بنظاره میا که دیدی دیده تا نقش را
گل کو بدو صد تار بنفشه بر در دیدم — ز حق نکند ز جهان گرد ز سیم کلالش را
جانا بچشم ابر بر سایه آتش جا کرده انجا — نهالی که من دادم ز چشم دیده نقش را
مهر تو با خطی ز عکس چه ایمیدم — بجز اوش قبه کنون دارد دلنا نقش را
نقوم صد دلها که زهند با بر سخند محکم — تا هر کس که کرد دل اندام رکا نقش را
اگر ران ماه رو بر سده جو فضه در غم غم — خدا یا ناصحی بر تو جان گو بر جوانش را

مکن قضا سر عمر عمرو زلف اند الرجاء
زخلاق جهان در جواد ابر اجتنا نقش را

ادا ده زکوب جنگی در بدان را — خاطر نشده عاشق بجهان نظر را
تا چند ستم بر من محزون کنی امر — تا چند ز لب نبرد های سحر را
برکش قدم از راه جفا شوخ جفا جو — تا چند کنی خون بجگر خون جگر را
بس شنعل اند بدل لم انس انجرت — از دو وصالت نشان روشنر ز بر را
ای محرکس دو برم از شنه بیدا د — چند از به هنرم شکر یک شجر را

گوهر طبعی که بزاید چه نو فرزند — هر کسی بشنود آن بل ولایق بدر بیرا

در قصیده سه نامه از افکار قصاب

صل علی عاشق شده بر سر ما

بهاران شد که با هر غنچه‌ای نو هم دم ... — کرده بالله فرو ... غم دنیا ها

بهاران شد که پنهانی از بد رب ابدوم — تا به پایش نو ابدوف نهادم پا ها

بادم اران شد که رخ چو شمع بیابان ... — در سر شوق نهادم طرح صحرا ها

بادم اران شد که جانان در نعیم جان ... — در ره عید دم آن خال رخ زیبا ها

بهاران شد که رقیبان همه ... خوابیده — ادم بود که ره دم ... کف پا ها

بهاران شد که عالم ... رقیبان قصاب

بود که صید رخ و خال و قد رعنا ها

چو شمع در دل ... جز همین ... با ها — ... از شوق وصلت آن جانها

بیا بگیرم ... فردا ... — که ابنای جهان در عیش برکشند صحرا ها

چنین ... ابدون ... گشتن ... — ... دارم ... ها

مرا ... ابدون ... — ز جنت ... سبا ... ها

... از ... — بردارم بیار ... نو شبها

چه خستم

چه خشم ... در زم ... بهارت — به بهار ... هم ... ها

چه روی ... باغ و قد ... سرو ... — نگفتی ... که ها

نفسی ... — رسانم ... ها

عدم ... قصاب ... شد که ...

کشد برد ... ادن ... حاکی ...

ای باد صبا ... سر و رو ... نیرا — وان باد ... چمن ... جهان ... را

او را ... خون — ویران ... دل جان را

... کرده ... بت — ... شکسته دلان را

... — ... یاران را

با ... — ... دیگران را

شد ... — ... دیگران را

مرغ دل قصاب به برواز ...

از ... دانه و ... خورد نیرا

ساقیا باده بده پاره ی بعضی خام را ۹ | بیدار باشی نکنی ابله عام را ۹

بازار ای لشکر که گردم بیدار بت | بازار ای بت که کند پخته خام را

در لطف ساقی عشق نگر بسی مستی ن | تا دهنی شنیده جلی حاجی عام را ۹

خوش نکه پاسبان درت گشته دور | بانند بحجاب بسی اگر مقام را

در گردش زمین ... خون ... | ای ماه ... لطف ... علام را

از گنبد ... | عشاق ... ننگ نام را ۹

قصاید از غزل نشنوید بارزم تو

ای بوته شد و طول مدد ... کلام را ۹

تا رفته ای ز نور رخ چشم در نظر ما | صد دجله خون گشته روان از بصر ما

نه بوی نوا ... سبک ... | نه ... ... در جگر ما

از غصه ... غم چه ... که ... | در جیب ... ز چشم تر ما

تا چند دهی وعده ی وصل ... | از آتش ... ما

از حسرت ... ... | ... ... ما

از بسکه ز غم ... ... | ... ... ما

قصاید صف

قصاید صف کرده جلی حلو ... ساره

بینی جلی ... رفت و ... چو ما

... از لطف | بار را | ... از ... حاف جدا را

... ... | جل | ... که ... دیدم ده را ۹

... ... | جان | ... ... بند ... ۹

... ... | ... | ... خونش جلی ... ۹

... رحمت و ... | ... خونش ... ۹

... دلم ... ... | ۹

... عاشق ... | ... ... را ۹

... ... | ... ... رقیب ... ۹

... قصاید ...

... ... فدا ۹

اگر ... ... | ... ... آسمان ها ۹

... ... رفیب ... | رساند ... ... ها ۹

الکن خبر ببین که چون دانش بدنست است
تا خنده شد در رنج دل در زبان ما

بگذر ز سرزنش عشق تو هست هیچ حرام دارد
که در عالم نشنیده شد هزار این جان ما

غم دانم که کامده شد بر من تنها
رحلت دیده آتش در افتاده بجان ما

جانان فضای برداره [illegible] لطف
که ما خبر نباید جوشش بخود تکان ما

چشم عاشق سودایی بود در محشر است
بگذرت ابجد ثبوت دار نیم است

از هجر تا بدر دیگران نوا هم
وقت شد در انه تو دیدی دور بیرم است

سند ما طلا کله از وصف [illegible]
ملکیس نشین مدح تو دیدن زحد دم است

المنة لله که قدم در رنجه عشق
سند حاکی کف پای تو بر سرم است

تا آتش عشق تو بسوزم [illegible]
چون باد در رساند خوش خبر ما

هر دو بستر بمانند غریق است کرداب
از دست غفلت کشتی [illegible] کیم ما

خواهم که آتش یار بسر برم [illegible]
هر چند به پیش تو زاری کنم ما

بیمار رحمت کرچه مداوا نپذیرد
از ریش تو از همه بهتر برم ما

از لطف یار عاشق از وی نظر کنی
فهم آن نطفه آن در بستر برم ما

یکدم نظری کنی بمن ز وجد که چو آن [illegible]
از آتش سودای تو بیتاب بر برم ما

ای حق مدد

هرچند قربان جمع قصاب بود
هر کس ز بر دری دیگران شکر است

در راه دیده ام که کسی از جگر است
تا بنده که زدم مرغ جان در بدر است

بر یاد کی ز پیکان قندی که نعمت نیست
ترک سینه چیده ام تماشای سیر است

از راه جام مهجور رسید بسور د
از بس که بوده ام زمن بر بشر راست

دی رفت بهر دل در دل ننگم غم هجران
تا از سر تو آمده یار دیگر است

گفتم که به بینم رخ زیبای تو در خواب
نا خواب کند دیده من تا سحر است

دانم از همه آن شاد بدی در روز
خواهم که بر سر کوی تو گذر است

زلفش تو دام به نهاده است بر سو
مرغ دلم زلف تو در آن دام اسیر است

تا جلوه تو بکنه خط علم یار صبر است
دشنام داده همه در دل بلا است

مژگان از رخان خواجه ره زلفش قد امان
لبش مرغ دل جوشش بود از یکدیگر است

بی غم زدیک دیده تا بشمار قدم است
بیرون دل شد از آنکه ترا هم گوهر است

حق ده لعل تو یاد ... جان [illegible]
قصاب از آن دل ره تو بس هجر است

از تو هر که بی وصل تو بیند دیده ای حبیب
گر چه چون اشکبارم پیش حضرت ای رقیب

اول آن بود دو دنیا و نیست و باز دیده خواب
آخر آن جور و جفا و مکر و فریب

مهر و روی سینه از هجران تو روی خوش
صبح شد از بیدلی از وصل خود دو شب

از فراق تو روز بسر بردم بار بار
هیچکس دیده اندر این عالم عشقی عجب

بیکنام ماه ... جمله منجوارت ...
گاه ابروی ... ابروی از ... حبیب

تا نگاه ماه اندر برابر تو نهان
بعد از این ... بردار از رخ حجیب

شد ... بهار و ... خوش شب

از ... و در ... فردا ... رب

چه نا مهربان ... یاران مهربان شب
شدم از وصل دو ... کامران شب

دیده بر ره چند ... دشنام از لب ... نفس
بجه بیهوش ... رقیبان ... مهربان شب

... اندر ... باسبان
شدم ... اندر ... باسبان

... بر ... کرم ... آسمان شب
کلاه ... آسمان شب

... مجلس ... بسیار ... شب
... کرده ... مهمان شب

چه وصلی

چه وصلی ... کم از وی
... جان است

بروای ... از مجلس برون
بهار ... جان است

... از دلبر
شدم از وصل ... جهان است

چه منجوای ... بر وا
... زبان است

... کردم
... کمان است

زمان ... لال در تعریف ... است
جهان ... ماند ... و بیان است

ماه رمضان رفت و ... ماه ...
... جام ...

آن ... رمضان ... باغ
... جام ...

... جهان ... شوال
... بام ...

... از ...
... دانه دام ...

... بی ... ریب ... نقل
... سلام ...

ابرو ... عشاق
... بام ...

آن جام که ... لب
... جام ...

در حسرت ثنا ده بردم که همچو شب | لعل لب میگون منهم بر لب جام ست

قطعات بنیاد روز طرح وصل ناید درست
این باد در کف حجاب دارد دشمنان پیام

یار بار رو پیراند رحدار من ست | مسکنم یار غمش یار اگر یار من ست

از شراع غم فرو شد عمر من بس | گر بگوید که فلان نا هم زهر بدار من ست

بس اسیر فراق گل رویت شدم | کو هدایه که بمیس مرغ گرفتار من ست

ای بری رو شدم از ره رعنا بد بنظر | که مر طوط یافتم از ان شوخ که دار من ست

دل مرا طلس که جدا و انبید نزد هر کس | ای انسان دیده همگین حال بیمار من ست

هر چند بما که زرنگار فرو بردار کنند | زلف منزل که از سینه افکار من ست

بس مال انس بس غضب خلدم از زاهد | بتکار گرم دیدن گل عارض ست

ای نه هر که در وکه هر نه چمن داغ | بشتار رفته منش دیده چو بیمار من ست

گر به همه قصاب قدم بردارد
از بهر ما حر شی دادن جان کار من ست

ای سکه عز لعل لب بر لب نوخط | نرگس غمزه هم از ان چشم من ست

کو میکشی بتیغ

گر میکشی بتیغ دو صد بار بیسپر | جانم به شیشه الست که دانم بدن نشت

هرگز ز مهرت ای صنم جان نمیکشم | تا کوه کرم العهد وفای الست ست

تا دل خیال چشم تو کرده ای وقت | فردا شراب حسن داو برنت لست

منعم منحب تمام نقابت نقند بد | نقش رو برکردن داد الست ست

مبسند هدی کنندم سر زنی اگر | جانانه که هم حسنات عاشق شکست ست

هر کس که دید سینه قصاب خاک خاک
گفته مر لعنش از زلف ست

زلفم گرد بعد از ان دلدار باز مشکل ست | هر خیال وصل او دار دخیای باطل ست

هر کس که راه وصل او را طی کند | بس ساز بها در ره بای انشند و دکل ست

سازم گریبان محمول انس اهنگ | خسته جان نا نواند در رفای محمل ست

گر بعدم دیدن روی نگر خوش | انکه چو منم میان غم و بارم کمال ست

گر بای هجام نراند از که شکسته بند | هر کس تیغ از به مبعدی که او بسمل ست

جور کنی جفا چو دلدار بی ست | تب از فولاد و اهنین جام افزون ست

ای که چشمت داد عار بکمره صد حلال ف | مردم چشمت در بن فنی قسون بی کامل ست

بیکی کان مه جبین بردار دارد و نقاب | نور رویش در درخشندان جمع کمال ست

چند تا هم از لطف جهان بلبل و هما
عمر در راه بندت از زهر قاتل است

ما صورتی که از روی نازار و شدست | بر لطف همی کند و هم تو با بند است
حقا که بر [illegible] کسی هم از وارد رسید | یار او زیر شکر بر ترتم ز گل قند است
جهان را ز نرگس تا بر در رسد با جو | ما ز همه هستی ز روی بت یار تو کند است
ما زلف این ز روی تو ز نخ آرای | شد همچه با غبار از چه پیوند است
قبال و حسن م کم کو نشار حبیب و ی کا | چند همه فسون در ره تو افکند است
زهر مه بعیان شکسته یار ما | الست محنت هجران همه وه یک چند است
بلو کس مرسدم ز نفر کنند و ری | عجب بلای که اتماه و از شکر قند است
بجسم وابرو خوی و دهان گل کمر و زلف | نزانه و طرح جان بهشت تا بند است

وصال دوات [illegible] کجو بستر [illegible]
دلش همچه بهجران تا بجو رسند است

بجز از جور و جفا هیچ بیاز از تو نیست | کس هم ز مزای همه تو که خریدار تو نیست
منتظر با همه کس بند ز عاشق نشنو | دلبر ای محب اعتبار سر و دار تو نیست
مدعی کشف بسازی نبود هم جان اما | جو ز دلنده ای باده طلبکار تو نیست
[illegible] خود نیز مور سکن ای شکن | که همه جهت عیان قاصد اظهار تو نیست

داد بسم و ده

همه وعده وصل زهر بند و عده وفا | الحمد دلبر از روی رخت گفتار تو نیست
ز حضور جشمه حیوان نما | هم از سوخته کس شنیده و دیدار تو نیست
ای شهر جواز تو بسیدار رف | گل ز شیح و ده همه ز خوف فار تو نیست
ف گوهر جان هم صاحب فطره | منت صاحب آنکه کس گرفتار تو نیست

چه کند جور عیان خبان و لطف
لب جو از چه لب لعل شکر بار تو نیست

در حسن فرای همه یا سیار امده است | صد جمن ازین طرف او باخریدار آمده است
همه لعل لب تا بود بر تو اس کشند | سد جهان ام اینک صد طوطی طلب آمده است
سنه ز روی جو به بهجان عمر دری رف | شکر که یار دلبر جو به بیدار آمده است
ز همه لعل لب تو با لسان دو کانست | زلفکان خال جو او با طلبه دار آمده است
ز نکو آن بند و حسن دار و عیم | صد هزاران شکر گو خط بر سر دار آمده است
[illegible] در جهان دیدم حیلتی بند و دام | سرو بالا شمشاد و ادای بر قبار آمده است
ز بیار حسن تو کلاه و ای [illegible] | زلف مشکین خطساری فریبا آمده است
[illegible] تجسم زیر بکاره کمان | خنجر از مژگان کرشمه به یکبار آمده است

وعده وصل یار انتظار [illegible] بعد

هیچ [illegible] بر عاشق را راه است

دهان تنگ [illegible] لا [illegible] / که در میانهٔ جان شهر [illegible]

گذشت [illegible] وصال [illegible] / همیشه عاشق دلداده [illegible]

مثل [illegible] هوس [illegible] / رهی تفکر هیچگه [illegible]

مگر [illegible] جان برد [illegible] / که عین [illegible] حیات [illegible]

هر چند [illegible] فرهاد [illegible]

من خیالی که [illegible]

اگر [illegible] جان [illegible] / در [illegible]

[illegible] / عاشقانه [illegible]

کرده [illegible] / میخواهد [illegible]

کرده [illegible] / [illegible]

رفته بالا [illegible] / [illegible]

[illegible] / میخواهد [illegible]

جمع [illegible]

هشتم در هنگام تکبیر قبل از رکوع این قیام در حال تکبیر قبل از رکوع واجب
از جهتی که متصل به رکوع در کن است مستحب است از جهتی دیگر که میتوان این
قیام دیگر بهر دو را اشتراک داد و قیام متصل به رکوع را که رکن است در ضمن قیام
واجب دیگر که قیام هنگام قرائت آخر سوره یا حمد یا تسبیح اربعه است بعد از و
هفتم در هنگام تکبیر قبل از سجده و این است که تکبیر بعد از سمع الله باشد ششم در
هنگام قبل از قنوت پنجم در هنگام خواندن ادعیه بعض دعاها که در میان تکبیرات
افتاده که شش تکبیر قبل از تکبیرة الاحرام است سیم از اجزا نماز قرائت نمودن
حمد و سوره کامله است از روی صحت و در آن چیز چند چیز است اول مراعات
کردن مد متصل که حروف مد که الف ساکن ماقبل مفتوح و واو ساکن ماقبل مضموم
و یا ساکن قبل مکسور است یا سبب مد که همزه یا سکون است در یک کلمه جمع شوند مثل سماء
و سیء و سوء و ولا الضالین و نحو آن دویم مراعات نمودن وقف بسکون که
جزم است و وصل نمودن بحرکت یا وصل نمودن بسکون مکرر در صورتیکه از وصل بکسر
لازم آید وصل مضاف بمضاف الیه یا لازم آید قطع نمودن همزهٔ وصل مثل رب بسکون
العالمین و نحو آن وصل بسکون جایز نیست بدو سبب اول اینکه لازم می‌آید وصل
مضاف که رب باشد بمضاف الیه که العالمین است بسکون دویم اینکه لازم می‌آید
که همزهٔ العالمین که وصل است قطع شود و مثل الصراط المستقیم و صراط الذین و نحو
آن همان ناخوشتر آخر زیرا که قطع نمودن همزهٔ وصل شده وارد [illegible] پس باید نماز [illegible]

نباشد در مقامات باین معنی که عربیت صحیحه که مشترک میان ثلاثه
مذکوره که وقف بسکون و وصل بحرکت و وصل بسکون است رعایت
مذکور است هشتم مراعات نمودن جهر بعض اذکار
خواندن در نماز جهریه که نماز صبح و دو رکعت اول از نماز
مغرب و عشا است در فرایض یومیه و اخفات بعض آهسته خوانده
در نماز اخفاتیه که نماز ظهر و عصر و رکعت آخر از نماز مغرب
و دو رکعت آخر از عشا است از برای قرائت مردان و از برای
قرائت زنان جهر و اخفات جز نیست بلکه همان تلفظ نمودن
بنحو مذکور که عربیت صحیحه باشد جز نیست چهارم مراعات نمودن
ترتیب میان آیات در قرائت اول بعض حمد و سوره باین معنی
که آیات بنحو ترتیبی که در قرآن است بخواند لاحقه را
سابقه مقدم ندارد پنجم مراعات نمودن ترتیب میان
خواندن باین معنی که اول حمد را بخواند بعد سوره را ششم
مراعات نمودن موالات نماز گذار در قرائتی و نماز
میان آیات شان باین معنی که عرفا این نماز گذار سکوت قاری و نماز
گذار نگویند نه آنکه میان کلمات و آیات بقدر مکث نماید که قاری
یا نماز گذار

آن کافی است و این صلواة بعد از تشهد ثانی است چهارم جز است که صلواة و
تشهد ثانی آنچه در حمد و سوره بود الا آنکه منفصل که در اینجا جز نیست بلکه
استقلال نیز بجهة نمودن سبب منفصل که در تشهد ثانی و صلواة دوم
جاری جز نیست و در اینجا جهر و اخفات جز نیست نماز و در اینمقام تشهد
تشهد است که قبل از آن وارد شده مثل بسم الله و بالله و خیر الاسماء لله
و بعد از دعا هائیکه در جالس مذکور است و هم چنین بعد از تشهد ثانی و پیش از
صلواة بگوید ارسله بالحق بشیرا و نذیرا بین یدی الساعة و همچنین بعد از
آن نیز وارد شده است مثل و تقبل شفاعته وارفع درجته و سایر مستحبات نماز
در اینمقام تشهد از قبیل تورک و نگاه آنچه در جالس که در رسائل العبادات
ذکر شده هفتم از اجزای نماز سلام است و در آن نیز چند جز است اول انشاء
این انشاء مثل اجزای انشاء در تشهد است که بعد از این در وضو بیان
خواهد آمد دوم السلام علینا و علی عباد الله الصالحین یا السلام علیکم تحیة
بغیر سبیل تحیه شرعی باین معنی که واجب شرعا ذکر این سلام که مذکور
شده و جایز نیست ترک نمودن بلکه اگر ترک را بعد آورد
جب نماز را بعد آورده و اگر را ذکر کند متعین است جز و واجب دیگر
جز مستحب خواهد بود و اولی و احوط این است که لفظ و رحمة الله و برکاته را

به السلام علیکم ملحق نماید و آن نیز جزء مستحبست خواه السلام علیکم جزء
واجب باشد یا نه سیم آنکه در تکبیرة الاحرام جز تبعه از مراعات ترتیب و موا
لاة و ادا و اشداء حروف از مخارج و غیر آن انجا نیز جزء است و جزء مستحب
نماز در این اثنا سلام مستحبست که آن السلام علیک ایها النبی
و رحمة الله و برکاته باشد قبل از السلام علینا و چنین یکی از دو سلام
مذکور که بعد از دیگری گفته میشود و سایر آداب و مستحبات سلام
در رسائل العباد مذکورست و این وجیزه ذکر لایق آن نیست و السلام علی
من اتبع الهدی اما موالاة نماز یعنی تتابع افعال نماز بحسب عرف و شرع یا یعنی
معنی که اجزاء نماز را پی در پی بعمل آورد بنحوی که در عرف او را نماز گذار بگویند
از اول نماز که تکبیرة الاحرام است تا آخر آن که سلام است جزء واجبست
و اخلال نمودن آن مبطل نماز است اما موالاة قراءتی یعنی بعد در پی قراءة
نمودن بنحوی که در عرف او را قاری بگویند پس بعد از ذکر تکبیرة الاحرام
و پیش از شروع بسجده موالاة ندارد پس اگر بعد از ذکر تکبیره و پیش از شروع
بسجده ساکت شود بنحوی که او را قاری نگویند اما او را نماز گذار بگویند نماز صحیح
و کذلک بعضی مسح جبین بعد از تمام شدن سجده و پیش از شروع کردن بسجود

هر که سیر به بار دفن بریان کند و بخورد باده ما برد و بکشد هر کرا باد خوه
باشد سفید بسیار بریان کند که سفید سیاه بوده بر خود نهد سه بام داد
ناعل بخورد نیک شود هر که خون خروس مالد به شود علاج درد بجف
و برص و بیسی هر کرا بجف یا برص باشد سه عدد خایه مرغ در سرکه
افکند و در آفتاب نهد تا اوردن حل شود پس بگیر اندر بجف مالد به شود
هر که خون موش با زاغ سیاه بر بجف مالد به بجف سفید باشد هر که تیر نیز را
بجوشاند و آب اندر در بجف مالد بجف ببرد هر که شخوت دی
بر بیسی مالد بیسی را ببرد هر که ترب را بکوبد اندر بجف مالد
بجف را ببرد هر که بیسی و بجف داشته باشد عسل و تخم ترب
و شونیز بخورد دفع بیسی ده ساله را ببرد هر کرا برص یا بجف باشد
در درخت انجیر برگ باز کند جایگاه که شیر بچکد بستد بر آن موضع
برص مالد نافع باشد و زق صمغ درخت دارویک تونیه نشیع او را
شکافه در موضع برص مالد نهد تا سه نوبت دفع کند سفید برص را
موی سر آدمی را بسوزاند با سرکه بیامیزد و بر جراحت نهد نیکو شود
هر که زهره گاو را بر جراحت نهد خون باز ایستد هر که سرگین گاو با روغن
بجوشاند بر جراحت نهد که پیکان و تیر از انجا منده با برکشد هر که
کاسنی را بر آماس نهد آماس را ببرد هر که سرگین گاو بیرابه
آماس نهد آماس را نرم کند و نیک شود هر کس را جزی گزیده باشد
سرگین گاو بر انجا و بر آماس نهد آماس نرم شود و نیک شود
کسی را جزی گزیده باشد سرگین گاو را بر انجا نهد درد بنشاند
هر که گوشت خروس را گرم کند بر جای نهد که پیکان مانده باشد
در آید

وده [illegible] اطفار [illegible]

[illegible] شد [illegible]

هرکه شیر خام بخورد کرم که در شکم باشد وزود جدا شود که شکم درد کند

هرکه شکم خون آید پیه بزیان کند با نمک بخورد خون باز گیرد

و شکم سخت کند هرکه شکم گشاده بود و [illegible] میرود به بگیرد

در [illegible] نهد و بکند [illegible] تا پخته شود و [illegible] شود [illegible] بخورد خون باز ایستد

و حرارت معده بنشاند و هرکه برگ [illegible] با نمک بخورد

خون باز گیرد و شکم سخت کند هرکرا شکم گشاده بود پیوسته میرود

بگیرد [illegible] هرکه [illegible] با پیاز بخورد و کرم شکم ببرد و فرو افتد علاج شکم

داندن و باد شکم هرکه زهرهٔ گاو و تخم حنظل بمقعد [illegible] شکم [illegible]

زهرهٔ بز بر ناف کودکان مالد شکم [illegible] هرکه [illegible] بریان کند و

باد شکم بیرون کند که [illegible] و درم [illegible] خشک با شکر [illegible] بخورد

شکم و کرم تب ببرد و صفرا بنشاند علاج درد ناف هرکه [illegible]

بریان کند و بخورد درد ناف ببرد هرکه سپرز [illegible]

بر پهلوی [illegible] طلا کند [illegible] ببرد هرکس [illegible] باف [illegible]

بر سپرز نهد نیک شود هرکه [illegible] با سرکه بجوشاند و بر پهلوی

نیک شود [illegible] در پهلوی [illegible] هرکه [illegible] با ترب [illegible] بهم

و محو شود بر سپرز طلا کند [illegible] بر سپرز بنهد [illegible] شفا [illegible]

اگر بیک روز [illegible] شود [illegible] شود در [illegible] سینه [illegible]

بجوشاند و بخورد تا نیک شود هرکه خایه مرغ گرم کند و بجای نمک

مارچوبه [illegible] افشاند و [illegible] شود که از [illegible] خیزد ببرد علاج درد [illegible]

تخم [illegible] بجوشاند و [illegible] ببرد [illegible] بخورد [illegible]

[illegible] با [illegible] هرکه [illegible] با آن بسیار بخورد [illegible]

[illegible] شهوت ببرد هرکه [illegible] در حلوا [illegible]

ببرد

2. / 12,4,1.